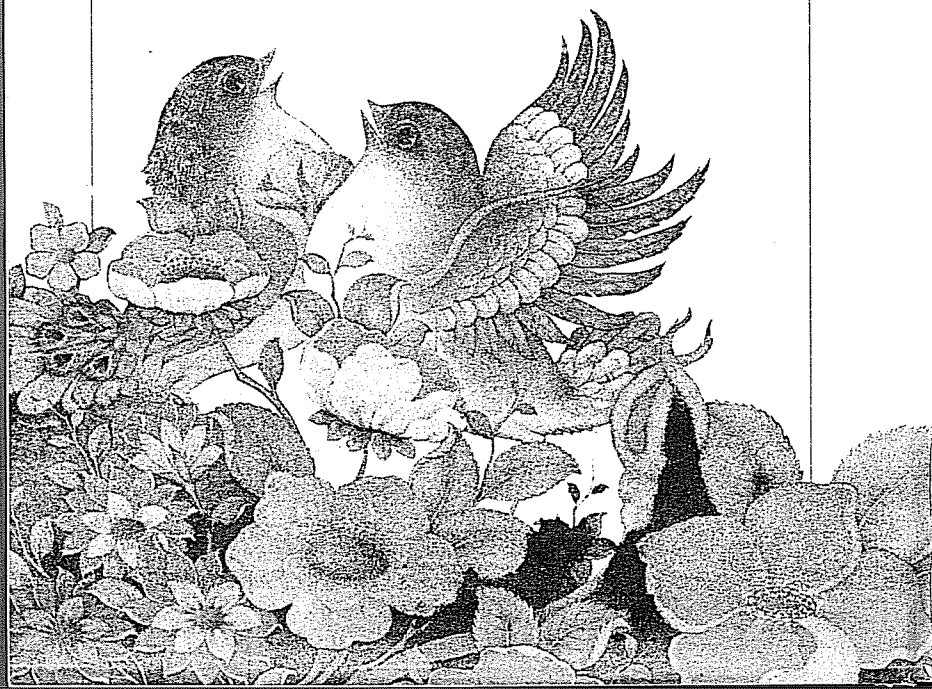


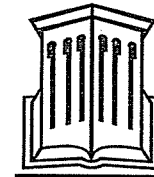
بهاری گل‌های همنام

نگاهی نو
به زندگی و شخصیت
پیامبرگرامی (ص)

حسین سیدی



سرشناسه	: سیدی، حسین، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: همنام گل‌های بهاری: نگاهی نو به زندگی و شخصیت پیامبر گرامی / حسین سیدی.
مشخصات نشر	: قم: اشکذر، نسیم اندیشه ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۱ ص.
فروست	: روایت بهار نوجوان - جوان؛ ۱.
شابک	: 964-600-5454-46-8
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۵ هـ ۸ / ۹ / ۲۲ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۳
شماره کتابشناسی ملی:	: ۱۰۶۱۸۶۹



همنام گل‌های بهاری

(نگاهی نو به زندگی و شخصیت پیامبر گرامی ﷺ)

مؤلف: حسین سیدی

ناشر: انتشارات اشکذر

نوبت چاپ: سی‌ام کتاب - دوم ناشر - ۱۳۹۲

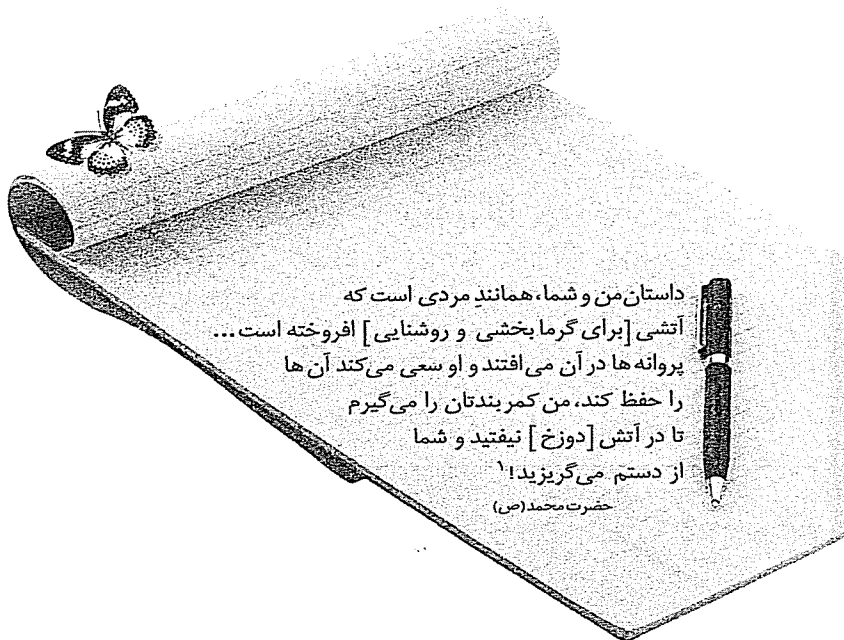
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۸ - ۴۶ - ۵۴۵۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

مدیر تولید: سید محسن موسوی

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

پخش: میدان انقلاب - خ شهدای زاندارمری - بین خ اردیبهشت و خ کارگر جنوبی
مجمع ناشران و کتابفروشان کوثر - طبقه همکف - پلاک ۱۵ - انتشارات اشکذر
تلفن: ۵ - ۶۶۹۷۱۹۷۳ همراه: ۰۹۱۲۱۰۰۳۶۶۶



اشاره ۱۴

فصل اول: با خویشتن ۱۷

الف: سیمای ظاهری ۱۷

نام مو پیشانی ابرو مژه چشم
گونه بینی دهان دندان چهره گردن
اندام شانه دست پا انگشت بستر

آراستگی ۲۳

آقایان بانوان همه مالیدن روغن

بهداشت دهان و دندان ۲۵

بهداشت بدن ۲۶

بهداشت محیط ۲۸

پوشاک ۲۹

آداب جنس رنگ: سبز سرخ سفید
سیاه عمامه کلاه کفش و چکمه

خفتن ۳۲

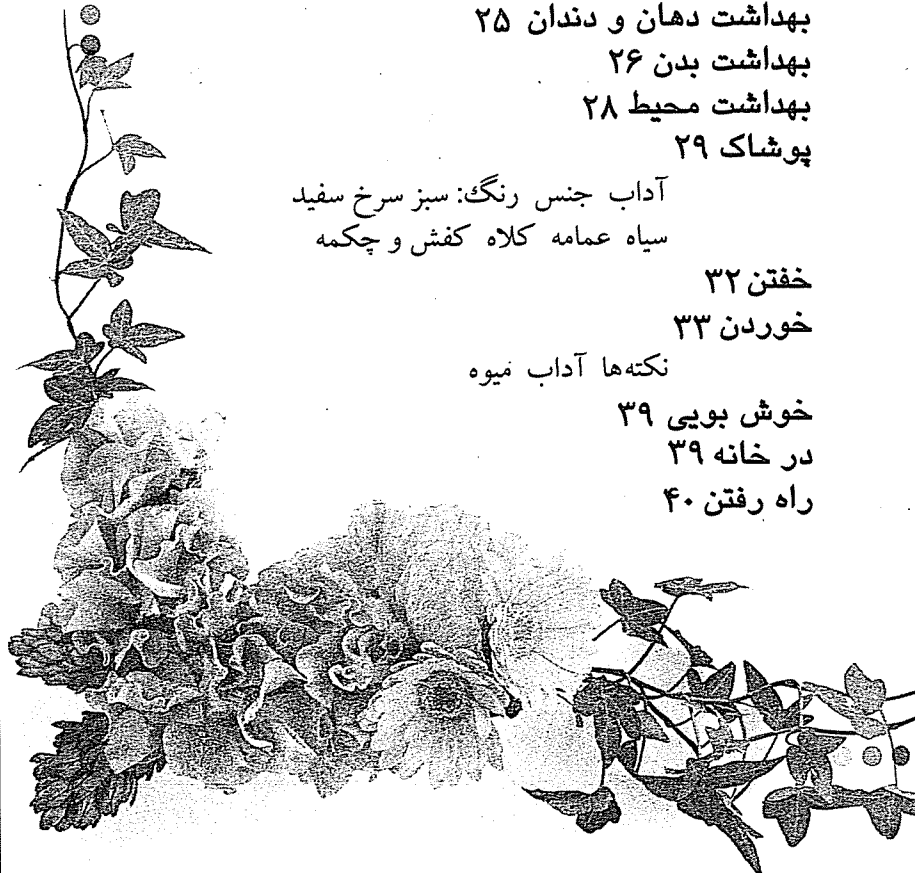
خوردن ۳۳

نکته‌ها آداب میوه

خوش بویی ۳۹

در خانه ۳۹

راه رفتن ۴۰



خاموشی ۵۷
خردورزی ۵۷
خشم ۵۸
خوشبختی ۵۹
خوش خلقی ۶۰
دانشوری ۶۰

اهمیت دانش آداب شیوه‌های آموزشی
تشویق به فراگیری زبان خارجی

دلیری ۶۶
دوراندیشی ۶۷
راستگویی ۶۷
رهبری ۶۸
شادمانی ۶۸
شکیبایی ۶۹
عدالت‌ورزی ۶۹
عفو ۷۰
فروتنی ۷۰
فعالیت اقتصادی ۷۲

تشویق آداب تجارت دامداری کشاورزی

کار ۷۷



سفر ۴۰
سکونت‌گاه ۴۳
صدا ۴۴
لبخند زدن و خندیدن ۴۴
نشستن ۴۵
نگارش ۴۶
نگاه ۴۶
نوشتن ۴۶

ب: سیمای حقیقی ۴۹

ادب‌ورزی ۵۱
ارجمندی ۵۲
از خود گذشتگی ۵۲
امانتداری ۵۲
بردباری (حلم) ۵۴
بزرگواری ۵۴
پارسایی ۵۵
پوزش‌پذیری ۵۵
حق‌گرایی ۵۶
حیاورزی ۵۶



فصل سوم: دیگران ۱۲۵

آیین نبرد ۱۲۷

آداب حفظ آمادگی نظامی صلح طلبی

خدمات اجتماعی ۱۳۰

رفتار ۱۳۱

سخن گفتن ۱۳۴

سخنرانی ۱۳۷

شوخی ۱۳۷

قانون مداری ۱۳۹

گشاده دستی ۱۳۹

گشاده رویی ۱۴۱

مجلس ۱۴۱

مشورت پذیری ۱۴۵

هدیه ۱۴۵

همزیستی ۱۴۵

اسیران اقلیت های مذهبی بانوان (احترام به آنان حضور در
صحنه های اجتماع رشد علمی احترام به احساسات سالم)
بردگان بیماران بینوایان بیوگان جوانان خانواده (تشویق به
تشکیل خانواده) اهمیت همسر شایسته اهمیت روابط عاشقانه

کیفیت مداری ۷۷

لذت های روا ۷۸

اهمیت زیبایی تفریح مسابقات ورزشی

میان روی [اعتدل] ۸۰

نظم ۸۱

مدیریت زمان نامگذاری اشیا

نیکوکاری ۸۲

پی افزودهای فصل اول ۸۳

فصل دوم: خدا ۱۰۷

ایمان پذیری ۱۰۹

خداباوری ۱۱۲

تصویری از خدا بازگشت به سوی خدا

روزه داری ۱۱۳

قرآن خوانی ۱۱۴

معاداندیشی ۱۱۴

بهشت دوزخ

نمازگزاری ۱۱۵

نیایش ۱۱۷

پی افزودهای فصل دوم ۱۲۰

وفای به عهد ۱۸۰

وفای به همسر

پیافزودهای فصل سوم ۱۸۳

فصل چهارم: طبیعت ۲۰۱

حیوانات ۲۰۳

اسب چلچله خروس سگ شتر کیوتر

گاو گربه گنجشک گوسفند مرغ

درختکاری و باغداری ۲۰۹

گل ۲۰۹

میراث بازمانده ۲۱۱

سوک سرود ۲۱۲

سخن آخر ۲۱۲

پیافزودهای فصل چهارم ۲۱۳

کتابنامه ۲۱۹



رشد دادن یگدیگر موریانه‌های فتنه پروانه‌های آشتی
آقایان: احترام و مهرورزی خوش خلقی عدالت‌ورزی
کتک نزدن همسر رعایت عفاف تأمین جنسی تأمین اقتصادی
کار در خانه پرداخت مهریه خانم‌ها: خانه؛ چشمه آرامش
منزلت شوهر زنان برتر بدترین زنان تأمین جنسی
خشم نگرفتن بر شوهر پاداش بزرگ! رنج هووداری! خدمتکاران
خویشاوندان دشمنان دوستان فرزندان کودکان و نوجوانان
پسران دختران کهنسالان مردم تشکر از مردم انواع مردم
بدترین مردم بهترین مردم رمز محبوبیت میان
مردم دوری از بدگمانی مردم
خواهش نکردن از مردم مزدبگیران مهمانان
همسایگان یتیمان



چه احتیاج به عطر است آن پری رو را؟
به گل ضرور نباشد، گلاب پاشیدن
مخلص کاشانی

* اشاره

قطره، چگونه حکایت اقیانوس را بگوید؟
شب، چگونه سحر را نقاشی کند؟
دره، چگونه چکاد آسمان سای را بسراید؟
و خار سیاه، چگونه داستان غنچه آتش رخ را بازگوید؟
من، قطره دانشم و تو اقیانوس؛ من، شب خجستم و تو سحر سرافرازی؛
من، دره تهی‌ام و تو چکاد سرشاری؛ من، خار سیاهم و تو غنچه شکوفای
انسانیتی؛ چگونه تو را بسرایم، جز آن که با زبان اشک احساس خویش را
بیان کنم که «کلیم کاشانی» گفته است:

دیده عزیز است از سرشک جگرگون
قیمت خاتم*، به اعتبار نگین است

نه ماه، در لابه‌لای ۵۰۰ کتاب به دنبال عطر وجودت دویده‌ام. گاه از
شوق شکفتم؛ و گاه از دریغ شکستم؛ و پس از آن همه، امروز برابر ضریح
نشسته‌ام؛ در پنج یا شش متری مزاری که آفتاب را در آغوش کشیده است. با
هراس از گرمگان چفیه به سر، بی صدا اشک می‌ریزم و با هراس بر این کاغذ
سپید، نقش احساس خویش را می‌زنم. دریغ و درد، دلم را مچاله می‌کند
وقتی همه وجودم چشم می‌شود و دزدانه از لابه‌لای ضریح نگاه می‌کنم
و انبوه خاک و غبار را می‌بینم که قبرت را فرا گرفته است؛ آیا روزی اجازه

* انگشتر.

خواهند داد تا با مژگانمان آن را بزداییم و چشمان غبار عشق را سرمه
کشد؟

اینک، برابرم خفته‌ای؛ آه، نه؛ که تو بیداری و ما خفته در بستر غفلت.
چشمانت هنوز نگران جاهلیت قرن بیست و یکم است.
عزیزا! ما را از شب جهل به سپیده دانایی مهمان کن!
دستان آلوده ما را بگیر و راه و رسم «چگونه زیستن» و «چگونه مردن» را
به ما بیاموز!

آفتاب وجودت را بر ما بتابان، تا یخ‌های خودخواهی ما را ذوب کند!

مرداد یک‌هزار و سیصد و هشتاد و دو خورشیدی
مدینه - مسجد النبی ﷺ
حسین سیدی

فصل اول:

خویشتن

الف: سیمای ظاهری

✽ نام

هماره می فرمود: من نزد خداوند ده نام دارم:
 محمد [= کسی که خوبی های بسیاری داشته باشد]
 محمود [= ستوده]
 احمد [= ستوده تر]
 ماحی [= کسی که کفر را محو می کند]
 عاقب [= فردی که پس او پیغمبری نمی آید]
 حاشر [= شخصی که مردمان در رستاخیز پیش پایش محشور
 می شوند]

رسول التوبة

رسول الملاحم [= پیامبر نبردهای دشوار]
 مَقْقَى [= گرامی دارنده همه مردم]
 و قثم [= کسی که جامع و کامل است]

✽ مو

مویش تا نرمه گوش می رسید^۲ نه لخت بود و نه درهم پیچیده.^۳ چون
 شانه می شد، به سان دانه های شن [از هم جدا] بود.^۴
 برخی از راویان نیز گفته اند: مویش تا شانه اش می رسید. بسیار پیش
 می آمد که مویش را در چهار رشته می بافت و هر گوشش میان دو بافته قرار
 می گرفت. بسیاری از اوقات با مویش گوش هایش را می پوشانید. موهای
 شقیقه اش می درخشیدند. موهای سپیدش در سر و ریش تا پایان عمر هفده
 عدد بود.

موهای سرش انبوه بودند.^۵ محاسنش نیز انبوه بود؛ اما بلند نبود.^۶
 بیشتر سفیدی مویش در محاسن، در چانه، در سر و در بنا گوش هایش
 بود.^۷

* پیشانی

پیشانی اش بلند،^۸ و کمی به جلو متمایل بود.^۹

* ابرو

ابروانش، به هم پیوسته بودند؛^{۱۰} اما باریک و کشیده.^{۱۱}

* مژه

مژه های بلند و انبوهی داشت.^{۱۲}

* چشم

سیاهی چشمانش پُررنگ^{۱۳} بود.

چشمانش درشت بودند.^{۱۴}

[چه بسا به خاطر شب زنده داری] در سفیدی چشمانش اندکی سرخی

دیده می شد.^{۱۵}

چشم راستش را سه بار و چشم چپش را دو بار سرمه می کشید و

می فرمود: کمتر یا بیشتر اشکالی ندارد.^{۱۶}

گاه هنگامی که روزه بود سرمه می کشید.^{۱۷}

سرمه دانی داشت که سرمه های شبانه اش را با آن می کشید.^{۱۸}

* گونه

گونه هایش نه کم گوشت و نه پرگوشت، بلکه معمولی بود.^{۱۹}

گونه هایش برجسته بودند.^{۲۰}

* بینی

بینی اش کشیده و باریک بود^{۲۱} و سوراخ هایش تنگ نبودند.^{۲۲}

* دهان

دهانی فراخ، اما متناسب داشت.^{۲۳}

* چانه

چانه ای کوتاه و متناسب داشت.^{۲۴}

* دندان

دندان های پیشین او به گونه ای متناسب از یکدیگر فاصله داشتند^{۲۵} و از

سپیدی می درخشیدند.^{۲۶}

* چهره

چهره اش سپید، اما نمکین بود.^{۲۷}

انس گفته است: آفریدگار هر پیامبری فرستاد گل چهره بود و ... پیامبر

شما (حضرت محمد - صلی الله علیه و آله -) خوش چهره ترین آنان بود.^{۲۸}

عرب های بیابان نشین همواره با دیدن سیمایش می گفتند: «سوگند به

خداوند، این رخساره انسان دروغگو نیست.^{۲۹}»

چهره اش گرد بود.^{۳۰}

زیر لب پایش خال داشت.^{۳۱}

* گردن

گردنش زیبا بود و به سان نقره خام می درخشید.^{۳۲}

گردنش نه بلند بود و نه کوتاه.^{۳۳}

* اندام

اعضا و اندامی معتدل داشت.^{۳۴} اعضایش محکم و استخوان بندی اش

درشت بود.^{۳۵} در لاغری و فربهی، متوسط بود، گر چه در اواخر عمر فربه

شد.^{۳۶} گوشت بدنش سست و لخت نبود. گذشت عمر بر بدنش تأثیر منفی

نگذاشت و بدنش به سان دوران جوانی بود.^{۳۷}

نه کوتاه بود و نه بلند؛ بلکه میانه بود و خود می فرمود: تمامی خوبی ها

در میانه بودن است.^{۳۸}

بسیار عرق می ریخت.^{۳۹}

لگن خاصره اش - نظیر دیگر مردان شجاع - اندکی پهن بود.^{۴۰}

اگر جایی از بدنش از زیر لباس نمودار می شد، از سپیدی می درخشید.

* شانه

چهارشانه بود و شانه های پهنی داشت.^{۴۱}

دو سر شانه اش موی داشت.^{۴۲}

* سینه

از میان سینه تا ناف پیامبر، خط باریکی از مو وجود داشت؛ و غیر آن

مویی بر سینه و شکم حضرت نبود.^{۴۳}

بالای سینه اش مو داشت.

* دست

میچ دستش پهن بود و ساعدهایی کشیده داشت. کف دستانش کلفت و محکم بود. ۴۵

ساعدهش موی داشت. ۴۶

چون می خواست به چیزی اشاره کند، با دست اشاره می کرد، نه با چشم و ابرو. ۴۷

* پا

ران هایش چندان کلفت و ضخیم نبودند. ۴۸

کف پایش کلفت و محکم بود. ۴۹ ساق هایی معتدل و کم گوشت داشت. ۵۰

گودی کف پایش از حد معمول بیشتر بود.

* انگشتر

انگشتر به دست راست می کرد. ۵۱ انگشتر با نگین عقیق، ۵۲ عقیق سرخ، ۵۳ یاقوت، ۵۴ فیروزه، ۵۵ بلور، ۵۶ جَزَع * یمانی ۵۷ و زمرد ۵۸ را مستحب می شمرد. خوش نمی داشت انگشت کوچک بی انگشتر باشد. ۵۹ چند انگشتر در دست داشتن را مستحب اعلام کرد. ۶۰

انگشتری نقره در انگشت کوچک دست راست داشت. ۶۱

هنگام وضو، سه بار انگشتر را حرکت می داد ۶۲ [و می چرخاند].

همواره نگین را به طرف کف دست می چرخاند و بسیار به آن می نگریست. ۶۳

به طور معمول انگشترش در بند وسط انگشت وسط بود؛ اما بسیاری از اوقات، آن را در انگشت کنار انگشت ابهام می گذاشت. ۶۴

انگشتر آهنی و مسی را ناخوش می شمرد. ۶۵ نهی می کرد که انگشتر در دست چپ کنند. خوش نمی داشت که انگشتر را در انگشت سبابه ... گذارند. ۶۶

* جَزَع نوعی عقیق با خطوط متوازی رنگارنگ و غالباً سیاه و سفید، مهره سلیمانی، مهره یمنی.

برای فراموش نکردن کاری یا چیزی، گاه به انگشترش نخ می بست. ۶۷

* بستر

پای بند به خفتن بر بستر نبود. گاه بر عبای مشکی اش می خفت، گاه بر زمین، زمانی بر حصیر و گاهی بر تخت و گاهی بر بستر و یا فرش چرمین.

بسترش چرمینه ای بود پر از پوست خرما بُن. شبی بسترش را دو لایه پهن کردند؛ وقتی صبح شد، حضرت فرمود: «دیشب این رختخواب [نرم] مرا از نماز [شب] بازداشت.» پس دستور داد آن را برای شب های بعد یک لایه بگسترانند. ۶۸

آراستگی

* آقایان

به مردی فرمود: [موی سر و سیمای] خویش را اصلاح کن؛ این کار بر زیبایی ات می افزاید. ۶۹

می فرمود: وقتی محاسن را در مشت گیرند، هر چه از مشت بیشتر باشد باید کوتاه شود. پیامبر اصلاح گونه ها را نیز مستحب اعلام کرد.

فرمود: کسی از شما شارب خود را بلند نکند؛ زیرا شیطان [= میکرب] آن را پنهانگاه خود قرار می دهد.

چیدن مو از بینی را مستحب اعلام کرد و فرمود: شارب و موی بینی خود را بچینید و خود را بر این کار ملزم کنید. این کار بر زیبایی شما می افزاید. ۷۰

شانه زدن موی بلند را مستحب برشمرد. فرمود که شانه زدن برای هر نماز - مستحب و واجب - پاداش دارد. ۷۱

می فرمود: کسی که موی دارد، یا آن را کوتاه کند، یا آن را به خوبی سامان دهد. ۷۲

از مردان می خواست ناخن هایشان را کوتاه کنند. ۷۳

به مردی نگریست که محاسن بلندی داشت. فرمود: «چه می شد اگر محاسنش را اصلاح می کرد؟» خبر به آن مرد رسید. محاسنش را به گونه ای

اصلاح کرد که نه بلند بود و نه کوتاه. سپس به دیدار حضرت آمد. پیامبر با دیدنش فرمود: «این گونه اصلاح کنید.»^{۷۴}

می‌فرمود: لباس‌های خود را بشوید؛ موهای خود را کوتاه کنید؛ مسواک بزنید؛ آراسته و پاکیزه باشید؛ زیرا یهودیان چنین نکردند و زنانشان زناکار شدند.^{۷۵}

✱ بانوان

به بانوان اجازه داده بود موی سرشان را رنگ مشکی بزنند.^{۷۶}

به بانوان و حتی به دوشیزگان «فرمان» داده بود دستان خویش را با حنا خضاب کنند؛ خانم‌ها برای آراستگی پیش شوهران و دوشیزگان برای آن که دستانشان همانند دستان مردان [زمخت] نباشد.^{۷۷}

گرفتن موی بینی را مستحب برشمرد.^{۷۸}

شانه زدن مو را برای هر نماز دارای پاداش اعلام کرد.^{۷۹}

از خانم‌ها می‌خواست ناخن‌هایشان را بلند کنند و آن را زینت و آرایش می‌دانست.^{۸۰}

✱ همه

راوی می‌گوید: نزد پیامبر گرامی با لباسی ژولیده نشسته بودم. حضرت از من پرسید: دارایی داری؟ عرض کردم آری ای فرستاده خدا، از هر نوعش دارم.

فرمود: هنگامی که پروردگار به تو دارایی می‌دهد، باید تأثیرش در [زندگی] تو دیده شود.^{۸۱}

می‌فرمود: موی بلند، پوشش خداوندی است؛ پس آن را گرامی بدارید.^{۸۲}

به آینه یا آب می‌نگریست و موهایش را شانه می‌زد.

افزون بر آراستگی برای همسرانش، برای دوستانش نیز خود را می‌آراست.

عایشه می‌گوید: دیدم در پیاله آبی که در خانه بود خود را می‌نگرد و موهایش را مرتب می‌کند و می‌خواهد نزد دوستانش برود. بدو گفتم: پدر و

مادرم فدایت باد! تو پیامبر و بهترین آفریده هستی، به آب می‌نگری و خود را می‌آرایی؟

حضرت فرمود: خداوند دوست دارد هرگاه بنده‌ای نزد دوستانش می‌رود، خود را بیاراید.^{۸۳}

تن‌پوش خود را نیکو کنید؛ لوازم خود را سامان دهید؛ آن چنان که در میان مردم به سان خال، آشکار باشید.^{۸۴}

✱ مالیدن روغن

مالیدن روغن را دوست می‌داشت و از ژولیدگی متنفر بود.

می‌فرمود: «مالیدن روغن شوربختی را می‌برد.» چون می‌خواست روغن بمالد، از سر و محاسنش آغاز می‌کرد و می‌فرمود: «سر، پیش از محاسن است.» ابتدا ابروها و بعد شاربش را روغن می‌مالید. آن را بو می‌کشید، سپس موی سرش را روغن می‌زد.^{۸۵}

مالیدن روغن بنفشه را مستحب اعلام کرد و آن را بر روغن‌های دیگر برتری می‌داد.^{۸۶}

مالیدن روغن زیتون و خوردن آن را نیز مستحب اعلام کرد.^{۸۷}

می‌فرمود: روغن بنفشه بمالید که در تابستان خنک است و در زمستان گرم.^{۸۸}

همچنین مالیدن روغن گندر کوهی و رازقی و درمان با آن‌ها را نیز مستحب برشمرد.^{۸۹}

از یازانش می‌خواست یک روز در میان روغن بمالند.^{۹۰}

بهداشت دهان و دندان

هیچ‌گاه جبریل نزدن نیامد، جز آن‌که مرا به مسواک سفارش فرمود.^{۹۱} اگر مردم از [فواید] مسواک آگاه بودند، آن را با خویش به بستر می‌بردند.^{۹۲}

ای علی! با هر وضویی که برای نماز می‌گیری مسواک بزن.^{۹۳} دهان‌های شما، راهی از راه‌های [گفت‌وگو با] پروردگار است؛ پس

محبوب‌ترین دهان نزد آفریدگار، خوشبوترین دهان است؛ پس تا می‌توانید دهان‌هایتان را خوشبو کنید.^{۹۴}

هر شب سه بار مسواک می‌زد: قبل از خواب، بعد از بیدار شدن و پیش از رفتن به مسجد برای نماز صبح.^{۹۵} دندان‌هایش را خلال می‌کرد و می‌فرمود: «خلال کردن دهان را خوشبو می‌کند».^{۹۶}

تا مسواک نمی‌زد، نمی‌خفت.^{۹۷}

در مسواک زدن دوازده فایده است: پاکیزگی دهان، خشنودی آفریدگار، سپیدی دندان‌ها، نابودی کرم، کاستی بلغم، اشتهاآوری، افزون شدن نیکی‌ها، سنت‌پذیری، حضور فرشتگان و استحکام لثه‌ها...^{۹۸}

دندان‌هایتان را خلال کنید؛ برای فرشتگان چیزی مغفوتر از آن نیست که در دندان‌های کسی [باقیمانده] غذا را ببینند.^{۹۹}

می‌فرمود: چرا دندان‌های شما را زرد و کثیف می‌بینم؛ شما را چه شده است که مسواک نمی‌زنید؟^{۱۰۰}

دندان‌ها را آفریدگار والا آفریده است. آن‌ها ابزار خوردن، وسیله جوییدن، عامل اشتها و آماده ساختن معده‌اند.^{۱۰۱}

دو رکعت نماز با مسواک، برتر از هفتاد رکعت نماز بی‌مسواک است.^{۱۰۲} با همه سفارشی که درباره مسواک زدن می‌کرد، می‌فرمود: در حمام مسواک نزنید.^{۱۰۳}

بهداشت بدن

می‌فرمود: «هرگاه یکی از شما در شکم خویش صدایی یافت، به دستشویی برود. نگاه داشتن خود، [باعث] بیماری می‌شود. اگر یکی از شما نیاز به دستشویی داشت، به دستشویی برود».

تیمم با خاک کوچه و بازار را، خوش نمی‌داشت.^{۱۰۴}

پافشاری‌های شگفت‌انگیزی برای پاکیزگی بدن می‌کرد و می‌فرمود: کسی که آفریدگار و رستاخیز را باور دارد، نباید زدودن موی بدن را بیش از

چهل روز رها کند؛ اگر پولی در اختیار ندارد، قرض کند و زدودن مو را به تأخیر نیفکند.^{۱۰۵}

فرمود که گرداندن آب در دهان و بینی پیش از وضو مستحب است. نیز می‌فرمود: این را بسیار انجام دهید؛ زیرا باعث آمرزش شما و گریز شیطان می‌شود.^{۱۰۶}

هماره سرش را با سدر می‌شست.^{۱۰۷}

تطهیر یا دست راست را نمی‌پسندید.^{۱۰۸}

زمانی که می‌خواست به دستشویی برود، کفشش را می‌پوشید و سرش را می‌پوشاند.^{۱۰۹}

از غذا خوردن با دست چپ نهی می‌کرد.^{۱۱۰}

دیگران را از نوشیدن آب از قسمت دسته کوزه [که محل اجتماع چرک‌ها و میکرب است] باز می‌داشت.^{۱۱۱}

اجازه نمی‌داد ناخن‌های خود را با دندان کوتاه کنند.^{۱۱۲}

می‌فرمود: کسی از شما موی زیر بغلش را بلند نکند؛ همانا شیطان [= میکرب] در آن جا پنهان می‌شود.^{۱۱۳}

خیری ... در زندگی نیست مگر با تندرستی.^{۱۱۴}

از این که افراد برای مدت طولانی در معرض تابش پرتوهای آفتاب - آن هم پرتو سوزاننده خورشید عربستان - قرار گیرند، جلوگیری می‌کرد و می‌فرمود: «آفتاب چهار ویژگی [منفی غیر از ویژگی‌های مثبت] دارد:

رنگ‌ها را دگرگون می‌کند؛

بوی خوش را تبدیل به بوی بد می‌کند؛

پارچه‌ها را می‌فرساید؛

[قرار گرفتن طولانی مدت در پرتو آن] بیماری می‌آورد.^{۱۱۵}

می‌فرمود: معده، خانه بیماری است و خوشتن‌داری، سرور هر داروست.

به هر بدنی آنچه را که بدان عادت کرده است بدهید.^{۱۱۶}

آب جوشانده، برای همه چیز سودمند است و هیچ ضرری ندارد.^{۱۱۷}

روزهای جمعه، عید فطر، عید قربان و عرفه غسل می‌کرد.^{۱۱۸}
از لب ترک خورده کوزه، آب نوشید که جایگاه شیطان [= میکرب] است.^{۱۱۹}
چون نان و گوشت می‌خورد، دستانش را بسیار خوب می‌شست.^{۱۲۰}
می‌فرمود: آفریدگار از کسی که هم‌نشینش بینی خود را از بوی بد او می‌گیرد، نفرت دارد.^{۱۲۱}
افزون بر انواع غسل‌های مستحب، تمام ده شب آخر ماه مبارک رمضان غسل می‌کرد.^{۱۲۲}
می‌فرمود: هر چقدر می‌توانید پاکیزه باشید؛ زیرا یزدان، اسلام را بر پاکیزگی بنیان نهاد و جز انسان‌های پاکیزه، کسی به بهشت نمی‌رود.^{۱۲۳}

بهداشت محیط

جارو زدن و پاکیزه کردن حیاط را مستحب اعلام کرد.^{۱۲۴}
رها کردن ظرف‌های نشسته را ناخوش می‌شمرد.^{۱۲۵}
می‌فرمود: شب‌ها پیش از خواب سر ظرف‌ها را بپوشاند.^{۱۲۶}
ادراار کردن در آب را کلد را جفا [به موجودات زنده در آب] می‌دانست^{۱۲۷} و مردمان را از این کار باز می‌داشت.^{۱۲۸}
اجازه نمی‌داد افراد، کنار چاه آب آشامیدنی، زیر درخت میوه‌دار، میان قبرها، در جاده‌ها و حیاط خانه‌ها قضای حاجت کنند.^{۱۲۹}
همواره دستور می‌داد تا هفت چیز آدمی را در زمین دفن نکنند: مو، ناخن، خون، خون حیض، زهدان، دندان و علقه*.^{۱۳۰}
هنگامی که آب دهان بر زمین می‌افکند، روی آن را [با خاک] می‌پوشاند.^{۱۳۰}
وقتی عطسه می‌کرد، دست یا پیراهنش را جلوی دهانش می‌گرفت و آهسته عطسه می‌کرد.^{۱۳۱}

*. علقه: دوره‌ای از ادوار تکامل جنین در رحم که به لخته‌ای خون می‌ماند؛ گاسترولا.

می‌فرمود: زباله را شب در خانه نگه ندارید و آن را روز بیرون ببرید که جایگاه شیطان [= میکرب] است.^{۱۳۲}
چون خمیازه می‌کشید، دستش را برابر دهانش می‌نهاد.
فرمان داده بود کسی در چاهی که آب آشامیدنی دارد، آب دهان نیفکند.^{۱۳۳}
می‌فرمود: [جارو که می‌زنید] خاک را پشت در نریزید که پناهگاه شیطان [= میکرب] است.^{۱۳۴}
آستانه در را جارو کنید و به سان یهودیان نباشید.^{۱۳۵}
در جنگ‌ها هرگاه به جنازه‌ای برمی‌خورد، دستور می‌داد آن را دفن کنند و نمی‌پرسید مسلمان است یا کافر.

پوشاک*

از میان جامه‌های گوناگون، پوشیدن پیراهن را بیشتر دوست می‌داشت^{۱۳۶} [شاید بدان جهت که در مقایسه با ردا و لنگ، پوشانده‌تر بود و نیازی به بستن و باز کردن و مانند آن نداشت].
هنگامی که هیأتی بر او وارد می‌شدند، هم خود زیباترین لباسش را می‌پوشید و هم مهتران اصحابش را به این کار دستور می‌داد.^{۱۳۷}
همواره لباسش پاکیزه بود. می‌فرمود: از عوامل ارجمندی مؤمن نزد آفریدگار والا، پاکیزگی لباس اوست.^{۱۳۸}
* آداب
چون لباسی نو می‌یافت، آن را روز جمعه می‌پوشید.^{۱۳۹}
برای روز جمعه، دو لباس ویژه داشت.^{۱۴۰}
لباس را از آستین راست می‌پوشید و می‌فرمود: «سپاس برای خدایی است که چیزی را به من پوشانید که شرمگاهم را بپوشاند و میان مردم زیبا جلوه کنم.»^{۱۴۱}

*. محمد عبدالحکیم القاضی در کتاب اللباس و الزینة من السنّة المطهرة، تنها ۱۱۲۴ حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره پوشاک و آراستگی و آرایش آورده است.

هرگاه پیراهنش را می‌کند، آن را از [آستین] سمت چپ از تن بیرون می‌آورد. ۱۴۲

* نوع

بی‌آن که خود را پای‌بند به نوع خاصی از پوشاک کند، همه نوع آن را می‌پوشید: شلوار، پیراهن، لباس گشاد و بلند روی تن پوش. ۱۴۳

لباس جلوباز را در نبرد و غیر آن می‌پوشید. ۱۴۴

[با توجه به محیط آلوده عربستان] تمامی لباس‌هایش تا بالای قوزک پا بود. ۱۴۵ و گاه که لُنگ می‌بست، روی تن پوش‌ها بود و تا نیمه ساق پا می‌آمد. ۱۴۶ بسیار پیش می‌آمد که در نماز و غیر آن گره لُنگ را می‌گشود. ۱۴۷

شمدی رنگ شده با زعفران داشت. بسیار پیش می‌آمد که تنها همین تن‌پوش را داشت و نماز به جماعت می‌خواند. ۱۴۸

بسیاری از اوقات، کسا* بر تن می‌افکند و جز آن چیزی نمی‌پوشید. ۱۴۹

جز هنگام بیماری [یا ضرورت]، لباس موپین و پشمین نمی‌پوشید. ۱۵۰

* جنس

محبوب‌ترین تن‌پوش برای او، لباس پنبه‌ای (یا کتان) بود. ۱۵۱

* رنگ

در پوشیدن لباس، افزون بر طهارت دینی، به رنگ و پاکیزگی آن نیز اهمیت می‌داد.

سبز

از لباس سبزرنگ خوشش می‌آمد. ۱۵۲ لباس جلوباز سبزی می‌پوشید که رنگ سبز آن با پوست سپیدش می‌آمد. ۱۵۳

برخی گفته‌اند: به رنگ سبز بیش از هر رنگی علاقه داشت. ۱۵۴

سرخ

«براء» می‌گوید: «او را در جامه بلند گلگونی دیدم. کسی را به زیبایی او ندیدم.» ۱۵۵

* کسا در لغت به معنای چادر، جامه، گلیم و جاجیم است.

سفید

بیشتر لباس‌هایش سفید بود. ۱۵۶ می‌فرمود: «[لباس سپید را] بر تن زنده‌های خود بپوشانید و مرده‌هایتان را [نیز] در آن کفن کنید.»

زیباترین رنگی که در گورها و مساجدتان با آن خداوند را ملاقات خواهید کرد، [رنگ] سفید است. ۱۵۷

هیچ لباسی زیباتر از سفید نیست؛ پس آن را بپوشید و مردگانتان را در آن کفن کنید. ۱۵۸

سیاه

جز در سه چیز، رنگ سیاه را خوش نمی‌داشت: چکمه، عمامه و عبا. ۱۵۹

* عمامه

عمروبن حرث می‌گوید: پیامبر را دیدم، با عمامه‌ای مشکی که گوشه‌اش را میان شانه‌هایش آویخته بود. ۱۶۰

عمامه‌ای به نام «سحاب» داشت که از امام علی علیه السلام هدیه گرفته بود.

بسیار می‌شد که بی‌عمامه بود، اما پارچه‌ای بر سر و پیشانی می‌بست. ۱۶۱

گاه بی‌آن که کلاه بر سر گذارد، عمامه بر سر می‌گذاشت. ۱۶۲

عمامه‌اش سه یا پنج دور پارچه‌ای بود که بر سر می‌پیچید. ۱۶۳

بسیار می‌شد که در سفر یا جز آن، عمامه‌ای از خز* مشکی بر سر می‌بست. ۱۶۴

* کلاه

هماره شبکلاهی بر سر داشت، گاه با عمامه و گاه بی‌عمامه. ۱۶۵

هماره کلاه سپید بر سر می‌گذاشت. ۱۶۶

سه شبکلاه داشت: برای مسافرت؛ برای روزهای عید؛ و برای هنگامی

که در جمع دوستانش می‌نشست. ۱۶۷

* کفش و چکمه

کفش آن حضرت، دو بند داشت که انگشت پا در آن‌ها فرو می‌رفت. ۱۶۸

* خز، پستانداری از راسته گوشت‌خواران و تیره سموریان که پوستی مرغوب دارد و از آن پوستین و کُت و پالتو سازند.

جنس کفش او بیشتر، از پوستِ بی‌موی گاو بود.^{۱۶۹}

همه نوع کفش و دمپایی می‌پوشید.^{۱۷۰}

هنگام پوشیدن از پای راست آغاز می‌کرد و هنگام کندن، ابتدا کفش یا دمپایی پای چپ را می‌کند.^{۱۷۱}

«نجاشی» حاکم حبشه یک جفت چکمه مشکی ساده به حضرت هدیه داد و حضرت هم آن را پوشید.^{۱۷۲}

با توجه به فراوانی گزندگان در بیابان داغ حجاز، فرموده بود افراد پیش از پوشیدن کفش و چکمه آن را بررسی کنند تا مبادا گزنده‌ای در آن پنهان شده باشد.

خفتن

به طور معمول در آغاز شب می‌خفت و در فرجام آن برمی‌خاست. گاه برای انجام دادن کار مردم، شب زود نمی‌خوابید.

چون می‌خفت، بیدارش نمی‌کردند تا خود بیدار می‌شد.

هنگام خفتن، دست راست را زیر گونه راست می‌نهاد.^{۱۷۳}

هر گاه از خواب برمی‌خاست پروردگار را سجده می‌کرد.^{۱۷۴}

مردمان را از خوابیدن بر پشت بام بدون نرده یا دیواره، باز می‌داشت.^{۱۷۵}

ارتفاع مناسب دیوار را یک ذراع و یک وجب می‌دانست و می‌فرمود: کسی که بر پشت بام بی‌دیواره بخوابد و ناگواری بر او رخ دهد، تنها خویش را سرزنش کند.^{۱۷۶}

اگر می‌دید مردی به رو خوابیده و بر باسنش پارچه‌ای نیست، با پایش به او می‌زد و می‌فرمود: این نوع خوابیدن، منفورترین نوع خفتن در نزد خداوند است.^{۱۷۷}

* چگونگی خفتن

به پهلوی راست می‌آرمید و دست راستش را زیر گونه راست خویش می‌نهاد و می‌فرمود: «آفریدگار! مرا [در] روزی که بندگان را بر می‌انگیزانی از عذابت [در امان] نگه دار.»^{۱۷۸}

عبادبن تمیم از عمویش چنین نقل می‌کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در مسجد خفته بود و یک پایش روی پای دیگرش قرار داشت.»

چون برای خفتن به بستر می‌رفت، می‌فرمود: «ای آفریدگار، به نام تو زنده‌ام و می‌میرم.» دستانش را برابر صورتش می‌گرفت و سوره‌های «ناس»، «فلق» و «توحید» را می‌خواند و بر دستانش می‌دمید. سپس، سه بار بر سر، صورت و پیکرش می‌کشید.

خوردن

* نکته‌ها

عایشه می‌گوید: «شکم پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز سیر نشد.» منظور عایشه، «آکندن شکم از غذاست»؛ به گونه مردمان عادی بر سر سفره‌های رنگین. تا به حلقوم خوردنی که معده را سنگین می‌کند، بدن را می‌فرساید، بی‌حالی و خواب‌آلودگی و تنبلی می‌آورد، حال نیایش را از آدمی می‌ریاید و^{۱۷۹}

* آداب

چون گوشت می‌خورد سرش را به زیر نمی‌افکند. گوشت را بالا می‌آورد و با دندان‌ش از استخوان جدا می‌کرد.^{۱۸۰} از هر دو دست در هنگام خوردن کمک می‌گرفت.^{۱۸۱}

روزی با دست راست خرما می‌خورد و هسته‌ها را در دست چپ نگه می‌داشت. گوسفندی در آن نزدیکی بود. حضرت هسته‌ها را پیش گوسفند گرفت. آن گاه، خود، با دست راست خرما می‌خورد و گوسفند از هسته‌های دست چپ وی می‌خورد. خرماها تمام شد و گوسفند رفت.^{۱۸۲}

می‌فرمود: هنگام خوردن کفش‌هایتان را بکنید که مایه آسایش پای شماست.^{۱۸۳}

چون با دست می‌خورد، از سه انگشتش استفاده می‌کرد و این خود باعث می‌شد تا لقمه‌ها کوچک باشند و به خوبی جویده شوند و از سوی دیگر پُر خوری نیز رخ نمی‌داد.

دعوت از خویشان، نیکان و بینوایان را تشویق می‌فرمود.
پیش از خوردن، دستش را می‌شست یا وضو می‌گرفت و می‌فرمود:
خجستگی و برکت غذا، در وضوی پیش و پس از خوردن غذاست.^{۱۸۴}
برای دوری از گردن‌فرازی، روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد.
هنگام خوردن، بر چیزی تکیه نمی‌زد و می‌فرمود: «تکیه داده غذا نمی‌خورم.»
اگر به هر دلیلی نمی‌خواست غذایی را بخورد، از آن عیب‌جویی نمی‌کرد.

حتی الامکان تنها غذا نمی‌خورد و می‌فرمود: برای خوردن دور هم جمع شوید. خجستگی و برکت در این کار است.

خوردن را با نام آفریدگار آغاز می‌کرد و با ستایش او به پایان می‌برد.
هیچ گاه دیده نشد [آن قدر بخورد که] آروغ بزند.^{۱۸۵}
هنگام خوردن غذا، از آن قسمت غذا که جلوی خودش بود می‌خورد؛^{۱۸۶}
اما وقتی خرما می‌خورد، آن را از جاهای مختلف ظرف برمی‌داشت.^{۱۸۷}
خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را فوت نمی‌کرد.^{۱۸۸}

می‌فرمود: ما گروهی هستیم که تا گرسنه نشویم نمی‌خوریم، و چون می‌خوریم [کاملاً] سیر نمی‌شویم [بلکه چند لقمه پیش از سیر شدن کامل، از خوردن دست می‌کشیم که برای تندرستی مفید است].

اگر با دیگران غذا می‌خورد، اول از همه شروع می‌کرد [و برای این که دیگران خجالت نکشند] آخرین کسی بود که از خوردن دست می‌کشید.^{۱۸۹}
می‌فرمود: دل‌هایتان را با زیاد خوردن و زیاد نوشیدن نمیرانید؛ دل‌ها همانند کشتزارانند که هرگاه آب بسیار شود، می‌میرند.^{۱۹۰}

دیگران را از نگاه کردن به لقمه دیگران در سفره باز می‌داشت.
شب‌ها پس از نماز عشا شام میل می‌کرد و می‌فرمود: شام خوردن را ترک نکنید؛ زیرا ترک آن باعث خرابی [= بیماری] بدن می‌شود.^{۱۹۱}
محبوب‌ترین غذا برایش غذایی بود که افراد بسیاری بر سر سفره بنشینند.^{۱۹۲}

غذای داغ نمی‌خورد و می‌فرمود: بی‌برکت است؛ و آفریدگار آتش به ما نمی‌خوراند؛ پس بگذارید سرد شود. از آنچه برابرش بود می‌خورد. با سه انگشت می‌خورد و گاهی انگشت چهارم را به کمک می‌گرفت. با دو انگشت نمی‌خورد و می‌گفت: این نوع خوردن، شیطانی است.
اگر جایی مهمان بود، برای صاحب غذا دعا می‌کرد و دیگران را نیز تشویق می‌فرمود تا سکه سپاس‌گزاری از دیگران در اجتماع رونق گیرد.
بر ظرف غذا سرپوش می‌گذاشت و به دیگران نیز می‌فرمود چنین کنند.^{۱۹۳}

پس از خوردن، دست‌هایش را می‌شست و زبان‌های نشستن دستی را که با آن غذا خورده‌اند یادآوری می‌کرد: کسی که با دست چرب بخوابد و آن را نشوید، اگر چیزی [= ناگواری] بدو برسد، تنها خود را نکوهش کند.^{۱۹۴}
در پی شکار نمی‌رفت و شکار نمی‌کرد؛ اما دوست داشت برایش شکار کنند و بیاورند. حضرت از گوشت شکار می‌خورد.^{۱۹۵}
نان و روغن می‌خورد. از گوشت گوسفند، سردست و کتف را دوست می‌داشت.^{۱۹۶}

به کدوتنبیل، سرکه و خرماي عَجْوَه* علاقه داشت.
در میان سبزی‌ها، کاسنی، ریحان و سبزی‌های نرم را دوست داشت.
هفت چیز گوسفند را نمی‌خورد: نرینه، بیضه‌ها، بولدان (مثانه)، کیسه صفرا، غده‌ها، فرج و خون.

عثمان بن عفان برای پیامبر ﷺ فالوده‌ای آورد. حضرت از آن خورد و پرسید: ای عبدالله! این چیست؟ عثمان گفت: پدر و مادرم فدایت باد! عسل و روغن را در دیزی سنگی می‌ریزم و روی آتش می‌گذاریم و آن را می‌جوشانیم. بعد مغز گندم آسیاب شده را با عسل و روغن مخلوط می‌کنیم تا بپزد. پس همین غذایی می‌شود که می‌بینید. حضرت فرمود: این غذایی پاکیزه است.

* عَجْوَه، خرماي درهم آمیخته و به هم چسبیده و یا نوعی خرماي نیکوست.

نان جو سبوس‌دار میل می‌کرد.^{۱۹۷}

غذایش بیشتر آب و خرما بود.

گوشت را بیش از هر غذایی دوست می‌داشت و می‌فرمود: «گوشت، بر قوهٔ شنوایی می‌افزاید و سرور غذاهای این جهان و آن جهان است.» و «اگر از خدایم بخواهم هر روز مرا از آن بهره‌مند کند، انجام خواهد داد.»

هماره گوشت با ترید (تلیت) و کدو حلوائی می‌خورد. به عایشه می‌فرمود: ای عایشه! هرگاه دیگ بار می‌گذارید، کدو در آن بسیار بریزید که دل غمگین را شاد می‌کند.^{۱۹۸}

در کاسه‌ای معمولی - نه چندان کوچک و نه چندان بزرگ - غذا میل می‌کرد.

نان را گرمی می‌داشت و می‌فرمود با آوردن نان بر سفره، خوردن را آغاز کنید و چشم انتظار غذای مهم‌تر نباشید.^{۱۹۹} و رعایت این نکته و نبریدن و لگد نکردن آن را، گرمی داشت نان می‌دانست.

از خرما و شیر ستایش می‌کرد و آن‌ها را «دو [خوردنی] پاکیزه» می‌نامید.^{۲۰۰}

از پُرخوری گوشت، افراد را باز می‌داشت.^{۲۰۱}

کباب می‌خورد.^{۲۰۲}

پنیر را با چاقو تکه‌تکه می‌کرد و میل می‌فرمود.^{۲۰۳}

حلوا و عسل را دوست می‌داشت و می‌خورد.

غذایی را که سیر داشت نمی‌خورد و خود می‌فرمود به سبب بوی آن نمی‌خورد و غذا را به دیگران می‌داد تا بخورند.^{۲۰۴} [زیرا دیگران به اندازهٔ او با مسلمانان و غیرمسلمانان سروکار نداشتند و مردمان را چندان از بوی سیر نمی‌آزردند.]

هنگام خوردن خرما، دقت می‌کرد تا کرم‌زده نباشد.^{۲۰۵}

خرما را با خربزه میل می‌کرد و می‌فرمود: گرمای این [خرما] را با خنکای این [خربزه] می‌شکنیم.^{۲۰۶}

خامه، سرشیر و خرما را همواره دوست می‌داشت و می‌خورد.^{۲۰۷}

کشمش خیسانده در آب را می‌خورد و آب کشمش را پیش از تبدیل آن به شراب می‌نوشید.^{۲۰۸}

تمامی انواع غذاهای حلال را می‌خورد.^{۲۰۹}

گاه انگور را دانه دانه می‌خورد و گاهی خوشهٔ آن را در دهان می‌گذاشت.^{۲۱۰}

صبر می‌کرد تا غذای داغ خنک شود و بخورد و می‌فرمود:

خداوند آتش به ما نمی‌خوراند؛ غذای داغ بی‌برکت است. پس آن را خنک کنید.^{۲۱۱}

می‌فرمود: خداوندگارا! نان را برای ما خجسته کن و میان ما و نان جدایی می‌فکن؛ و اگر نان نبود، نه می‌توانستیم نماز بخوانیم و نه روزه بگیریم و نه می‌توانستیم واجب‌های خدایمان را انجام دهیم.^{۲۱۲}

خرما را بسیار می‌ستود و می‌فرمود: خاندانی که خرما دارند، گرسنه نمی‌مانند.^{۲۱۳}

می‌فرمود: هرگاه زنی فرزند زاید، نخستین چیزی که باید بخورد خرمای تازه است؛ و اگر در دسترس نبود، خرما [غیر تازه]. اگر چیزی برتر از خرما وجود داشت، آفریدگار پس از تولد عیسی علیه السلام - آن را به حضرت مریم می‌خورانید.^{۲۱۴}

عسل را یکی از دو شفایی می‌دانست که خداوند آفریده است. می‌فرمود: دارویی برتر از نوشیدن عسل نیست.^{۲۱۵}

دین‌باور، غذایی را که خانواده‌اش دوست دارند می‌خورد؛ و منافق، خانواده‌اش را مجبور می‌کند غذایی را که او دوست دارد بخورند.^{۲۱۶} به گوشت علاقهٔ فراوان داشت و می‌فرمود: ما پیامبران خوردن گوشت را بسیار دوست داریم.^{۲۱۷}

می‌فرمود: جبریل بر من فرود آمد و دستور داد هلیم بخورم تا کمرم محکم شود و بر عبادت پروردگارم توانا شوم.^{۲۱۸}

کسی که خواهان حفظ [و حافظه‌ای نیرومند] است، پس باید عسل بخورد.^{۲۱۹}

دیگران را به خوردن عدس سفارش می‌کرد.^{۲۲۰}

گوشت نمک‌سود خشک شده را گاه خالی و گاهی با نان می‌خورد.^{۲۲۱}
بادورج* و سبزی‌های نرم را دوست می‌داشت.

به شکمبارگان هشدار می‌داد: آدمی ظرفی بدتر از شکم پُر نمی‌کند. برای انسان همین قدر غذا کافی است که [نیازهای بدنش را تأمین کند و] بنيه‌اش را نگه دارد.^{۲۲۲}

* میوه

خیار را با نمک و خرما میل می‌کرد.^{۲۲۳}

محبوب‌ترین میوه‌ها برایش میوه‌های آبدار همانند خربزه و انگور بود. خربزه را با نان و شکر و بسیاری اوقات با خرما می‌خورد.

می‌فرمود: میوه‌های نوپر بخورید و بهترین آن‌ها انار است و ترنج.

بوی پیامبران و دخترم فاطمه علیها السلام، بوی خوش گلابی است.^{۲۲۴}

گلابی بخورید که بر حافظه می‌افزاید و اندوه دل می‌برد و فرزند را زیبا می‌گرداند.^{۲۲۵}

انار را سرور میوه‌ها می‌دانست.^{۲۲۶} آن حضرت وقتی انار می‌خورد، کسی را با خود شریک نمی‌کرد.^{۲۲۷}

می‌فرمود: خربزه را گاز بزنید، تکه‌تکه نکنید. خربزه، میوه‌ای است خجسته، پاکیزه، پاکیزه‌گر دهان، تقویت‌کننده قلب، سفیدکننده دندان، خشنودکننده خداوند. بوی خوشش از عنبر، و آبش از کوثر و گوشتش از بهشت و لذتش از مینوست. خوردن آن عبادت به شمار می‌آید.^{۲۲۸}

از ترنج سبز و سیب سرخ خوشش می‌آمد.^{۲۲۹}

انگور را گاهی دانه‌دانه می‌خورد و گاه خوشه آن را در دهان می‌گذاشت.^{۲۳۰}

هرگاه میوه نوبری می‌دید، آن را می‌بوسید و بر چشم‌ها و لب‌هایش می‌نهاد و می‌فرمود: خداوندگارا! آغاز آن را به ما نشان دادی، پایش را در سلامتی به ما بنمایان.

* بادورج، ریحان کوهی است.

خوش‌بویی

اگر کسی از راهی که او گذشته بود می‌گذشت، از بوی خوش باقی‌مانده در فضا می‌فهمید رسول‌گرامی از آن‌جا عبور کرده است.^{۲۳۱} اگر بر سر کودکی دست می‌کشید، بوی خوش دستش بر موی کودک می‌ماند. عطری را که بدو هدیه می‌دادند رد نمی‌کرد.^{۲۳۲}

خوشبویی با مُشک، غالیه*، عنبر و بخور با عود قماری و گیاه کست را مستحب برشمرد.^{۲۳۳}

می‌فرمود: گلاب [زدن] بر آبرو [و محبوبیت آدمی] می‌افزاید.^{۲۳۴}

از ابتدای تولد، بوی بد از وی به مشام نرسید.^{۲۳۵}

می‌فرمود: بهترین بندگان خدا آن‌هایی هستند که ... خوشبویند.^{۲۳۶}

در خانه

در خانه‌اش، خجول‌تر از دوشیزگان بود؛ از اهل خانه نه غذایی می‌طلبید و نه علاقه‌اش به خوردنی‌ها را ابراز می‌کرد. اگر غذایی می‌دادند می‌خورد؛ آنچه می‌دادند می‌پذیرفت؛ و آنچه نوشیدنی می‌دادند می‌نوشید؛ چه بسا خود برای خوردن و نوشیدن برمی‌خاست.^{۲۳۷}

در خدمت کارهای خانه بود و در تکه‌تکه کردن گوشت با اهل خانه همکاری می‌کرد.^{۲۳۸}

بیشتر دوخت و دوز می‌کرد.^{۲۳۹}

چون به منزل می‌آمد، وقت خود را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: بخشی برای خدا؛ بخشی برای خانواده و بخشی برای خود.

آن ساعت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و مردم تقسیم می‌کرد. ابتدا خواص را به حضور می‌پذیرفت، و بعد هم با عموم ملاقات داشت. در نتیجه، آن ساعت هم که خاص خود آن بزرگوار بود، در اختیار یاران و اصحابش قرار می‌گرفت.^{۲۴۰}

* غالیه، ماده‌ای خوش‌بو و مرکب از مُشک و عنبر و زعفران.

در خانه را خود باز می‌کرد. گوسفندان را نیز می‌دوشید.^{۲۴۱}
به خانواده‌اش غذای خوب می‌داد.^{۲۴۲}

راه رفتن

با یارانش که راه می‌رفت، اصحاب پیشاپیش او می‌رفتند و او در پی آن‌ها می‌فرمود: پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید.^{۲۴۳}
خوشش نمی‌آمد دیگران پشت سرش حرکت کنند؛ اما دو طرف او راه می‌رفتند.^{۲۴۴}
چون راه می‌رفت، به این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کرد.^{۲۴۵}
وقتی راه می‌رفت، گام‌هایش را محکم از زمین برمی‌داشت^{۲۴۶} [و مانند برخی نمی‌خرامید].
با وقار گام برمی‌داشت. قدم‌هایش کشیده و سریع بود؛ بدون این که شتابی در رفتنش مشاهده شود....
راه رفتنش چنان بود که هر کسی می‌دید، می‌فهمید که آن حضرت خسته و ناتوان نیست.^{۲۴۷}

سفر

هنگامی که سفر می‌رفت پنج چیز با خود همراه داشت: آینه، سرمه‌دان، مدّری^{*}، مسواک و شانه.^{۲۴۸}
در سفر کار می‌کرد و آن را ارزش می‌دانست.
گروهی به سفر رفتند. وقتی برگشتند به پیامبر ﷺ عرضه کردند: ای پیامبر خدا! کسی را برتر از فلانی ندیدیم، روزها روزه می‌گرفت؛ و چون جایی فرود می‌آمدیم، تا هنگام کوچ به نماز می‌ایستاد.
حضرت پرسید: پس چه کسی کارهای او را سامان می‌داد؟
... ما.

*. مدّری یا مدّری، استخوان کوچک و آهن کوچکی که با آن سر خود را می‌خاراند. به معنای شانه نیز هست.

... همه شما از وی برترید.^{۲۴۹}

می‌فرمود: کسی که مسافر دین‌داری را یاری کند، آفریدگار هفتاد و سه اندوه از وی می‌زداید و او را در این جهان و آن جهان از اندوه پناه می‌دهد و غم بزرگش را در روزی که مردمان نفس در گلویشان حبس می‌شود، از او بر طرف می‌کند.^{۲۵۰}

رنج‌ها، هم‌زاد سفرند و انسان‌ها در مسافرت زمینه عصبانیت دارند؛ بنابراین می‌فرمود:

شش چیز از جوانمردی است. سه تای آن در غیر سفر است و سه تا در مسافرت. اما آن‌هایی که در سفر است: خوراک و توشه بخشیدن، خوش خلقی و شوخی در غیرگناه.^{۲۵۱}
برای پیش‌گیری از گزیدگی و هجوم درندگان، می‌فرمود: در پشت جاده‌ها و دل دره‌ها اتراق نکنند.

عده‌ای که پیاده سفر می‌کردند، از حضرت خواستند برایشان دعا کند. پیامبر برایشان دعا کرد، سپس گفت: بر شما باد به سرعت [حرکت کردن]، سحرخیزی و ساعتی پیش از طلوع آفتاب حرکت کردن؛ زیرا عمر سفر در شب کوتاه است.*^{۲۵۲}

حق مسلمان [بر مسلمان] آن است که هرگاه آهنگ سفر دارد، دوستانش را از مسافرتش آگاه کند؛ و حق او بر دوستانش آن است که وقتی برگشت، به دیدنش بیایند.^{۲۵۳}

از تنها سفر کردن خوشش نمی‌آمد و سه نفر را برای مسافرت مناسب می‌دانست.

سفر طولانی را خوش نمی‌دانست و می‌فرمود: پاره‌ای از رنج است؛ و هرگاه یکی از شما کارش در سفر تمام شد، هر چه زودتر نزد خانواده‌اش برگردد.^{۲۵۴}

هم‌پای دیگران کار می‌کرد. در سفری به دوستانش فرمود گوسفندی را

*. متن اصلی جمله اخیر چنین است: پس همانا زمین در شب پیچیده می‌شود.

آب‌پز کنند. کسی گفت: من گوسفند را سر می‌برم. دیگری گفت: پوستش را من می‌کنم. فرد سومی گفت: پختن آن با من. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: جمع آوری هیزم به عهده من. گفتند: ای فرستاده خدا، [تعداد] ما برای کار کافی است. فرمود:

می‌دانم تعدادتان کافی است؛ اما خوشم نمی‌آید میان شما فردی متمایز باشم؛ و همانا آفریدگار پاکیزه و والا، خوش نمی‌دارد بنده‌اش را میان دوستانش یک سر و گردن فراتر ببیند.

با توجه به تأثیر مثبت سفر در شادابی روحی و تجدید قوا، می‌فرمود: مسافرت کنید تا تندرست بمانید. ۲۵۵

سفر در پنج‌شنبه‌ها را مستحب اعلام کرد و خود نیز پنج‌شنبه را برای مسافرت برگزیده بود. ۲۵۶

فال بد زدن در سفر را قبول نداشت و می‌فرمود: «هرگاه فال بد زدی، پس حرکت کن» ۲۵۷ و «جبران فال بد زدن، توکل [بر خداوند نیرومند] است» ۲۵۸

مسافرت در آغاز شب را خوش نمی‌داشت، ولی سفر در پایان شب را مستحب شمرده بود. ۲۵۹

برای دفاع شخصی، حمل چوبی از درخت بادام تلخ را سفارش می‌کرد. ۲۶۰

امام علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر فرمود: «کسی که سفر می‌رود و با خود چوبی از درخت بادام تلخ دارد و آیات بیست و دوم تا پایان بیست و هشتم سوره «قصص» را بخواند، پروردگار او را از خطر هر درنده و دزد متجاوز و هر حیوان سم‌دار حفظ می‌کند تا به خانه و خانواده‌اش [سالم] برگردد. ۲۶۱

فرموده بود: هنگامی که قصد سفر دارید، دو یا چهار رکعت نماز بخوانید.

وقتی که از مسافرت برمی‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت. دو رکعت نماز به جای می‌آورد؛ سپس به حضرت زهرا علیها السلام سر می‌زد و آن‌گاه نزد همسرانش می‌رفت. ۲۶۲

زمانی که با کاروان سفر می‌کرد، آخر از همه حرکت می‌کرد تا افراد ضعیف را به حرکت وا دارد و [یا] پشت سر خود نشانند. ۲۶۳

سفر کنید تا بهره‌های مادی و روحی [گیرید]. ۲۶۴

در سفری که برای حج می‌رفت اعلام کرده بود: کسی که بداخلاق و بد هم‌نشین است، همراه ما نیاید. ۲۶۵

می‌فرمود: سرور افراد در سفر، کسی است که به آنان خدمت می‌کند. ۲۶۶
هرگاه کسی از شما از سفر برمی‌گردد، باید برای خانواده‌اش هدیه‌ای بیاورد، گرچه قطعه سنگی باشد. ۲۶۷

مسافرت کنید که اگر ثروتی فرا چنگ نیاورید، اندیشه [و تجربه] می‌اندوزید. ۲۶۸

روش [صحیح] آن است که هرگاه گروهی برای سفر می‌روند، مخارج خود را تفکیک کنند؛ این کار برایشان بهتر و برای اخلاقشان نیکوتر است. ۲۶۹
ای علی! به تنهایی مسافرت نرو؛ همانا شیطان با انسان تنهاست و از دو نفر دورتر. ۲۷۰

در سفرها، هرگاه در محلی فرود می‌آمد، تا دو رکعت نماز در آن جا نمی‌خواند، کوچ نمی‌کرد. ۲۷۱

در سفر، ظرف آب‌خوری [ویژه خود را] همراه می‌برد.

سکونت‌گاه

مردی از انصار نزد او لب به شکایت گشود که خانه‌ها، او را محاصره کرده‌اند [و منزلش کوچک است]. حضرت فرمود: تا می‌توانی صدایت را بلند کن [و دعای بسیار کن] و از خداوند بخواه تا [درهای رحمتش را] بر تو بگشاید. ۲۷۲

خانه کوچک و همسایه‌های بد را نامبارک می‌دانست. ۲۷۳

خوش نمی‌داشت وارد اتاق تاریک شود ۲۷۴ و روشن کردن چراغ پیش از تاریک شدن هوا را مستحب برشمرد. ۲۷۵
دستور داده بود قبل از خواب درها را ببندند و چراغ و آتش را خاموش کنند. علت این کار را نیز پیشگیری از آتش‌سوزی اعلام کرد. ۲۷۶

عایشه می‌گوید: پیامبر به ما فرمان داده بود، تا در خانه‌ها جایگاه نمازی بسازیم و آن را پاکیزه و خوشبو کنیم.^{۲۷۷}
 با فروش خانه و صرف پول آن در کار دیگر مخالف بود و می‌فرمود:
 کسی که خانه‌ای بفروشد و با پول آن خانه دیگری نخرد، برکت نیابد.^{۲۷۸}
 می‌فرمود: هرگاه یکی از شما وارد خانه‌اش شده سلام کند؛ این کار، برکت را فرود می‌آورد و فرشتگان، با وی الفت می‌گیرند.^{۲۷۹}

صدا

علی بن محمد نوفلی می‌گوید: نزد امام علیه السلام - سخن از «صدا» پیش آمد. امام فرمود: امام سجاد علیه السلام - [قرآن] می‌خواند، چه بسیار پیش می‌آمد که رهگذران از زیبایی صدایش می‌خکوب می‌شدند. و اگر امام اندکی از صدایش را آشکار کند، مردم تاب زیبایی‌اش را ندارند.
 گفتم: مگر رسول خدا هنگام نماز صدایش را آشکار نمی‌کرد؟
 امام فرمود: رسول گرامی صلی الله علیه و آله - به اندازه توانایی مردم صدایش را آشکار می‌کرد.^{۲۸۰}

انس گفت: پروردگار هیچ پیامبری نفرستاد جز این که ... خوش صدا بود و پیامبرتان ... خوش صداترین آن‌ها بود.^{۲۸۱} صدایش بلند و رسا بود.^{۲۸۲}
 براء، پسر عازب می‌گوید: پیامبر در نماز عشا سورة «والتین» را خواند؛ صدایی زیباتر از آن نشنیدم.^{۲۸۳}

لبخند زدن و خندیدن

عبدالله بن حارث زبیدی می‌گوید: «کسی را ندیدم که بیش از رسول الله صلی الله علیه و آله - لبخند زند.»^{۲۸۴}

روزی سخنرانی می‌کرد و عربی بیابان‌نشین نزدش بود. فرمود: مردی از بهشتیان از خدا اجازه خواست تا کشاورزی کند. پروردگار پرسید: مگر در آن‌جا که دلت می‌خواهد نیستی؟ پاسخ داد: چرا، اما دوست دارم کشاورزی کنم! پس به سرعت دست به کار شد. زمین را کاشت و برداشت و [محصول

را] به سان کوهی انباشت. خداوند به او فرمود: این هم محصول، ای فرزند آدم! چیزی تو را سیر نمی‌کند! عرب بادیه‌نشین گفت: ای رسول خدا! این آدم یا قریشی است یا انصار. [تنها] آنان کشاورزند. ما دهقان نیستیم! پیامبر خندید.^{۲۸۵}

هرگاه لب به اندرز نمی‌گشود، یا وحی بر او فرود نمی‌آمد و یا یاد رستاخیز نمی‌کرد، تبسم بر لب داشت. انس می‌گوید: «پیامبر را دیدم که لبخند می‌زد و دندان‌هایش آشکار شد.»^{۲۸۶}

می‌فرمود: شوخی بسیار، انسان را بی‌آبرو می‌کند.
 هرگاه سخن می‌گفت، تبسم بر لب داشت.*^{۲۸۷}

نشستن

سه گونه می‌نشست: گاه بر باسن می‌نشست و دست‌ها را از جلوی زانو‌ها در یکدیگر قفل می‌کرد.

گاهی دو زانو می‌نشست و زمانی یک پا را جمع می‌کرد و پای دیگر خویش را روی آن قرار می‌داد.^{۲۸۸} هرگز دیده نشد چهار زانو بنشیند.^{۲۸۹} [که رسم خودخواهان و گردن‌فرازان آن زمان بود].

بیشتر اوقات زانو‌اش را بلند می‌کرد و دستانش را دور آن‌ها گره می‌زد.
 از آن‌جا که قطب‌نمای دل هر مسلمانی باید سوی کعبه باشد، تا همه گفتارها و کردارهایش رنگ خدایی گیرد، خود «بیشتر به سوی قبله می‌نشست»^{۲۹۰} و دیگران را به رعایت آن تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «کسی که ساعتی رو به قبله بنشیند، پاداش حاجیان حج و عمره را خواهد داشت.»^{۲۹۱}

*. احمد مصطفی قاسم طهطاوی - نویسنده معاصر مصری - در کتاب خود به نام صفة ضحک و بکاء النبی صلی الله علیه و آله - و مزاحه مع أصحابه، ۴۹ موردی که وی به آن برخورده و حضرت به مناسبتی خندیده یا خندانده‌اند و پانزده مورد از شوخی‌های ایشان را نقل کرده است. خوانندگان محترم عربی‌دان می‌توانند به کتاب نامبرده (چاپ دارالفضیلة قاهره) مراجعه کنند. در بخش «شوخی»، چند نمونه را آورده‌ایم.

جایگاه ویژه‌ای در مجلس نداشت؛ زیرا هنگام ورود [به ترتیب نشستن افراد] در پایین مجلس می‌نشست.^{۲۹۲}
هرگز دیده نشد هنگامی که جا تنگ باشد پایش را دراز کند.

نگارش

بر [پایان] نوشته‌ها مهر می‌زد و می‌فرمود: مَهْری که بر نوشته باشد، بهتر از تهمت است [که در نوشته‌های بی‌مهر به آدمی نسبت خواهند داد].
از قلم تجلیل می‌کرد و می‌فرمود: قلم، نعمتی بزرگ از سوی پروردگار است؛ و اگر قلم نبود، حکومت و آیین برپا نمی‌شد و زندگی شایسته‌ای سامان نمی‌گرفت.^{۲۹۳}

نگاه

چون می‌خواست به پشت سر بنگرد، با تمام بدن برمی‌گشت.
نگاهش فروخته و نظرش به زمین بیش از آسمان بود.
هیچ گاه به تندی به کسی نگاه نمی‌کرد.^{۲۹۴}
به آنچه باعث دلبستگی و فریب خوردن مردم از دنیا می‌شد، نگاه نمی‌کرد.^{۲۹۵}

نوشیدن

نوشیدن آب شیرین را دوست می‌داشت.^{۲۹۶}
آب را با مکیدن می‌نوشید و یکباره نمی‌بلعید. در آبی که می‌خواست بنوشد، نفس نمی‌کشید؛ بلکه صورتش را از آن برمی‌گرداند و نفس می‌کشید.^{۲۹۷}
هم ایستاده می‌نوشید، هم نشسته؛ اما نشسته نوشیدن را برتری می‌داد.^{۲۹۸}
آب زمزم را می‌نوشید.
یارانش را سیراب می‌کرد. و وقتی به او می‌گفتند: «شما بنوشید»، می‌فرمود: «ساقی باید آخرین نفر باشد».

وقتی آب می‌نوشید می‌فرمود: سپاس خدایی راست که با مهربانی ما را از آب گوارا سیراب کرد، و آن را به خاطر گناهانمان شور و تلخ نساخت.^{۲۹۹}
پیش و پس از نوشیدن، خدای را سپاس می‌گفت و پس از نوشیدن شیر، دعای ویژه‌ای می‌خواند.

آب را در سه نفس و گاه [برای این که بگوید اشکالی ندارد] به یک نفس می‌نوشید. می‌فرمود: سه نفس نوشیدن، لذیذتر، در هضم غذا مؤثرتر، و برای تندرستی بدن مفیدتر است.^{۳۰۰}

در پایان نوشیدن، سه بار نام پروردگار را می‌برد و سرانجام سه بار او را می‌ستود.

برخی محبوب‌ترین نوشیدنی‌اش را آب شیرین خنک دانسته‌اند.^{۳۰۱}
بعضی دیگر شیر را دوست داشتنی‌ترین نوشیدنی او به شمار آورده‌اند.

در کاسه‌های چوبین، چرمین و سفالین می‌نوشید.^{۳۰۲}
خوشش می‌آمد که در پیاله شامی بیاشامد و می‌فرمود: این، پاکیزه‌ترین ظرف شماس.^{۳۰۳}



ب: سیمای حقیقی

ادب‌ورزی

هنگامی که مسلمانان برای جنگ بدر رهسپار بودند، در مسیر خود با عربی بادیه‌نشین برخوردند. از او پرسیدند آیا سپاه قریش را دیده است؟ مرد پاسخی نداد. به او گفتند: به پیامبر خدا سلام کن.

بیابان‌نشین ریشخندکنان پرسید: آیا رسول خدا میان شماست؟

مسلمانان گفتند: بله. پس بر او سلام کن!

مرد عرب نزد پیامبر آمد و گفت: اگر تو پیامبر خدایی، به من بگو در شکم این شتر فاده من، چیست؟

سلمه پسر سلامه گفت: [این مطلب] را از رسول خدا نپرس. پیش من بیا من به تو می‌گویم.

«تو بر او جهیدی! پس در شکمش تکه‌ای از توست!».

رسول گرامی فرمود:

«دست بردار! به مرد دشنام می‌دهی؟!»

پس به اعتراض چهره از سلمه برگرفت.

در جنگ بدر مسلمانان را از دشنام‌گویی به کشتگان دشمن برحذر داشت و فرمود:

به ایشان دشنام مدهید که این کار شما بر کشتگان تأثیری ندارد و بازماندگان‌شان را آزار می‌دهد. آگاه باشید که بددهنی، فرومایگی است. در زدنش، با سر انگشتان بود. ۳۰۴

وقتی به در خانه کسی می‌رفت - چون خانه‌ها گاهی در یا پرده‌ای نداشتند -، برابر آستانه نمی‌ایستاد، طرف راست یا چپ آن می‌ایستاد و می‌فرمود: سلام بر شما؛ سلام بر شما. ۳۰۵

به کسی دشنام مده. اگر دیگری به دروغ به تو دشنامی داد، تو او را به چیزی که می‌دانی بددهنی نکن؛ که [در این صورت] پاداش از آن تو، و گناه از آن اوست. ۳۰۶

ارجمندی

فرمود: سزاوار نیست مؤمن خویشتن را خوار کند. پرسیدند: چگونه؟ پاسخ داد: خود را در معرض آزمونی قرار دهد که نمی‌تواند آن را انجام دهد. هشت نفرند که اگر به آنان توهین شود، تنها خویش را سرزنش کنند: کسی که بی‌دعوت بر سر سفره‌ای نشیند؛ مهمانی که به میزبان دستور دهد؛ فردی که از دشمنش امید خیرخواهی دارد؛ کسی که از فرومایگان بخشش طلبد؛ شخصی که در راز دو نفری که او را نمی‌پذیرند خود را دخالت دهد؛ ...

آن کس که در مجلسی بنشیند که مناسب او نیست؛ و فردی که برای کسی که گوش فرا نمی‌دارد، حرف می‌زند. می‌فرمود: آنچه را که آدمی با آن آبروی خویش را نگه می‌دارد، برایش صدقه می‌نویسند.^{۳۰۷}

از خود گذشتگی

روزی با دوستش وارد برکه‌ای شد که درختانی در آن رویده بودند. دو شاخه برید، یکی راست و دیگری کج. چوب صاف را به دوستش داد و چوب کج را خود گرفت. مرد گفت: تو به این چوب صاف، از من سزاوارتری، ای فرستاده خدا. فرمود: هرگز! هیچ‌گاه دین‌باوری با دوستش دوستی نمی‌کند، جز آن که روز رستاخیز از او [درباره رعایت آداب این دوستی] می‌پرسند، گرچه [زمان این همنشینی] ساعتی بیش نبوده باشد.

امانت‌داری

پیش از طلوع خورشید اسلام و پس از آن نیز میان دشمنانش به «امین» شهرت داشت. خود می‌فرمود: سه چیز است که آفریدگار اجازه [شکستن] آن‌ها را به کسی نداده است:

... باز پس دادن امانت به صاحبش؛ نیکوکار باشد یا گنه‌کار.

دشمنانش در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری، همچنان نفیس‌ترین اشیاء خود را نزدش امانت می‌گذاشتند و تردیدی به خود راه نمی‌دادند که مبدا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. از همین روی پس از هجرت، از امام علی علیه السلام خواست چند روز در مکه بماند و امانت‌ها را به صاحبانشان پس بدهد.

خود فرموده بود: امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده؛ و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.^{۳۰۸}

شخصی که در دنیا به امانت خیانت کند و آن را به صاحبش باز پس ندهد و بعد بمیرد، بر دین من نمرده است و خدا را در حالی ملاقات خواهد کرد که [از او] خشمگین است.^{۳۰۹}

حتی نخ و سوزن [بی‌ارزش] را به صاحبش برمی‌گرداند.^{۳۱۰} می‌فرمود: وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.^{۳۱۱}

در نبرد «خیبر» مسلمانان دچار کم غذایی شگفت‌انگیزی شدند. به گونه‌ای که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آن‌ها مکروه است، استفاده می‌کردند. مسلمانان چند دژ از دژهای خیبر را گشوده بودند، اما آن دژی که مواد غذایی فراوانی در آن جا انبار شده بود، به دست مسلمانان نیفتاده بود.

در این هنگام، چوپان سیه‌چرده‌ای که برای یهودیان خیبر گله‌داری می‌کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه‌ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا، ایمان آورد و سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟

حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت یکی از بزرگ‌ترین گناهان است. بر تو لازم است

همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی.
او نیز دستور پیامبر را پیروی کرد و بی‌درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.

بردباری (حلم)

بزرگ‌ترین شاگردش - امام علی علیه السلام - او را «بردبارترین مردمان» معرفی می‌کند؛ زیرا محمد پیشواست و بردباری برای رهبر، امری ضروری است؛ آن هم رهبری که رنج چهل میلیاردان انسان عصر خود و سده‌های بعد را بر دوش خویش تاب می‌آورد. آن حضرت بردبارترین مردمان بود.
آنس می‌گوید: ده سال خدمتش را کردم؛ نه هرگز دشنام داد و نه کتکم زد؛ نه مرا از خود راند و نه به رویم اخم کرد. گاه در کاری که دستور فرموده بود سستی می‌کردم، سرزنش نمی‌کرد و اگر کسی از خاندانش نکوهش می‌کرد، می‌فرمود: رهاش کنید. اگر می‌توانست انجام می‌داد.^{۳۱۲}
می‌فرمود: آدمی با بردباری به مقام انسان روزه‌داری می‌رسد که شب‌ها را به عبادت می‌گذراند.^{۳۱۳}

عبدالله، پسر مسعود، می‌گوید: پیامبر سفارش فرموده بود: کسی از شما نزد من از یارانم بدگویی نکند؛ دوست دارم با دلی بی‌دغدغه از نزد شما بروم. روزی مالی نزدش آوردند. آن را تقسیم کرد. شنیدم دو نفر با هم صحبت می‌کنند. یکی از آنان به دیگری می‌گوید: قسم به خداوند، نیت محمد از این تقسیم، خدا و روز رستاخیز نبود!

نزد پیامبر رفتم و گفتم: شما فرمودی کسی از یارانم بدگویی به من نرساند، [اما] من شنیدم فلانی و فلانی چنین حرفی زدند.
رخساره‌اش سرخ شد و فرمود: رهاش کن. حضرت موسی بیش از این‌ها آزار دید، اما تاب آورد!^{۳۱۴}

بزرگواری

بزرگوارترین فرد قبیله خود بود.^{۳۱۵}

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: پس به پیامبر پاکیزه ... اقتدا کن که ... مایه فخر و بزرگی است، برای کسی که خواهان بزرگواری است.^{۳۱۶}
هرگز به خاطر خودش از کسی انتقام نگرفت.^{۳۱۷}
با نوشیدنی افطار می‌کرد و غذای سحرش هم نوشیدنی بود.

انس می‌گوید: پیامبر گاهی شربتی می‌خورد که هم افطارش محسوب می‌شد و هم سحرش. چه بسا آن نوشیدنی شیر بود و یا شربتی که در آن نان خیسانده می‌شد. شبی آن را برای رسول خدا مهیا کردم. پیامبر دیر کرد. گمان کردم منزل یکی از دوستانش دعوت است. آن را خوردم. پس از ساعتی پیامبر آمد. از بعضی همراهانش پرسیدم جایی افطار کرده یا دعوت بوده است. گفتند: نه افطار کرده و نه جایی دعوت بوده است. آن شب را به گونه‌ای گذراندم که فقط خدا می‌داند؛ از این اندوه که پیامبر آن شربت را بخواد. اما او آن شب را گرسنه خوابید و گرسنه [روز بعد] روزه گرفت. تا این لحظه نیز درباره آن سخنی نگفته و چیزی نپرسیده است.^{۳۱۸}

پارسایی

پیامبر، از جان و دل به دنیا پشت کرد و یاد آن را در دلش میراند.
دوست می‌داشت که زینت‌های دنیا از چشم او دور نگهداشته شوند، تا از آن لباس فاخری تهیه نسازد؛ یا اقامت در دنیا را آرزو نکند.^{۳۱۹}

پوزش‌پذیری

پوزش‌پذیری از ویژگی‌های ممتاز انسان بزرگ است و او چنین بود.
فرمود: آیا به شما خبر دهم بدترین‌تان کدام است؟
گفتند: آری، ای پیامبر خدا!
- کسی که از اشتباه در نمی‌گذرد، پوزش را نمی‌پذیرد و از لغزش چشم‌پوشی نمی‌کند.

با همه تشویق‌هایش به این که اگر کسی کار بدی کرد؛ حتماً پوزش بخواد، باز برای حفظ کرامت انسانی دستور می‌فرمود: مبدا کاری کنی که ناگزیر باشی پوزش طلبی.^{۳۲۰}

کسی که پوزش عذرخواه را نمی‌پذیرد - چه پوزشگر راستگو باشد و چه دروغگو - به شفاعت من نمی‌رسد.^{۳۲۱}
کسی بیش از آفریدگار عذر نمی‌پذیرد.^{۳۲۲}

حق‌گرایی

در شادمانی و خشم، جز حق نمی‌گفت.^{۳۲۳}
حق را اعمال می‌کرد، گرچه [در ظاهر] به ضرر خودش یا دوستانش بود.^{۳۲۴}

هنگامی که در اقلیت قرار داشت و وارد شدن حتی یک نیرو در اردوگاهش سرنوشت‌ساز بود، از او خواستند از مشرکان برای سرکوب مشرکان دیگر یاری جوید، نپذیرفت و فرمود: از مشرک کمک نمی‌طلبم.^{۳۲۵}
به یارانش توصیه می‌کرد: سخن حق را از هر که شنیدی بپذیر، گرچه دشمن بیگانه باشد؛ و ناحق را از هر کس شنیدی نپذیر، گرچه دوست نزدیک [ات] باشد.^{۳۲۶}

اگر پای حقی در میان می‌آمد، دیگر کسی را نمی‌شناخت و احدی را یارای ایستادگی در مقابل آن عزیز نبود، تا آن که آن حق را یاری کند.
بر دسته شمشیرش نوشته شده بود: ... حق را بگو، گرچه [در ظاهر] به زیان تو باشد.^{۳۲۷}

حیاورزی

مردی را دید که در چشم‌انداز مردم برهنه غسل می‌کرد، فرمود:
مردم! خداوند از بندگانش شرم و پوشش را دوست دارد؛ هر کدام از شما که خویش را می‌شوید، از چشم مردم پنهان شود؛ همانا شرم، آرایه اسلام است.^{۳۲۸}
همواره شرمگین بود؛ [تا بدان حد که] هر چه از او می‌خواستند، می‌داد.
از دوشیزه پرده‌نشین شرمگین‌تر بود؛ و چون از چیزی خوشش نمی‌آمد، از رخساره‌اش می‌فهمیدند.

خود در تشویق مردم به حیا، می‌فرمود: ایمان عریان است و تن‌پوش آن، شرم.^{۳۲۹}
می‌فرمود: کسی که از مردم شرم نکند، از خداوند والا شرم نخواهد کرد.
چنان شرم داشت که به چهره کسی خیره نمی‌شد.^{۳۳۰}
وقتی که حرف می‌زد، از شرم عرق می‌کرد.^{۳۳۱}
شرم آن حضرت چندان بود که اگر ناگزیر به انتقاد از کسی بود، به صراحت نمی‌گفت و مقصود خویش را با کنایه بیان می‌داشت.

خاموشی

سکوتش به درازا می‌کشید و بی‌ضرورت لب به سخن نمی‌گشود.
خاموشی‌اش به خاطر خودخواهی نبود.
نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بدگفتن می‌دانست.^{۳۳۲}
خاموشی خردمندی است و خاموشی‌گزینان اندک‌اند.^{۳۳۳}
خداوند بنده‌ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره‌ای بَرَد، یا [به جا] خاموش ماند و سلامت ماند.^{۳۳۴}
خاموشی، زینت دانا و پرده نادان است.^{۳۳۵}

خردورزی

آن حضرت در رفتار و سخنان خود به اندیشه ارج می‌نهاد و می‌فرمود:
مایه آدمی خیزد اوست و کسی که بی‌خرد است، دین ندارد!^{۳۳۶}
خردمندترین افراد بود.
می‌فرمود: نخستین چیزی که پروردگار والا آفرید، عقل است. بدو گفت:
پیش آی. پس خیزد جلو آمد. بعد به او فرمود: عقل عقب رفت.
سپس پروردگار فرمود: سوگند به عزت و شکوه خودم، محبوب‌تر از تو موجودی نیافریدم. به خاطر تو می‌دهم و می‌ستانم و به وسیله تو پاداش و کیفر می‌دهم.^{۳۳۷}
می‌فرمود: از مسلمان بودن کسی در شگفت نشوید تا ژرفای عقلش را دریابید.^{۳۳۸}

می فرمود: سزاوار است عاقل رخساره اش را در آینه بنگرد؛ اگر زیباست، آن را با کار زشت نیامیزد؛ و اگر زشت است؛ با کار زشت بر زشتی اش نیفزاید.

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت هرگز با مردم با ژرفای اندیشه خود سخن نگفت و می فرمود: ما گروه پیامبران، موظفیم با مردم در سطح فکرشان حرف بزنیم.^{۳۳۹}

می فرمود: همانا تمامی خیر با خرد فهمیده می شود.^{۳۴۰}

خشم

جز برای آفریدگار خشمگین نمی شد و چیزی نیروی ایستادگی در برابر خشم وی نداشت.^{۳۴۱}

می فرمود: از محبوب ترین راه های [نزدیکی به] خداوند والا، دو جرعه است: جرعه خشمی که با بردباری آن را فرو می خوری (و دیگری جرعه ناگواری که با شکیبایی آن را باز می گردانی).^{۳۴۲}

ای علی! کسی که خشم خویش فرو برد - در حالی که می تواند آن را اعمال کند - در پی آن آفریدگار امنیتی بدو خواهد بخشید و ایمانی که طعم آن را حس کند

دورترین مردمان از خشم بود و از همه مردمان زودتر راضی می شد.

به دیگران توصیه می کرد: وقتی خشمگین شدی، خاموش شو.^{۳۴۳}

خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده است؛ همانا آتش را به آب می توان خاموش کرد؛ هنگامی که یکی از شما خشمگین شود، وضو گیرد.

بدانید که بهترین مردمان کسی است که دیر به خشم آید و آسان خشنود شود؛ بدترین انسان ها کسی است که زود به خشم آید و دیر خشنود شود؛ اگر مردی دیر به خشم آید و دیر خشنود شود، یا زود به خشم آید و زود خشنود شود، آن هم چیزی است!^{۳۴۴}

اوج دلیری آن است که کسی خشمگین شود، به اوج عصبانیت برسد، چهره اش سرخ گردد، موهایش بلرزد، [اما] بر خشم خود چیره شود.^{۳۴۵}

خوشبختی

حضرت که خوشبخت ترین انسان کره خاکی به مفهوم راستین آن بود، برای اصلاح دیدگاه انسان ها در بستر تاریخ، خوشبختی را از منظر خویش چنین تبیین می کرد:

خوشا به حال بنده ای که در آمدش پاکیزه است؛

خوش اخلاق است؛

نیتی نیکو دارد؛

افزون مالش را در راه خداوند داده؛

و سخن اضافی اش را رها کرده است؛

بدی خویش را از مردم باز داشته؛

و با آن ها انصاف می ورزد.^{۳۴۶}

برای خوشبختی آدمی همین بش که [مردم] در کار این جهان و آن جهان به او اعتماد کنند.^{۳۴۷}

کسی که بدو زیبایی چهره، اخلاق نیکو، همسری شایسته و سخاویت بخشیده اند، سهمش را از خوبی این جهان و آن جهان به او داده اند.

مسلمانی خوشبخت است که:

فرزندش [در چهره و انجام دستو زهای دینی] همانند خودش باشد؛

همسری زیبا و دیندار داشته باشد؛

رهواری نرم داشته باشد؛

و خانه ای بزرگ.^{۳۴۸}

خوش خلقی، خوشبختی آدمی، و تندخویی، بدبختی اوست.^{۳۴۹}

آن که شهرت دارد، پیوسته در رنج است؛ و انسان گمنام آسوده زندگی می کند.^{۳۵۰}

از عوامل خوشبختی، عمر طولانی و توفیق توبه است.^{۳۵۱}

خداوند با حکمت و بخشش خود، آسایش و شادی را در یقین و رضا،

و اندوه را در تردید و خشم قرار داده است.^{۳۵۲}

کسی که تندرست و در گروه خویش امنیت دارد و غذای آن روزش را

دارد، گویا جهان، سراسر، از آن اوست.^{۳۵۳}

چهار چیز از [عوامل] خوشبختی مرد است:

همسرش پارسا باشد؛

فرزندانش نیکوکار باشند؛

هم‌نشینانش انسان‌های شایسته‌ای باشند؛

و در آمدش را در شهر خودش به دست آورد. ۳۵۴

خوش خلقی

در ترازوی عمل کسی در روز قیامت، چیزی بهتر از خوش خلقی گذاشته نمی‌شود. ۳۵۵

ای فرزندان عبدالمطلب! شما با ثروت خود نمی‌توانید همه مردم را راضی کنید، پس با آنان با چهره‌ای گشاده و خوش خلقی رو به رو شوید. ۳۵۶

نزدیک‌ترین هم‌نشین من در رستاخیز، خوش اخلاق‌ترین شما... است. ۳۵۷

دانشوری

* اهمیت دانش

ای علی! بر تو باد [فراگیری] دانش، گرچه در چین باشد. چرا که نزد خداوند چیزی محبوب‌تر از آن نیست که [آدمی] یا دانشور باشد، یا دانش‌جو و یا شنونده [مسائل علمی].

روزی وارد مسجد شد. دو گروه در مسجد بودند. دسته‌ای قرآن می‌خواندند و نیایش می‌کردند و جمعی می‌آموختند و می‌آموزاندند. حضرت فرمود:

هر دو کار نیک می‌کنند. اینان قرآن و خدا را می‌خوانند؛ اگر خدا بخواهد [به خاطر عملکردشان] به آنان می‌بخشد یا باز می‌دارد؛ و آنان فرا می‌گیرند و می‌آموزانند؛ همانا من «آموزگار» برانگیخته شدم.

و در جمع آنان نشست. ۳۵۸

می‌فرمود: دانش آموزید که فرا گرفتنش نیکی است؛

تدریش پرستش است؛

جست‌وجوی آن، جهاد به شمار می‌رود؛

آموختنش به جاهل، صدقه محسوب می‌شود؛

و بخششش به کسی که سزاوار آن است، نزدیکی به آفریدگار به شمار می‌آید؛

زیرا دانش، ابزار دانستن حلال و حرام است؛

و جوینده‌اش را به جاده‌های بهشت می‌کشاند؛

از هراس تنهایی می‌رهاند؛

و در غربت هم صحبت است؛

راهنمای امور نهان است؛

و سلاحی برای دشمنان، و زیوری برای دوستان؛

دانش، حیاتِ دل‌ها و روشنی چشم‌ها از کوری [جهل] است؛

با دانش است که آفریدگار اطاعت و پرستش می‌شود؛

با دانش است که خداوند شناخته می‌شود؛

دانش، پیشوای خیر است. ۳۵۹

دانش، گنجینه‌هاست و کلیدهایش پرسش، خدایتان بیامرزد! بپرسید؛

[زیرا در پرسش و پاسخ علمی] چهار تن پاداش می‌برند:

پرسشگر، پاسخگو، شنونده و شیفته آنان. ۳۶۰

کسی که بی‌دانش دست به کاری می‌زند، تباه کردنش بیش از چاره کردنش باشد. ۳۶۱

کار اندکِ بادانش سودمند است؛ و کار بسیارِ بی‌دانش بی‌بهره. ۳۶۲

گرسنه‌تر از همه مردم کسی است که در پی دانش می‌رود؛ و از همه مردم سیرتر کسی است که طالب آن نیست. ۳۶۳

دانش را بجوید، گرچه در [سرزمین دور دست] چین باشد؛ همانا

دانش‌جویی برای هر مسلمان ضروری است؛ فرشتگان بال خویش را برای

او می‌گسترانند؛ زیرا از آنچه او در جست‌وجوی آن است، خشنودند. ۳۶۴

از گهواره تا گور دانش بجوید. ۳۶۵

ساعتی که دانشور بر بستر خویش تکیه زده و در دانش خویش می‌اندیشد، از هفتاد سال عبادت نیایشگر بهتر است.^{۳۶۶}

اهمیت یہ تخصص را بدان پایه رسانید که غیر متخصص را همپایه خائن برشمرد:

فرقی نمی‌کند چیزی را به خائنی بسپارم یا به ضایع کننده‌ای^{۳۶۷} [هر دو کار را تبه می‌کنند].

چه بسا در ذهن خوانندگان گرامی این پرسش جوانه زند که اگر حضرت تا بدین پایه به دانش ارج می‌نهاد، چرا خود نمی‌توانست بخواند و بنویسد. در پاسخ به این پرسش به گفتاری از دانشمند اسلامی، فیض کاشانی، توجه فرمایید:

میان اهل سنت مشهور است که آن حضرت «امّی» بود؛ به این معنا که خواندن و نوشتن نمی‌دانست. اما آنچه از طریق اهل بیت - که درود خداوند بر آنان باد - نقل شده، خلاف آن است:

محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات با اسناد خودش از عبدالرحمن بن پسر حجاج نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

همانا پیامبر صلی الله علیه و آله همواره می‌خواند و می‌نوشت، و می‌خواند آنچه را که [خود] نوشته بود.

و باز با سند خویش از «جعفر بن محمد» پسر صوفی چنین نقل کرده است: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: ای پسر فرستاده خدا! چرا به پیامبر «امّی» می‌گویند؟

حضرت پرسید: مردم در این باره چه می‌گویند؟

گفتم: بر این گمان اند که چون نمی‌نوشت، به او امّی [= بی سواد] می‌گویند.

حضرت فرمود: دروغ می‌گویند. نفرین خداوند بر آنان باد! این کجا و سخن پروردگار حقیقت و والا در کتاب خودش کجا: «او کسی است که در میان جمعیت درس بخواند، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر

آنان می‌خواند، و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب [قرآن] و حکمت می‌آموزد».

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را که به خوبی نمی‌دانست، آموزش می‌داد؟

سوگند به آفریدگار، حضرت رسول همواره به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می‌خواند^{۳۶۸} و می‌نوشت. او را «امّی» نامیدند، چون اهل مکه بود و مکه از «امّهات» [= مادران] آبادی هاست. پروردگار نیز در قرآن، مکه را چنین خوانده است: «تا (اهل) ام‌القری [= مکه] و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی»^{۳۶۹}.

* آداب

امام صادق علیه السلام از حضرت نقل می‌کند که فرمود:

هرگاه نزد آموزگاری و یا در مجلس دانشی نشستید، پشت سر یکدیگر [به نظم] بنشینید و پراکنده ننشینید؛ آن گونه که عرب‌های جاهلی می‌نشستند.^{۳۷۰}

دانش را با نگارش به بند بکشید.^{۳۷۱}

کسی که دانش آموزد تا با نابخردان درافتد، و یا با دانشمندان گردن‌فرازی کند، یا توجه مردم را به خویش جلب نماید تا او را بزرگ شمارند، جایگاهش در دوزخ باد!^{۳۷۲}

خوب پرسیدن، نیمی از دانش است.^{۳۷۳}

هم آموزگار خود را محترم شمارید و هم شاگرد خود را.^{۳۷۴}

* شیوه‌های آموزشی

برای بیان مقصود خویش، تنها به گفتار بسنده نمی‌کرد، بلکه از دیگر شیوه‌ها و ابزارهای آموزشی بهره می‌گرفت که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) یکی از آن راه‌ها، کمک گرفتن از اعضای بدن همراه با گفتن بود. به

قول امروزی‌ها حضرت به شیوه «سمعی، بصری» به بیان نکته مورد نظر خویش می‌پرداخت.

ابوموسی اشعری می‌گوید: روزی حضرت فرمود: «مؤمن برای مؤمن، به سان مصالح ساختمان است؛ همدیگر را محکم نگه می‌دارند». سپس انگشتانشان را در یکدیگر فرو بردند. ۳۷۵

ب) گاهی برای تأکید، شیئی ممنوع را به دست می‌گرفت و به مردم نشان می‌داد و می‌فرمود: «این حرام است.» تا بعدها کسی ادعا نکند که اشتباه فهمیده است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: حضرت روزی حریر را در دست چپ و طلا را در دست راست خود گرفت. بعد دستانش را بلند کرد و فرمود: این دو بر مذکرات امت من حرام و بر مؤنث‌های امت من حلال است. ۳۷۶

چ) گاه برای آن که مخاطب را به نتیجه مورد نظر خود برساند، پرسش‌هایی می‌کرد که از اندیشه و قلب پاسخ دهنده جواب می‌گرفت؛ بی‌آن که در وضعیت بحرانی مخاطب، از آیاتی که بیان کننده حرام بودن آن کار است، بهره‌ای گیرد. مثلاً:

ابی‌امامه باهلی می‌گوید: جوانی نزد پیامبر آمد و گفت:

«ای فرستاده خدا! به من اجازه زنا بده!»

مردمان بر سر جوان ریختند. حضرت جلوی آن‌ها را گرفت و فرمود: «صبر کنید!» سپس به جوان گفت: «نزدیک بیا!» جوان نزدیک آمد و نشست. حضرت پرسید:

«آیا دوست داری کسی [این کار را] با مادرت انجام دهد؟»

نه به خدا سوگند، ای رسول خدا. خدا جانم را فدایت سازد! - مردم دوست ندارند کسی با مادرشان این کار را انجام دهد. آیا دوست داری کسی با دخترت این کار را انجام دهد؟

نه به خدا سوگند، ای فرستاده خدا. خدا جانم را فدایت کند! - مردم دوست ندارند کسی با دخترانشان این کار را انجام دهد. آیا دوست داری کسی با خواهرت این کار را بکند؟

نه به خدا قسم، ای رسول خدا. پروردگار جانم را فدایت کند! - مردم دوست ندارند کسی با خواهرانشان این کار را انجام دهد. آیا دوست داری کسی با عمه‌ات این کار را انجام دهد؟

نه به خدا سوگند، ای فرستاده خدا. آفریدگار جانم را فدایت سازد! - مردم دوست ندارند کسی با عمه‌هایشان این کار را انجام دهد. آیا دوست داری کسی با خاله‌ات این کار را انجام دهد؟

نه به خدا سوگند، ای رسول خدا. خداوند جانم را فدایت کند! - مردم دوست ندارند کسی با خاله‌هایشان این کار را انجام دهد. سپس حضرت، دست خویش را بر جوان نهاد و فرمود: «خداوندگار! گناهش را ببخش؛ دلش را پاکیزه گردان و شرمگاهش را محفوظ دار.»

پس از آن، جوان دیگر گرد گناهی نگشت. ۳۷۷
(د) بهره‌گیری از «مقایسه» یکی دیگر از شیوه‌های آموزشی ایشان بود. مثلاً:

هنگامی که گروهی از ایشان پرسیدند: چرا باید به مردی که با همسرش آمیزش می‌کند پاداش دهند؟

پاسخ فرمود: آیا اگر این مرد شهوت خویش را در راه ناروا اِعمال می‌کرد، بر او کیفر نمی‌نوشتند؟ پس استفاده از این نیرو در راه حلال نیز باید پاداش داشته باشد.

ه) یاری گرفتن از «تشبیه» و «هماندسازی»، آسان‌ترین روش برای فهماندن مطلب به مخاطب در هر سطحی است. حضرت می‌فرمود:

دین‌باوری که قرآن می‌خواند، همانند ترنج است؛ بویی خوش و طعمی خوش دارد.

مؤمنی که قرآن نمی‌خواند، مانند خرمایی است با طعمی خوش، اما بی‌بو.

تردامنی که قرآن می‌خواند، به سان گلی است خوشبو، اما طعمی زهرآگین دارد.

تردmani که قرآن نمی‌خواند، نظیر حنظل* است؛ بی‌بو با طعمی تلخ.^{۳۷۸}

* تشویق به فراگیری زبان خارجی

زیدبن ثابت می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمان داد تا زبان یهودیان را بیاموزم. پس از فراگیری این زبان، هم نامه‌های او را به یهودیان می‌نوشتیم و هم نامه‌های یهودیان به او را برایش می‌خواندم.^{۳۷۹}

دلیری

در مدت ده سال اقامت در مدینه، حدود بیست و هفت نبرد را خود فرماندهی کرد.

شیبی در مدینه صدایی [هراسناک] شنیده شد. مردم به سوی جایی که صدا از آن جا برخاسته بود شتافتند. اما در میان راه به رسول گرامی برخوردند که به خانه برمی‌گشت و پیش از آن‌ها به آن جا رفته بود.^{۳۸۰}

در نبرد، کسی شجاع به شمار می‌آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف‌ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان پسر حصین می‌گوید: هنگامی که رسول خدا با سپاه دشمن برخورد می‌کرد، نخستین کسی که می‌جنگید او بود.^{۳۸۱}

مقداد، درباره جنگ اُحد می‌گوید:

سوگند به کسی که حضرت را به راستی به پیامبری فرستاد، فاصله پیامبر با دشمن بسیار نزدیک بود؛ او رو در روی آنان قرار داشت. گروهی از اصحاب گاهی نزد او بودند و گاهی نبودند. بسیار دیدم که ایستاده به سوی دشمن تیری می‌افکنده و سنگ می‌انداخت تا مانع پیشروی آن‌ها شود.^{۳۸۲}

در نبرد خندق، شجاعت ایشان به حدی بود که پاسداری از رخنه‌ای را که احتمال می‌رفت مشرکان از آن نفوذ کنند به عهده گرفت.^{۳۸۳}

در جنگ خندق، دلیری بی‌نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله «هوازن» با تیراندازی خود مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن

*. میوه‌ای که آن را «هندوانه ابو جهل» گویند و بسیار تلخ است.

ایستاد؛ از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی‌شناختند معرفی کرد:

من پیامبری بی‌دروغ هستم
من پسر عبدالمطلب هستم
تاریخ‌نویسان نوشته‌اند که در آن روز کسی ثابت‌قدم‌تر و نزدیک‌تر از او به دشمن نبود.^{۳۸۴}

شجاع‌ترین افراد بود.

از سوی دیگر، در سخنان بسیار، یارانش را به شجاعت فرا می‌خواند و بزدلی و ترسویی را نکوهش می‌کرد. و اگر خود شجاع نبود، بودند منافقانی که این ضعف را بدو یادآوری کنند و هم چنین بودند کسانی که این نکته را در تاریخ ثبت نمایند و به دست ما برسد.

به نمونه‌هایی از سخنان ایشان در تشویق دلیری و توبیخ ترسویی بنگرید:

کسی که به سبب [دفاع از] مالش کشته شود، شهید است.

کسی که به سبب [دفاع از] دینش کشته شود، شهید است.

کسی که به سبب [دفاع از] خانواده‌اش کشته شود، شهید است.^{۳۸۵}

برترین جهاد، گفتن سخن حق در برابر پادشاه ستمگر است.^{۳۸۶}

دوراندیشی

دوراندیشی، همزاد خرد است و او که «عقل کل» بود، دوراندیش‌ترین انسان‌ها بود. پیش از انجام هر کاری، پیامدهای آن را می‌سنجید و می‌فرمود: کسی که به فرجام‌ها بنگرد، از ناگواری‌ها در امان ماند.^{۳۸۷}

کسی که در فرو بردن خشم از دیگران پیش‌تر است، از همه دوراندیش‌تر است.

دوراندیشی در بدگمانی [منطقی] است.^{۳۸۸}

راستگویی

امام علی علیه‌السلام او را «راستگوترین مردمان» معرفی می‌کند.^{۳۸۹}

ابن عباس می‌گوید: چون آیه: «و خویشاوندان نزدیک را هشدار بده.»^{۳۹۰} فرود آمد، آن بزرگوار بر فراز کوه صفا رفت و فریاد برآورد: به ما حمله کرده‌اند! مردمان گفتند: او کیست؟ اطرافش گرد آمدند. حضرت فرمود: اگر یگویم اسبانی [با سواران خویش] در دره آهنگ هجوم به شما دارند، حرفم را تأیید می‌کنید؟

گفتند: آری، ما جز راستگویی از تو نشنیدیم.

فرمود: پس همانا من هشداردهنده شمایم در برابر عذابی سخت.^{۳۹۰}

راستگویی مایه آرامش است و دروغ باعث تشویش.^{۳۹۱}

هر که راستگوتر باشد، سخن مردم را زودتر باور می‌کند؛ و هر که دروغگوتر است، بیشتر مردم را دروغگو می‌شمارد.^{۳۹۲}

رهبری

در مقام قافله‌سالار بشریت، همواره مراقب حرکت کاروان به سوی قلّه نیکی‌ها و ارزش‌ها بود و لحظه‌ای از کاروان غافل نمی‌شد، مبدا که جامعه در سراسیمگی ضداً ارزش‌ها راه سقوط ببیماید. امام علی علیه السلام می‌فرماید: از غفلت و کجروی مردم، [لحظه‌ای] غافل نمی‌شد.

نیکی را نیکو می‌شمرد و تقویت می‌کرد و زشتی را زشت می‌شمرد و تضعیف می‌فرمود.^{۳۹۳}

شادمانی

چون از چیزی خوشش می‌آمد، سیمایش به سان قرص ماه روشن می‌شد.^{۳۹۴}

وقتی خبر شادی‌آوری به او می‌رسید، سجده شکر به جا می‌آورد.^{۳۹۵}

چون شاد می‌شد، پلک‌هایش را بر هم می‌نهاد.^{۳۹۶}

هرگاه بسیار شادمان می‌شد، به محاسن خود بسیار دست می‌کشید.^{۳۹۷}

*. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

شکیبایی

برای خدا و در راه او چنان آزار دیده‌ام که هیچ کس چنین آزار ندیده است.^{۳۹۸}

در نبرد اُحد، صورتش زخمی شد و چهار دندان پیشین او شکست. یارانش از او خواستند تا دشمنانش را نفرین کند؛ اما فرمود:

نفرین کننده برانگیخته نشدم، اما دعوتگر و بخشایشگر مبعوث شدم. خداوندگارا! قوم مرا هدایت کن؛ آنان نمی‌فهمند!

ابن مسعود می‌گوید: هنگامی که حضرت در سجده بود و قریشیان در اطرافش بودند، عقبه پسر ابی معیط پوسته و پرده نازک جنین شتری را آورد و بر پشت او افکند. پیامبر هم چنان در سجده بود. فاطمه علیها السلام آمد و آن را از پشت او برداشت و عقبه را نفرین کرد. حضرت فرمود: خداوندگارا! قوم مرا هدایت کن؛ آن‌ها نمی‌فهمند!

به افرادی که با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کردند مژده می‌داد: اگر سختی بیاید و وارد این سوراخ شود، گشایش بیاید و وارد آن شود و سختی را بیرون کند!^{۳۹۹}

عدالت‌ورزی

علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر به خانه ما آمد. من در بستر آرمیده بودم.

حسن گفت: تشنه‌ام. پیامبر برخاست و به طرف گوسفند شیرده ما رفت که

اندکی شیر داشت. آن را دوشید. حسین نیز آمد [و شیر خواست]. اما

حضرت بدو نداد. فاطمه علیها السلام گفت: گویا حسن را بیشتر دوست داری؟!

حضرت فرمود: نه؛ اما او پیش از حسین خواسته بود. سپس ادامه داد:

من، تو، این دو [کودک] و کسی که در بستر آرمیده است، در رستخیز در

یک جایگاه خواهیم بود.^{۴۰۰}

ای علی! هرگاه میان دو کس قضاوت می‌کنی، به نفع اولی قضاوت نکن

جز آن که سخن دومی را شنیده باشی.

قاضی را از سخن گفتن پیش از شنیدن سخنان هر دو طرف باز

می‌داشت.^{۴۰۱}

کسی که برای حرص و آز، پادشاه ستمگری را ستایش و خود را خوار کند، همنشین او در دوزخ خواهد بود.^{۴۰۲}
حتی هنگام بیماری، و قتش را به گونه‌ای عادلانه میان همسرانش تقسیم می‌کرد.^{۴۰۳}

به پدر و مادرها سفارش می‌کرد:
خداوند دوست دارد که میان فرزندان خود، حتی در بوسیدن آن‌ها، به عدالت رفتار کنید.*

عفو

بر دسته شمشیرش نوشته شده بود: «از کسی که بر تو ستم ورزید، بگذر».^{۴۰۴}

هم خود آراسته به عفو بود و هم دیگران را به گذشت سفارش می‌کرد:
گذشت کنید! همانا عفو، جز بر ارج بنده نمی‌افزاید؛ پس یکدیگر را عفو کنید تا خداوند ارجمندتان کند.^{۴۰۵}

سیره‌نویسان نوشته‌اند: در هر مجلسی به عفو دیگران فرمان می‌داد.^{۴۰۶}
هرگز به خاطر خویش، از کسی انتقام نگرفت؛ بلکه گذشت می‌کرد.
مردی به خاطر خدا از ستمی که بر او رفته نمی‌گذرد، جز آن که روز رستاخیز پروردگار بر ارجمندی‌اش بیفزاید.^{۴۰۷}
به همه سفارش می‌کرد: همدیگر را ببخشید تا کینه‌هایتان از میان برخیزد.^{۴۰۸} **

فروتنی

امام علی علیه السلام، فروتنی او را چنین بازگو می‌کند:
محبوب محمد صلی الله علیه و آله، پای شتر را خود می‌بست، خود به حیوانات علف می‌داد، با دستش گوسفند را می‌دوشید و بر لباس و کفش

* نگاه کنید به: همسران. ** نگاه کنید به: بزرگواری.

وصله می‌زد.^{۴۰۹} یارانش جلوی پایش برنمی‌خاستند؛ زیرا می‌دانستند این کار را دوست نمی‌دارد.^{۴۱۰}

چیزی را که از بازار می‌خرید، خود به خانه می‌آورد. می‌فرمود: از فروتنی آن است که آدمی خرسند باشد [و نه ناگزیر] که [اگر لازم شد] پایین مجلس بنشیند و به هر کسی می‌رسد سلام کند.^{۴۱۱}

می‌فرمود: پنج رفتار است که تا هنگام مرگ آن‌ها را ترک نخواهم کرد:
غذا خوردن روی زمین [مفروش]، سوار الاغ بی‌پالان شدن، بز را با دست خود دوشیدن و به بچه‌ها سلام کردن....^{۴۱۲}

هرگاه سواره ره می‌سپرد، اجازه نمی‌داد کسی پیاده همراهش بیاید.
می‌خواست او نیز سوار شود، اگر نمی‌پذیرفت می‌فرمود: جلوتر برو و در جایی که می‌خواهی منتظر باش. من نزد تو می‌آیم.^{۴۱۳}

می‌فرمود: کسی فروتنی نکرد، جز آن که خداوند او را بالا بُرد.^{۴۱۴}
همواره می‌فرمود: ای مردم! مرا برتر از مرتبه‌ام ندانید؛ پروردگار پیش از آن که مرا پیامبر قرار دهد، بنده ساخته است.^{۴۱۵}

روزی برای شست‌وشوی خود بر سر چاهی رفت. «حذیفه» پسر «یمان» لباس او را نگه داشت و او را از چشم مردم پوشاند تا شست‌وشویش به پایان رسید. سپس حذیفه مشغول شست‌وشو شد. پیامبر صلی الله علیه و آله لباس او را نگه داشت و او را از چشم مردم پوشاند. حذیفه نپذیرفت و گفت: پدر و مادرم به فدایت، ای فرستاده خدا! این کار را نکن.

حضرت از پس دادن لباس سرباز زد و فرمود:
هیچ گاه دو نفر با هم همنشین نشدند، جز آن که کسی که با دوستش مهربان‌تر است، نزد پروردگار محبوب‌تر است.^{۴۱۶}

هر کسی که نعمتی دارد، در معرض حسادت است؛ جز فروتن.
می‌فرمود: در ستودن من از اندازه تجاوز مکنید؛ آن چنان که مسیحیان در مورد عیسی علیه السلام کردند. همانا که من بنده خدایم. درباره من بگوئید: بنده و رسول خدا.^{۴۱۷}

فعالیت اقتصادی

* تشویق

شیوه‌اش آن بود که خرما را نخلستان «بنی‌نضیر» را می‌فروخت و غذای یکسال خانواده‌اش را ذخیره می‌کرد.^{۴۱۸}

از خرما یا محصول کشاورزی که به وی بخشیده می‌شد، هر سال صد وسق* به همسرانش می‌داد؛ هشتاد وسق خرما و بیست وسق از جو....^{۴۱۹}

روزی مردی از انصار نزد وی آمد و درخواست کمک مادی کرد. پیامبر از او پرسید: در خانه چیزی داری؟ مرد پاسخ داد: بلی. گلیمی که قسمتی از آن را [برای در امان ماندن از سرما] به خویش می‌پیچیم و بر قسمتی دیگر از آن می‌نشینیم. کاسه‌ای ضخیم و چوبین هم داریم که از آن آب می‌نوشیم. حضرت فرمود: «آن‌ها را بیاور.» مرد آن‌ها را آورد. حضرت آن‌ها را گرفت و فرمود: چه کسی این‌ها را می‌خرد؟ مردی گفت: هر دو را به یک درهم می‌خرم. پیامبر پرسید: چه کسی بیشتر می‌خرد؟ مردی گفت: من دو درهم می‌خرم. حضرت آن‌ها را داد و دو درهم را گرفت. سپس پول را به مرد انصاری داد و فرمود: با یک درهم غذایی بخر و به خانواده‌ات بده. و با یک درهم دیگر تیشه نجاری بخر و برایم بیاور.

مرد چنین کرد. حضرت چوبی را [به عنوان دسته] در آن قرار دارد، سپس فرمود: برو، هیزم جمع‌آوری کن و تا پانزده روز دیگر نزد من بیا.

مرد پس از دو هفته با ده درهم آمد و با آن لباس و مواد غذایی خرید. پیامبر بدو فرمود: این کار برایت از خواهش کردن بهتر است. خواهش کردن در روز قیامت [به صورت] نقطه [و لکه] ای در چهره‌ات آشکار می‌شود. درخواست کردن شایسته نیست، جز برای بینوای بسیار گرسنه، یا بدهکاری که قدرت پرداخت ندارد، یا صاحب دیه‌ای دردمند.^{۴۲۰}

* پیمان و وزنی برابر شصت صاع. هر صاع چهار مشت متوسط است.

و فراتر از تشویق‌های گفتاری پیشین، این سخن خجسته است:

کسی که از دست‌رنج خویش بخورد، روز رستاخیز در ردیف پیامبران قرار می‌گیرد و پاداش آنان را دریافت می‌کند.^{۴۲۱}

با همه تشویق‌هایش به فعالیت اقتصادی و کسب درآمد، همواره گم نکردن راه درست اقتصادی و آلوده نشدن به حرام را فراچشم و گوش مسلمانان قرار می‌داد و می‌فرمود: کسی که از پذیرفته شدن نیایش‌هایش شاد می‌شود، باید [راه] درآمدش را پاکیزه سازد.^{۴۲۲}

صبح زود برای تلاش اقتصادی از خانه خارج شدن را مستحب برشمرد^{۴۲۳} و فرمود: خداوندگار! صبح زود را برای امت من خجسته گردان.^{۴۲۴} می‌فرمود: همانا نفس هرگاه غذایش را به دست می‌آورد، آرامش می‌یابد.^{۴۲۵} از همین روی، خود پس‌انداز یک سال خویش و همسرانش را ذخیره می‌کرد و پس‌انداز یک ساله را مستحب اعلام کرد.^{۴۲۶}

به هر فعالیت شرافت‌مندانه‌ای احترام می‌گذاشت تا آن جا که برخی مراد این سخن ایشان را که فرمود: «اختلاف امت من رحمت است»، اختلاف حرفه‌ها و مشاغل دانسته‌اند.^{۴۲۷}

ابن عباس می‌گوید: روزی مردی نزد حضرت آمد و گفت: ای فرستاده خدا! درباره حرفه‌ام چه می‌گویی؟ پیامبر پرسید: حرفه‌ات چیست؟ - من بافنده‌ام.

- حرفه‌ات، شغل پدر ما حضرت آدم - علیه السلام - است. نخستین بافنده، آدم بود. و این را جبرئیل بدو آموخته بود. سه روز طول کشید تا آدم آن را بیاموزد. پروردگار پاکیزه و والا شغل تو را دوست دارد. شغلی داری که زندگان و مردگان بدان نیازمندند. کسی که درباره [حرفه] شما بدگویی کند، حضرت آدم دشمن اوست. کسی که از [شغل] شما روی گرداند، از حضرت آدم رویگردان شده است. کسی که شما را نفرین کند، او را نفرین کرده است. کسی که شما را بیازارد، او را آزرده است و آدم در رستاخیز دشمن اوست. [پس] نهراسید و بر شما مژده باد. حرفه‌تان حرفه‌ای خجسته است، و حضرت آدم کاروان سالار شما به سوی بهشت است.

تعویض بی دلیل و از روی احساسات مشاغل را خوش نمی‌داشت و می‌فرمود:

کسی که روزی‌اش را در چیزی [= کاری] قرار داده‌اند، تا ناگزیر نشده آن را عوض نکند. ۴۲۸

گوسفندان و شتر شیردهی داشت که خود و خانواده‌اش از آن‌ها تغذیه می‌کردند. ۴۲۹

با همه تشویقش به فعالیت اقتصادی، باز هشدار می‌داد: به گونه‌ای در جست‌وجوی دنیا برآید که از آن جهان روی‌گردان نشوید [و از آخرت بدتان نیاید].

دشمن بیکاری بود. هرگاه مرد نیرومندی را می‌دید، از حرفه‌اش می‌پرسید. اگر به وی پاسخ می‌دادند: بیکار است، می‌فرمود: از چشم افتاد! و هنگامی که می‌پرسیدند: چرا؟ می‌فرمود: زیرا مؤمن هرگاه حرفه‌ای نداشته باشد، از راه دینش نان می‌خورد. ۴۳۰

عبادت را هفتاد بخش می‌دانست که برترین آن کسب درآمد حلال است. ۴۳۱

می‌فرمود: روزی که سایه‌ساری جز سایه عرش خداوندی نیست، مردی در آن سایه [در رستاخیز] است که برای درآمد خود و خانواده‌اش زمین را درنوردید. و در جست‌وجوی فضل خداوند برآمده است. ۴۳۲

فرمود: گناهانی وجود دارند که نه نماز آن‌ها را پاک می‌کند و نه صدقه. پرسیدند: ای فرستاده خدا! پس چه چیزی آن‌ها را می‌زداید؟ - رنج کشیدن در راه درآمد ۴۳۳ [حلال].

خرما را می‌مکید و هسته‌اش را در زمین می‌کاشت. ۴۳۴ می‌فرمود: کسی که از دسترنج خود بخورد، از پل صراط به سان آذرخش گذرایی عبور می‌کند. ۴۳۵

* آداب

پاکیزه‌ترین درآمد، کسب تاجرانی است که:

هرگاه سخن می‌گویند، دروغ نمی‌گویند؛

و هر زمان امینشان قرار دهند، خیانت نمی‌ورزند؛

و اگر وعده دهند، تخلف نمی‌کنند؛

و زمانی که می‌خواهند چیزی بخرند، [برای ارزان خریدن] از آن کالا بد نمی‌گویند؛

و هنگامی که بخواهند بفروشند، [آن کالا را] بیش از اندازه نمی‌ستایند؛

[برای تحویل کالا یا بدهکاری خود] معطل نمی‌کنند؛

و زمانی که طلبکارند، بدهکار خود را در تنگنا قرار نمی‌دهند. ۴۳۶

ثروت‌اندوزی از هر راهی را نکوهش می‌کرد و می‌فرمود:

هر کسی که برای امت من یک شب آرزوی گرانی کند، خداوند چهل سال عبادت او را باطل می‌کند. ۴۳۷

صبح زود در جست‌وجوی درآمد و نیازهای خود بروید؛ زیرا صبح‌خیزی، مایه برکت و رستگاری است. ۴۳۸

پُردلی را از آداب تجارت برمی‌شمرد و می‌فرمود: تاجر ترسو ناکام است و تاجر پردل روزی خورَد.

خداوند بنده‌ای را که هنگام خرید، فروش، پرداخت و دریافت سختگیر نیست، دوست دارد. ۴۳۹

کسی که از دسترنج خود بخورد، پروردگار با مهربانی په او می‌نگرد و هرگز عذابش نمی‌کند. ۴۴۰

کسی که از دسترنج خویش استفاده کند، درهای بهشت برایش گشوده می‌شود تا از هر دری که بخواهد وارد شود.

همانا یزدان والا، دین‌باور پیشه‌ور را دوست دارد.

* تجارت

می‌فرمود: برکت ده قسمت دارد که نه قسمت آن در تجارت است و یک دهم آن در پوست‌ها [= دامداری] است. ۴۴۱

می‌فرمود: تاجر راستگوی امین، با پیامبران، صدیقان و شهیدان است. ۴۴۲

اگر خداوند به بهشتیان اجازه تجارت می‌داد، تجارت عطر و پارچه می‌کردند. ۴۴۳

* دامداری

برترین سرمایه را گوسفندداری می‌دانست. خودش گله‌ای از صد گوسفند داشت که نمی‌خواست از آن تعداد بیشتر شوند. از همین روی، هرگاه بره‌ای متولد می‌شد، گوسفندی را [برای بینوایان یا تغذیه خود و خانواده‌اش] سر می‌بُرد. ۴۴۴

بر شما باد به گوسفند [داری] و کشاورزی که همواره مایه خیر و خوبی‌اند.

* کشاورزی

می‌فرمود: روزی را در نهان زمین بجوید. ۴۴۵

هرگاه کشاورز بذری را از راه حلال در دست خود می‌گیرد، فرشته‌ای ندا می‌دهد: یک سوم برای دهقان، یک سوم برای پرندگان و یک سوم برای چارپایان. چون آن را بر زمین می‌پاشد، برای هر دانه بذر، ده نیکی برایش می‌نویسند. چون آن را آبیاری می‌کند و بذر می‌روید، گویی در برابر هر دانه، انسان مؤمنی را زنده کرده است که تا دهقان آن کشته را درو کند، خداوند والا را می‌ستاید. چون آن را می‌کوبد، گویا گناهانش را له می‌کند. هنگامی که خرمن را باد می‌دهد، گناهانش نیز بر باد می‌روند؛ زمانی که آن را وزن می‌کند، به سان روز تولدش از گناهان خارج می‌شود.

وقتی که آن محصول را به خانه می‌برد و نانخورهایش شاد می‌شوند، عبادت چهل سال را بر او می‌نگارند؛ هنگامی که از آن به گرسنه و همسایه و بیچاره می‌دهد، آفریدگار او را از عذاب خود در امان نگه می‌دارد. ۴۴۶

از او پرسیدند: چه ثروتی بهتر است؟

فرمود: کشته‌ای که صاحبش آن را بکارد، سامان دهد و روز درو، حقش [= زکات آن] را پرداخت کند. ۴۴۷

کار

هنگامی که قریشیان و یهودیان مدینه برای هجوم به مدینه هم‌دست شدند، پیامبر به پیشنهاد سلمان فارسی دستور کندن خندقی را در اطراف شهر داد و خود نیز به کار پرداخت. کلنگ می‌زد و خاک‌ها را در جای دیگر می‌ریخت. ۴۴۸

می‌فرمود: هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنج خود نخورد. ۴۴۹

زمان ساختن مسجد مدینه، خشت‌ها را حمل می‌کرد. ۴۵۰

عایشه می‌گوید: در خانه هرگز بیکار دیده نشد؛ یا کفش خویش را پینه می‌زد یا کفش بینوایی را و یا پیراهن زن بیوه‌ای را وصله می‌زد. می‌فرمود: بیکاری، سنگدلی می‌آورد. ۴۵۱

می‌فرمود: هفت چیز است که پاداش آن پس از مرگ آدمی هنگامی که در گور است همچنان ادامه دارد: [این که] ... یا جویباری جاری سازد؛ یا چاهی بکند؛ یا نهالی بکارد. ۴۵۲

کیفیت مداری

هنگامی که ابراهیم، پسر حضرت، چشم از جهان فرو بست، حضرت [در وقت تدفین] شکافی در قبرش دید، آن را با دستش پوشاند و فرمود: هرگاه یکی از شما کاری انجام می‌دهد، آن را محکم و استوار انجام دهد. ۴۵۳

هنگام تدفین سعد بن معاذ، خود، در قبر رفت. خشت را بر جای خود گذاشت و فرمود: سنگی به من بدهید. گِل بدهید. پس از خشت‌گذاری، شکاف میان خشت‌ها را پُر کرد. کارش که پایان یافت، بر قبر خاک پاشید و [خاک] گور را صاف کرد و فرمود:

«به خوبی می‌دانم به زودی به این گور گزند می‌رسد و ویران می‌شود؛ اما پروردگار دوست دارد بنده هرگاه کاری انجام می‌دهد، آن را استوار انجام دهد». ۴۵۴

هرگاه یکی از شما دوستش را کفن می‌کند، به خوبی کفن کند. ۴۵۵

خود چون کاری می‌کرد، آن را درست انجام می‌داد. ۴۵۶

بهترین مردمان کسی است که [هنگام انجام کاری] همه کوشش خود را به کار گیرد. ۴۵۷

لذت‌های روا

چهار چیز از آداب پیامبران است: خوش‌بویی ... و [دوست داشتن] زنان. ۴۵۸

از ایشان پرسیدند: مردی در ماه مبارک رمضان همسرش را بوسیده است، [آیا کفاره‌ای دارد؟]

فرمود: اشکالی ندارد. زنش گلی است که آن را بویده است. ۴۵۹

جابر بن عبدالله می‌گوید: ازدواج کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله از من پرسید: با چه کسی ازدواج کردی؟ گفتم: با بیوه‌ای. فرمود: چرا با دوشیزه‌ای شوخ و شنگ [ازدواج نکردی؟]؛ دختری که با تو نرد عشق ببازد و تو با او نیز بازی و شوخی کنی؟ ۴۶۰

به ازدواج فرمان می‌داد و از مجرد بودن به شدت نهی می‌کرد. ۴۶۱
از افراد می‌خواست در چارچوب دین از زندگی لذت ببرند و به آنان می‌گفت: آرزوی مرگ مکنید.

بازی در سه چیز رواست: اسبت را تربیت کنی؛

با کمان خود تیراندازی کنی؛

و با همسرت شوخی و عشق‌بازی کنی. ۴۶۲

* اهمیت زیبایی

عثمان، پسر محمد بن قیس، می‌گوید: پدرم تازیانه‌ای بی‌دسته در دستم دید. گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله به مردی فرمود: بند تازیانه‌ات را نیکو و زیبا ساز؛ زیرا پروردگار زیباست و زیبایی را دوست دارد. ۴۶۳

حضرت از این که خانم‌ها سرشان را بتراشند منع کرده بود. ۴۶۴

می‌فرمود: با [دوشیزگان و زنان] چشم آبی ازدواج کنید که مایه خجستگی است. ۴۶۵

نیکی را نزد زیبارخساران بجوید؛ کارهای آنان سزاوارتر است که زیبا باشد.

هرگاه یکی از شما قصد ازدواج با زنی دارد، درباره گیسوانش نیز بپرسد، همان گونه که از چهره‌اش می‌پرسد؛ زیرا موای زیبا، یکی از دو زیبایی است. ۴۶۶

از زیباترین زیبایی‌ها، موی [یا شعر] زیبا و آوای خوش است. ۴۶۷

پروردگار آوای خوش را دوست دارد. ۴۶۸

نغمه زیبا بر زیبایی قرآن می‌افزاید. ۴۶۹

ازدواج با زن زیبا رخسار خنده‌روی گیسو بلند را مستحب شمرد. ۴۷۰

آفت زیبایی را خودخواهی می‌دانست. ۴۷۱

خط نیکو، روشنی حق را افزون می‌کند. ۴۷۲

وقتی قاصدی نزد من می‌فرستید، کسی را که گل‌رخسار و نیکونام است بفرستید. ۴۷۳

هر چیز آرایه‌ای دارد و زینت قرآن، آوای خوش است. ۴۷۴

هر کس که قرآن را به نغمه‌ای خوش نخواند، از ما نیست.

* تفریح

می‌فرمود: گاهی دل‌های خود را آسایش دهید. ۴۷۵

حضرت بازی‌های روای افراد را می‌دید و مانع نمی‌شد. ۴۷۶

به باغستان دوستانش می‌رفت. ۴۷۷

به یارانش سفارش می‌کرد: تفریح و بازی کنید؛ همانا من دوست ندارم

که در دین شما خشونتی دیده شود. ۴۷۸

* مسابقات ورزشی

امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا مسابقه اسب‌دوانی برپا کرد و

جایزه برنده را ظرفی نقره‌ای قرار داد. ۴۷۹

امام صادق علیه السلام فرمود: عربی بیابان‌نشین نزد حضرت آمد و گفت:

ای رسول خدا! با این شتر ماده‌ات با من مسابقه می‌دهی؟ پیامبر پذیرفت.

وقتی مسابقه دادند، مرد بیابان‌نشین برنده شد. حضرت فرمود: «شما [یاران من] شترم را بالا بالا بردید، خدا دوست داشت آن را پایین بیاورد. کوه‌ها برای کشتی نوح گردن کشیدند، اما کوه جودی فروتنی کرد و خداوند، کشتی را بر آن فرود آورد. ۴۸۰»

میان‌ه روی اعتدال

امام علی علیه السلام در توصیف حق‌طلبی و حق‌گویی آن انسان کامل می‌فرماید: در [بیان و اجرای] حق کوتاهی نمی‌کرد و پا از آن نیز فراتر نمی‌نهاد. ۴۸۱

هم چنین پیشوای نخست، شیوه پیامبر را میان‌ه روی ۴۸۲ و «به دور از افراط و تفریط» ۴۸۳ بازگو می‌کند.

پیامبر در سخنانی نه تنها مسلمانان و دین‌باوران، بلکه تمامی انسان‌های کره خاکی را در هر عصر و زمانه سه بار به میان‌ه روی فرا می‌خواند: «بر شما باد به میان‌ه روی؛ بر شما باد به میان‌ه روی؛ بر شما باد به میان‌ه روی!» ۴۸۴

بهترین شما کسی است که نه آن جهانش را به خاطر این جهان رها کند و نه برعکس.

عایشه می‌گوید: پیامبر نزد من آمد و زنی از قبیله «بنی اسد» با من بود. حضرت پرسید: او کیست؟ گفتم: فلانی است. شب‌ها [به خاطر عبادت] نمی‌خوابد.

حضرت فرمود: «بس کن. به اندازه توانستن کار [= عبادت] کنید... محبوب‌ترین [کار نیک و عبادت] نزد خداوند، آن است که کننده آن بر آن عمل مداومت داشته باشد ۴۸۵ [نه این که بسیار انجام دهد و خود را خسته کند].

پیامبر به یکی از یاران خود فرمود: ای ابادرداء! پیکرت بر تو حقی دارد؛ خانواده‌ات بر تو حقی دارند؛ پس گاهی روزه [مستحبی] بگیر و گاهی روز [مستحبی] نگیر؛ نماز بخوان و بخواب [و همه شب‌ها برای نماز مستحبی]

بیدار نباش [حق هر کسی را به او بده. ۴۸۶]

چه نیک است میان‌ه روی در عبادت. ۴۸۷

به اندازه توانایی خود عبادت کنید.

می‌خواهید شما را با عبادتی آشنا کنم که از همه عبادت‌ها بر بدن آسان‌تر است: سکوت و خوش خلقی. ۴۸۸

نظم

* مدیریت زمان

در ساعت معینی از شبانه‌روز به همسرانش سر می‌زد. ۴۸۹

چون به خانه می‌رفت، وقتش را سه قسمت می‌کرد: بخشی برای پروردگار والا [و راز و نیاز با او]؛ قسمتی برای خانواده‌اش و پاره‌ای برای خودش؛ اما گاه آن ساعت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و مردم تقسیم می‌کرد. ۴۹۰

* نامگذاری اشیاء

روشن آن بود که چارپایان، اسلحه و چیزهایش را نامگذاری می‌کرد. نام پرچمش «عقاب» ۴۹۱ بود. شمشیر جنگی‌اش «ذوالفقار» نامیده می‌شد و شمشیرهای دیگرش «مُخَدَّم»، «رسوب» و «قضیب» نام داشتند. غلاف شمشیرش به نقره آراسته بود.

کمانش را «کتوم»، تیردانش را «کافور»، شتر ماده‌اش را «قِصَواء» می‌نامید که به آن «عُضباء» هم می‌گفتند.

استرش «دُلْدُل» الاغش «یَعْفور»، گوسفند شیردهش «عینه» نام داشت. اسبش را «مُرْتَجَز»، گوسفند دیگرش را «برکه»، تازیانه‌اش را «ممشوق»، پرچم‌های دیگرش را «غبرا» و «حمد» و زرهش را «ذات الفضول» می‌نامید [این زره از سه دایره نقره تشکیل شده بود؛ یکی در جلو و دو تا در عقب].

نعمان می‌گوید: حضرت همواره صف‌های نماز ما را منظم می‌کرد؛ آن چنان که تیره‌های کشیده و صاف را ردیف می‌کنند ... روزی برای آغاز نماز ایستاد و چیزی نمانده بود که تکبیرة الاحرام را نیز بگوید که دید مردی سینه‌اش را جلو داده است؛ فرمود: بندگان خدا، یا صف‌هایتان را منظم کنید یا [همین بی‌نظمی در شما تأثیر می‌گذارد و] میانتان اختلاف خواهد افتاد. ۴۹۲

نیکوکاری

بر دسته شمشیرش نوشته شده بود: «به کسی که به تو بدی روا داشت، نیکی بورز ۴۹۳...»

امام علی علیه السلام فرمود: از نیکوکاری رسول خدا [چنان که باید] سپاس‌گذاری نمی‌شد؛ نیکی [و خیر و برکت] او از آن قریشی، عرب و عجم بود. و چه کسی نیکوکارتر از فرستاده خداست؟ همچنین از نیکوکاری ما اهل بیت نیز [چنان که باید] سپاس‌گذاری نمی‌شود. هم چنین از نیکی برگزیدگان دین‌باور نیز [چنان که باید] سپاس‌گذاری نمی‌شود. ۴۹۴

پی‌افزود*های فصل اول

۱. ریاض الصالحین/۱۳۷؛ شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ۴۱۵/۱۲؛ فتح الباری ۳۳۳/۶؛ مسند احمد ۳۹۲/۳.
۲. ریاض الصالحین/۳۷۹؛ سنن نسایی ۱۸۳/۸؛ شمائل/۳۰؛ صحیح بخاری ۴۸/۷؛ صحیح مسلم ۸۳/۷؛ فتح الباری ۲۵۸/۱۰؛ مسند أبي داود/۹۸؛ مسند أبي يعلى ۲۶۲/۳؛ مسند احمد ۲۸۱/۴.
۳. بحار الانوار ۳۰۵/۳؛ الغارات ۱۶۲/۱؛ الايضاح/۲۱.
۴. همان‌ها.
۵. مسند احمد ۱۱۶/۱.
۶. حلیة الابرار ۱۶۳/۱؛ خصال/۵۹۸؛ مکارم الاخلاق ۱۲/۱؛ مناقب ابن شهر آشوب ۱۳۵/۱.
۷. تاریخ یعقوبی ۵۱۳/۱.
۸. خصال/۵۹۸؛ الخرائج والجرائح ۷۸۷/۲؛ مناقب امیرالمؤمنین ۱۸/۱.
۹. بحار الانوار ۱۸۱/۱۶؛ سنن النبی ۹۸/۱.
۱۰. بحار الانوار ۴/۱۰؛ حلیة الابرار ۱۶۵/۱؛ الخصال/۵۹۸؛ الغارات ۱۶۴/۱؛ اصول کافی ۴۴۳/۱.
۱۱. عیون اخبار الرضا ۲۸۲/۲.
۱۲. سنن النبی ۹۸/۱.
۱۳. بحار الانوار ۴۲/۱۹؛ الغارات ۱۶۴/۱.
۱۴. روضة الواعظین/۷۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۲۵/۱۳.
۱۵. المستدرک ۶۰۶/۲.

۱۶. بحار الانوار ۲۴۹/۱۶؛ مکارم الاخلاق ۸۴/۱
۱۷. همان ها.
۱۸. همان ها.
۱۹. سنن النبی/ ۹۹.
۲۰. خصال/ ۵۹۸؛ عیون اخبار الرضا ۲۸۳/۲؛ مناقب امیرالمؤمنین ۱۹/۱.
۲۱. سنن النبی/ ۹۸.
۲۲. بحار الانوار ۱۸۱/۱۶.
۲۳. سنن النبی/ ۹۸.
۲۴. بحار الانوار ۱۸۱/۱۶؛ سنن النبی/ ۹۸.
۲۵. سنن النبی/ ۹۸.
۲۶. بحار الانوار ۲۳۷/۱۶؛ سنن دارمی ۳۰/۱؛ مکارم الاخلاق ۲۳/۱.
۲۷. الادب المفرد/ ۱۷۱؛ کنز العمال ۳۱/۷.
۲۸. شرح المسلم، نووی ۹۲/۱۵؛ صحیح ابن حبان ۱۹۶/۱۴؛ موارد الضمان/ ۵۲۱؛ نظم درر السمطين/ ۵۸.
۲۹. بحار الانوار ۱۷۵/۱۶.
۳۰. الامالی/ ۳۴۱.
۳۱. دلائل النبوة/ ۹۳.
۳۲. بحار الانوار ۱۴۹/۱۶؛ حلیة الابرار ۱۷۲/۱؛ الشرائع المحمدية/ ۳۶؛ معانی الاخبار/ ۸۰.
۳۳. سنن النبی/ ۴۰۵.
۳۴. همان/ ۱۱۷.
۳۵. حلیة الابرار ۱۷۳/۱؛ معانی الاخبار/ ۸۰؛ مناقب آل ابی طالب ۱۳۶/۱؛ مناقب امیرالمؤمنین ۱۹/۱.
۳۶. سنن النبی/ ۴۰۴.
۳۷. همان.
۳۸. جامع الصغير ۳۰۳/۲؛ الشرائع المحمدية/ ۴۱؛ صحیح مسلم ۸۴/۷؛ مسند احمد ۴۵۴/۵.

۳۹. الاحاد و المثنائی ۹۶/۶؛ سنن کبری (بیهقی) ۴۲۱/۲؛ فتح الباری ۵۹/۱۱؛ مسند احمد ۳۷۷/۶.
۴۰. بحار الانوار ۱۸۱/۱۶؛ سنن النبی/ ۹۸؛ مناقب آل ابی طالب ۱۳۶/۱.
۴۱. بحار الانوار ۱۸۰/۱۶؛ اصول کافی ۴۴۳/۱؛ الغارات ۱۶۵/۱؛ مناقب آل ابی طالب ۱۳۵/۱.
۴۲. تاریخ یعقوبی ۵۱۳/۱.
۴۳. بحار الانوار ۱۴۹/۱۶؛ حلیة الابرار ۱۶۴/۱؛ معانی الاخبار/ ۸۰؛ مناقب آل ابی طالب ۱۳۶/۱.
۴۴. تاریخ یعقوبی ۵۱۳/۱.
۴۵. بحار الانوار ۱۴۹/۱۶؛ عیون اخبار الرضا ۲۸۳/۲؛ معانی الاخبار/ ۸۱؛ مناقب امیرالمؤمنین ۱۹/۱.
۴۶. تاریخ یعقوبی ۵۱۳/۱.
۴۷. مکارم الاخلاق ۴۳/۱.
۴۸. بحار الانوار ۱۸۱/۱۶؛ سنن النبی/ ۹۸؛ مناقب آل ابی طالب ۱۳۶/۱.
۴۹. بحار الانوار ۱۴۹/۱۶؛ عیون اخبار الرضا ۲۸۳/۲؛ معانی الاخبار/ ۸۱؛ مناقب امیرالمؤمنین ۱۹/۱.
۵۰. بحار الانوار ۱۴۹/۱۶؛ حلیة الابرار ۱۷۳/۱؛ معانی الاخبار/ ۸۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۸۳/۲.
۵۱. وسائل الشیعة (ج اسلامیه) ۳۹۶/۳.
۵۲. وسائل الشیعة (ج اسلامیه) ۳۹۹/۳ و ۴۰۱.
۵۳. همان.
۵۴. وسائل الشیعة (ج اسلامیه) ۴۰۴/۳.
۵۵. همان/ ۴۰۵.
۵۶. ثواب الاعمال/ ۱۷۵؛ عدة الداعی/ ۱۱۷.
۵۷. ثواب الاعمال/ ۱۷۵؛ عدة الداعی/ ۱۱۹.
۵۸. ثواب الاعمال/ ۱۷۶؛ عدة الداعی/ ۱۱۵.
۵۹. وسائل الشیعة (ج اسلامیه) ۴۰۷/۳.

۶۰. همان/۴۰۸.
۶۱. بحار الانوار ۲۲۷/۱۶؛ مناقب آل ابی طالب ۱۲۷/۱.
۶۲. الاختصاص/۱۶۰؛ بحار الانوار ۳۶۶/۷۷.
۶۳. سنن النبی/۱۳۷.
۶۴. بحار الانوار ۲۵۲/۱۶؛ مکارم الاخلاق ۸۹/۱.
۶۵. وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ۳۹۲/۳ و ۳.
۶۶. همان/۴۰۷.
۶۷. بحار الانوار ۲۵۲/۱۶؛ مکارم الاخلاق ۹۰/۱.
۶۸. بحار الانوار ۲۱۷/۱۶؛ حلیة الابرار ۲۰۳/۱.
۶۹. خصال/۵۳۸؛ روضة الواعظین/۳۰۹.
۷۰. وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ۴۲۴/۱.
۷۱. همان/۴۲۵.
۷۲. بحار الانوار ۸۳/۷۳؛ مشکاة الانوار/۴۵۹؛ من لا یحضره الفقیه ۱۲۹/۱.
۷۳. اثنا عشرة رسالة ۱۱۲/۳؛ مکارم الاخلاق/۱۵۵.
۷۴. بحار الانوار ۱۱۳/۷۳؛ اصول کافی ۴۸۸/۶؛ مکارم الاخلاق/۱۵۷؛ من لا یحضره الفقیه ۱۳۰/۱.
۷۵. جامع الصغير ۱۸۴/۱؛ کنز العمال ۶۴۰/۶.
۷۶. بحار الانوار ۱۰۲/۷۳؛ مکارم الاخلاق/۲۰۰.
۷۷. همان.
۷۸. وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ۴۲۴/۱.
۷۹. همان/۴۲۵.
۸۰. بحار الانوار ۱۲۳/۷۶؛ مکارم الاخلاق ۶۶/۱.
۸۱. سنن ترمذی ۲۴۵/۳.
۸۲. بحار الانوار ۸۳/۷۳؛ دعائم الاسلام ۱۲۵/۱؛ مکارم الاخلاق ۱۶۵/۱؛ من لا یحضره الفقیه ۱۲۹/۱.
۸۳. بحار الانوار ۲۴۹/۱۶؛ مکارم الاخلاق ۸۴/۱.
۸۴. جامع الصغير ۴۴/۱؛ رياض الصالحين ۳۸۶؛ سنن أبی داود ۲۶۷/۲؛ کنز العمال ۶۳۹/۶؛ المعجم الكبير، طبرانی، ۹۵/۶؛ المصنف ۵۹۵/۴.

۸۵. بحار الانوار ۳۴۷/۱۶؛ وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ۴۵۱/۱.
۸۶. وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ۴۵۳/۱.
۸۷. همان.
۸۸. همان.
۸۹. همان/۴۵۷.
۹۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۱۹۷/۱۶.
۹۱. بحار الانوار ۱۳۹/۷۳؛ تحفة الاحوذی ۸۷/۱.
۹۲. دعائم الاسلام ۱۱۹/۱.
۹۳. اصول کافی ۴۹۶/۶؛ تحف العقول/۱۴؛ محاسن ۵۶۱/۲؛ من لا یحضره الفقیه ۵۳/۱.
۹۴. بحار الانوار ۱۳۱/۷۳؛ محاسن ۵۵۹/۲.
۹۵. بحار الانوار ۲۵۴/۱۶؛ مکارم الاخلاق ۳۹/۱.
۹۶. اصول کافی ۳۷۶/۶؛ بحار الانوار ۴۳۹/۶۳؛ محاسن ۵۵۹/۲؛ من لا یحضره الفقیه ۳۵۷/۳.
۹۷. جامع الصغير ۳۶۳/۲.
۹۸. بحار الانوار ۱۲۹/۷۶.
۹۹. بحار الانوار ۴۳۶/۶۳؛ مکارم الاخلاق ۳۳۲/۱.
۱۰۰. اصول کافی ۴۹۶/۶.
۱۰۱. بحار الانوار ۱۳۴/۷۳.
۱۰۲. بحار الانوار ۱۳۳/۷۳؛ جامع الصغير ۱۶/۲؛ مجمع الزوائد ۹۸/۲؛ محاسن ۵۶۱/۲.
۱۰۳. بحار الانوار ۷۰/۷۳؛ من لا یحضره الفقیه ۴/۴.
۱۰۴. وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ۹۶۸/۲.
۱۰۵. خصال/۵۳۸؛ روضة الواعظین/۳۰۹.
۱۰۶. بحار الانوار ۳۳۸/۷۷؛ ثواب الاعمال/۱۹؛ النوادر/۲۰۲.
۱۰۷. بحار الانوار ۷۸/۷۳؛ ثواب الاعمال/۲۰؛ من لا یحضره الفقیه ۱۲۵/۱؛ الاصول الستة عشر/۵۵.

۱۰۸. اصول کافی ۱۷/۳؛ تهذیب الاحکام ۲۸/۱؛ المسند الامام شافعی ۱۳/۱.
۱۰۹. جامع الصغير ۳۳۱/۲؛ کنز العمال ۴۵/۷.
۱۱۰. بحار الانوار ۳۲۸/۷۳.
۱۱۱. بحار الانوار ۳۲۹/۷۳؛ من لا يحضره الفقيه ۴/۴.
۱۱۲. بحار الانوار ۱۲۰/۷۳.
۱۱۳. مکارم الاخلاق ۱۴۰/۱.
۱۱۴. بحار الانوار ۴۰۱/۶۶؛ مستطرفات الطرائف ۶۲۱/۱؛ مکارم الاخلاق ۴۴۲/۴؛ من لا يحضره الفقيه ۳۶۹/۴.
۱۱۵. خصال ۲۴۹/۲؛ روضة الواعظین ۳۱/۱.
۱۱۶. بحار الانوار ۲۰۵/۱۰؛ علل الشرايع ۹۹/۱؛ عوالی اللئالی ۳۰/۲؛ كشف الخفاء ۲۱۴/۲.
۱۱۷. مکارم الاخلاق ۳۰۰/۱.
۱۱۸. الاختصاص ۱۶۰/۱؛ بحار الانوار ۳۶۶/۷۷؛ سنن النبی ۲۷۶/۱.
۱۱۹. بحار الانوار ۱۷۱/۲؛ الفصول المهمة ۵۱۲/۱؛ محاسن ۲۷۵/۱.
۱۲۰. بحار الانوار ۳۶۲/۶۳؛ مکارم الاخلاق ۳۱/۱.
۱۲۱. بحار الانوار ۱۰۶/۷۷.
۱۲۲. مفاتیح الجنان، اعمال شب بیست و یکم ماه رمضان.
۱۲۳. جامع الصغير ۵۱۷/۱؛ كشف الخفاء ۲۸۸/۱؛ کنز العمال ۲۷۷/۹.
۱۲۴. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۵۷۰/۳.
۱۲۵. بحار الانوار ۳۱۵/۷۳.
۱۲۶. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۵۷۶/۳.
۱۲۷. بحار الانوار ۱۸۸/۷۷؛ دعائم الاسلام ۱۰۴/۱؛ نوادر ۱۹۰/۱.
۱۲۸. من لا يحضره الفقيه ۴/۴.
۱۲۹. بحار الانوار ۱۹۳/۷۷؛ دعائم الاسلام ۱۰۴/۱.
۱۳۰. سنن النبی ۲۳۵/۲؛ نوادر ۲۰۰/۱.
۱۳۱. شرح معانی الآثار ۶۶/۱.
۱۳۲. من لا يحضره الفقيه ۵/۴.

۱۳۳. بحار الانوار ۴۶۰/۶۳؛ من لا يحضره الفقيه ۱۰/۴.
۱۳۴. بحار الانوار ۳۵۷/۷۶؛ علل الشرايع ۵۸۲/۲؛ محاسن ۶۲۴/۲.
۱۳۵. بحار الانوار ۱۷۶/۷۳؛ محاسن ۶۲۴/۲؛ مکارم الاخلاق ۲۷۷/۱.
۱۳۶. تحفة الاحوذی ۳۷۲/۵؛ سنن ابی داود ۲۵۴/۲؛ سنن ترمذی ۱۴۹/۳؛ فتح الباری ۲۴۴/۲.
۱۳۷. جامع الصغير ۳۴۵/۲؛ کنز العمال ۱۲۲/۷.
۱۳۸. جامع الصغير ۵۴۶/۲؛ كشف الخفاء ۲۸۸/۱؛ کنز العمال ۶۴۲/۶؛ مجمع الزوائد ۱۳۲/۵؛ المعجم الكبير ۳۰۲/۱۲.
۱۳۹. تحفة الاحوذی ۳۷۶/۵؛ جامع الصغير ۳۱۶/۲؛ کنز العمال ۱۱۸/۷.
۱۴۰. سنن النبی ۱۷۳/۱.
۱۴۱. بحار الانوار ۲۲۷/۸۶؛ سنن النبی ۱۳۳/۱؛ مناقب آل أبی طالب ۱۲۷/۱.
۱۴۲. بحار الانوار ۲۵۱/۱۶؛ مستدرک الوسائل ۲۷۰/۳.
۱۴۳. سنن النبی ۱۷۳/۱.
۱۴۴. همان.
۱۴۵. همان.
۱۴۶. همان.
۱۴۷. همان.
۱۴۸. سنن النبی ۱۷۳/۱؛ المصنف ۲۴۳/۴.
۱۴۹. همان.
۱۵۰. تحف العقول ۱۰۳/۱؛ خصال ۶۱۳/۱؛ اصول کافی ۴۵۰/۶.
۱۵۱. سنن ترمذی ۱۵۹/۳؛ صحيح بخاری ۴۱/۷؛ فتح الباری ۲۳۴/۱۰؛ مسند احمد ۲۹۱/۳.
۱۵۲. سنن النبی ۱۷۳/۱.
۱۵۳. همان.
۱۵۴. جامع الصغير ۳۰۷/۲؛ کنز العمال ۱۱۸/۷؛ مجمع الزوائد ۱۲۹/۵؛ معجم الاوسط ۴۰/۶.

١٥٥. سنن نسائی ١٨٣/٨؛ الشمانل ٣٠/؛ صحيح بخارى ٤٨/٧؛ صحيح مسلم ٨٣/٧؛ فتح البارى ٢٥٨/١٠؛ مسند أبى داود ٩٨؛ مسند أبى يعلى ٢٤٢/٣؛ مسند احمد ٢٨١/٤.
١٥٦. سنن النبى ١٧٣.
١٥٧. اصول كافى ٤٦٣/٦؛ سنن أبى داود ٢٧٦/٢؛ صحيح بخارى ٤٩/٧؛ مسند احمد ٢٤٩/٣.
١٥٨. اصول كافى ٤٨/٣؛ تحف العقول ١٠٣؛ دعائم الاسلام ١٦١/٢؛ مكارم الاخلاق ٢٣١.
١٥٩. اصول كافى ٣٤١/٤؛ بحار الانوار ٢٤٩/٨٠؛ تهذيب الاحكام ٢١٣/٢؛ خصال ١٤٧؛ علل الشرائع ٣٤٧/٢؛ من لا يحضره الفقيه ٢٥١/١.
١٦٠. تحفة الاحوذى ٣٣٦/٥؛ سنن أبى داود ٢٤٤/٢؛ سنن نسائی ٢١١/٨.
١٦١. بحار الانوار ٢٥٠/١٦.
١٦٢. بحار الانوار ١٢٥/١٦؛ تحفة الاحوذى ٣٩٣/٥؛ جامع الصغير ٣٩٤/٢؛ مكارم الاخلاق ٣٥/١.
١٦٣. سنن النبى ١٧٥.
١٦٤. بحار الانوار ٢٥٠/١٦؛ مكارم الاخلاق ٨٧/١.
١٦٥. بحار الانوار ١٢٥/١٦؛ تحفة الاحوذى ٣٩٣/٥؛ جامع الصغير ٣٩٤/٢؛ عون المعبود ٨٨/١١.
١٦٦. بحار الانوار ١٢٢/١٦؛ اصول كافى ٤٦٢/٦؛ جامع الصغير ٣٩٣/٢؛ مكارم الاخلاق ١٢٠/١.
١٦٧. اصول كافى ٢٣٧/١؛ بحار الانوار ٤٥٦/٢٢؛ علل الشرائع ١٦٧/١.
١٦٨. اصول كافى ٤٦٣/٦؛ سنن أبى داود ٢٧٦/٢؛ صحيح بخارى ٤٩/٧؛ مسند احمد ٢٤٩/٣.
١٦٩. بحار الانوار ٢٥٢/١٦؛ مكارم الاخلاق ٩٠/١.
١٧٠. همان ها.
١٧١. همان ها.
١٧٢. بحار الانوار ١١٠/١٦؛ سنن ابن ماجه ١٨٢/١؛ مسند احمد ٣٥٢/٥؛ مناقب آل أبى طالب ١٤٧/١.

١٧٣. جامع الصغير ٣١٢/٢؛ سنن نسائی ٢٥٣/٤؛ معجم الكبير ٢٠٣/٢٣.
١٧٤. بحار الانوار ٢٥٣/١٦؛ سنن النبى ٩٣؛ مكارم الاخلاق ٣٩/١.
١٧٥. اصول كافى ٥٣٠/٦؛ محاسن ٦٢٢/٢؛ من لا يحضره الفقيه ٥٥٧/٣.
١٧٦. اصول كافى ٥٢٠/٦؛ محاسن ٦٢٢/٢.
١٧٧. جامع الصغير ٣٥٢/٢؛ كنز العمال ١١٥/٧؛ مجمع الزوائد ١٠١/٨؛ مسند احمد ٣٨٨/٤.
١٧٨. اصول كافى ٣٢٣/٣؛ بحار الانوار ٢٥٣/١٦؛ تحفة الاحوذى ٢٤١/٩؛ فتح البارى ٩٨/١١.
١٧٩. المواهب اللدنية ١١٨/٢.
١٨٠. بحار الانوار ٢٤٥/١٦.
١٨١. مستدرک الوسائل ٧/٩.
١٨٢. بحار الانوار ٢٤٤/١٦.
١٨٣. جامع الصغير ٧٦/١؛ سنن النبى ١٨١.
١٨٤. بحار الانوار ٣٥٧/٦٣؛ دعائم الاسلام ١٢١/٢؛ محاسن ٤٢٥/٢.
١٨٥. ثواب الاعمال ٧٩؛ اصول كافى ٩٠/٤؛ حلية الابرار ٢٨٦/١؛ من لا يحضره الفقيه ٨١/٢.
١٨٦. جامع الصغير ٣١١/٢؛ كنز العمال ١٠٣/٧.
١٨٧. همان ها.
١٨٨. جامع الصغير ٣٦٥/٢.
١٨٩. بحار الانوار ٢٣٧/١٦؛ سنن النبى ١٢٠؛ مكارم الاخلاق ٦١/١.
١٩٠. بحار الانوار ٧١/٦٧؛ روضة الواعظين ٤٥٧؛ مشكاة الانوار ١٦٢؛ مكارم الاخلاق ٣٢٠/١.
١٩١. سنن النبى ٢١٧.
١٩٢. بحار الانوار ٣٨٧/١٦؛ دلائل الامامة ١١.
١٩٣. سنن أبى داود ١٩٥/٢؛ صحيح ابن حبان ٨٩/٤؛ صحيح ابن خزيمة ٦٨/١؛ موارد الضمان ٣٢٧.
١٩٤. سنن أبى داود ٢١٨/٢؛ سنن ترمذى ١٩١/٣؛ المستدرک ١٣٧/٤؛ مسند احمد ٢٦٣/٢.

١٩٥. سنن النبی / ٢٢٠.
 ١٩٦. همان.
 ١٩٧. بحار الانوار ٧٠/١٤؛ صحیح بخاری ٢٠٤/٦.
 ١٩٨. بحار الانوار ٢٢٨/٦٣؛ فیض القدير ٢٦٣/٥؛ محاسن ٥٢١/٢.
 ١٩٩. اصول کافی ٣٠٣/٦.
 ٢٠٠. جامع الصغير ٣٨٠/٢؛ کنز العمال ١٠٩/٧؛ المستدرک ١٠٦/٤.
 ٢٠١. تذکرة الموضوعات ١٤٥؛ کنز العمال ٢٨٢/١٥.
 ٢٠٢. شرح معانی الآثار ٦٦/١.
 ٢٠٣. سنن أبي داود ٢١٢/٢.
 ٢٠٤. سنن ترمذی ١٦٩/٣؛ مسند احمد ٩٥/٥.
 ٢٠٥. سنن أبي داود ٢١٤/٢.
 ٢٠٦. تحفة الاحوذی ٤٦٧/٥؛ سنن أبي داود ٢١٥/٢؛ فتح الباری ٤٧١/٩.
 ٢٠٧. جامع الصغير ٣٧٤/٢؛ سنن أبي داود ٢١٥/٢؛ فتح الباری ٤٥٨/٩؛
 کنز العمال ١٠٩/٧.
 ٢٠٨. صحیح ابن حبان ٢٠٤/١٢؛ صحیح مسلم ١٠٢/٦.
 ٢٠٩. مسند احمد ١٠٠/٤.
 ٢١٠. بحار الانوار ٢٤٤/١٦؛ مکارم الاخلاق ٢٩/١.
 ٢١١. بحار الانوار ٤١٠/٦٣.
 ٢١٢. اصول کافی ٧٣/٥؛ محاسن ٥٨٦/٢.
 ٢١٣. جامع الصغير ٧٥٥/٢؛ سنن دارمی ١٠٤/٢؛ صحیح مسلم ١٢٣/٦؛
 کنز العمال ٣٣٩/١٢.
 ٢١٤. بحار الانوار ٢٩٦/٥٩؛ تذکرة الموضوعات ١٥٢.
 ٢١٥. جامع الصغير ٤٩٩/٢؛ کنز العمال ٢٠/١٠.
 ٢١٦. بحار الانوار ٢٩١/٥٩؛ مستدرک الوسائل ٣٣١/١٦.
 ٢١٧. مکارم الاخلاق ٣٤٤/١.
 ٢١٨. بحار الانوار ٨٦/٦٣؛ محاسن ٤٠٤/٢؛ مکارم الاخلاق ٣٥٣/١.
 ٢١٩. بحار الانوار ٢٩٥/٥٩؛ مکارم الاخلاق ٣٥٨/١.

٢٢٠. بحار الانوار ٢٤٩/١٦؛ مکارم الاخلاق ٨٤/١.
 ٢٢١. بحار الانوار ٢٤٥/١٦؛ مکارم الاخلاق ٧٣/١.
 ٢٢٢. بحار الانوار ٣٣/٦٣؛ سنن ترمذی ١٨/٤؛ المستدرک ٣٣١/٤؛ مسند
 احمد ١٣٢/٤.
 ٢٢٣. بحار الانوار ٢٢٨/١٦؛ مناقب آل أبي طالب ١٢٧/١.
 ٢٢٤. مستدرک الوسائل ٤٣٤/١.
 ٢٢٥. بحار الانوار ١٧٧/٦٣؛ جامع الصغير ٢٩٤/٢؛ محاسن ٥٤٩/٢؛ مکارم
 الاخلاق ٣٧٤/١.
 ٢٢٦. بحار الانوار ١٦٣/٦٣؛ محاسن ٥٤٥/٢؛ مکارم الاخلاق ٣٧٠/١.
 ٢٢٧. بحار الانوار ٢٤٦/١٦؛ مکارم الاخلاق ٧٥/١.
 ٢٢٨. بحار الانوار ٢٩٦/٥٩.
 ٢٢٩. بحار الانوار ٢٦٧/١٦؛ اصول کافی ٣٦٠/٦.
 ٢٣٠. بحار الانوار ٢٤٤/١٦؛ مکارم الاخلاق ٢٩/١.
 ٢٣١. بحار الانوار ٢٣٨/١٦؛ الخرائج والجرائح ٤٦/١؛ سنن دارمی ٣٢٢/١؛
 مناقب امير المؤمنين ٥٥/١.
 ٢٣٢. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٤٤٥/١.
 ٢٣٣. همان.
 ٢٣٤. بحار الانوار ١٤٤/٧٦.
 ٢٣٥. سنن النبی / ٤٠٨.
 ٢٣٦. سنن کبری (بيهقي) ٢٠/٦؛ مجمع الزوائد ١٤٠/٤؛ معجم الصغير
 ٩٩/٢؛ مسند احمد ٢٦٩/٦.
 ٢٣٧. سنن النبی / ١٧٣.
 ٢٣٨. بحار الانوار ٢٢٧/١٦؛ تحفة الاحوذی ١٦١/٧؛ سنن ترمذی ٦٦/٤؛
 مسند احمد ٤٩/٦.
 ٢٣٩. جامع الصغير ٣٨٧/٢.
 ٢٤٠. بحار الانوار ١٥٠/١٦؛ حلية الابرار ١٧٤/١؛ عيون أخبار الرضا
 ٢٨٣/٢.

۲۴۱. ثواب الاعمال/۷۹؛ حلیۃ الابرار/۲۸۶/۱؛ اصول کافی/۹۰/۴؛ من لایحضره الفقیه/۸۱/۲.
۲۴۲. سنن النبی/۱۷۸.
۲۴۳. بحار الانوار/۱۶/۱۶۷؛ بغیۃ الباحث/۲۸۶؛ جامع الصغیر/۲۵۱/۱؛ سنن دازمی/۲۴/۱.
۲۴۴. جامع الصغیر/۳۹۲/۲.
۲۴۵. سنن النبی/۱۲۲.
۲۴۶. مجمع الزوائد/۱۹۱/۲.
۲۴۷. سنن النبی/۱۲۲.
۲۴۸. الامان من اخطار الاسفار و الازمان/۵۵؛ بحار الانوار/۲۳۹/۷۳.
۲۴۹. تأویل مختلف الحدیث/۲۷۳؛ عوالی اللثالی/۷۰/۱؛ مستدرک الوسائل/۲۲۰/۸.
۲۵۰. بحار الانوار/۲۷۴/۷۳.
۲۵۱. بحار الانوار/۲۶۶/۷۳؛ عیون اخبار الرضا/۳۰/۱.
۲۵۲. بحار الانوار/۲۷۷/۷۳؛ محاسن/۳۷۸/۲.
۲۵۳. اصول کافی/۱۷۴/۲؛ علل الشرایع/۴۰۲/۲؛ کمال الدین/۱۸۸.
۲۵۴. محاسن/۳۷۷/۲.
۲۵۵. عوالی اللثالی/۲۶۷/۱؛ محاسن/۳۴۵/۲؛ مکارم الاخلاق/۲۴۰/۱؛ من لایحضره الفقیه/۲۶۵/۲.
۲۵۶. بحار الانوار/۴۸/۵۶؛ عیون اخبار الرضا/۴۱/۱؛ مکارم الاخلاق/۲۴/۱؛ من لایحضره الفقیه/۲۶۶/۲.
۲۵۷. بحار الانوار/۳۲۰/۵۵؛ تحف العقول/۵۰؛ الفائق فی غریب الحدیث/۳۱۲/۲؛ مجمع الزوائد/۷۸/۸.
۲۵۸. اصول کافی/۱۹۸/۸.
۲۵۹. اصول کافی/۳۱۴/۸.
۲۶۰. بحار الانوار/۲۲۹/۷۳؛ مکارم الاخلاق/۲۴۴/۱؛ من لایحضره الفقیه/۲۷۰/۲.

۲۶۱. همان‌ها.
۲۶۲. جامع الصغیر/۳۴۵/۲؛ فتح الباری/۸۹/۸؛ کنز العمال/۹۹/۷؛ معجم الکبیر/۲۲/۲۲۵.
۲۶۳. بحار الانوار/۲۳۳/۱۶؛ ریاض الصالحین/۴۳۸؛ سنن أبی داود/۵۹۴/۱.
۲۶۴. بحار الانوار/۲۲۱/۷۶؛ دعائم الاسلام/۳۴۲/۱؛ محاسن/۳۴۵/۲.
۲۶۵. بحار الانوار/۲۷۳/۷۶.
۲۶۶. بحار الانوار/۲۷۳/۷۶؛ الجهاد/۱۷۷؛ مکارم الاخلاق/۲۵۱/۱.
۲۶۷. بحار الانوار/۲۸۳/۷۳؛ کنز العمال/۷۱۸/۶.
۲۶۸. مکارم الاخلاق/۵۱۳/۱.
۲۶۹. محاسن/۳۵۹/۲؛ مستطرفات السرائر/۶۴۳؛ مکارم الاخلاق/۵۳۴/۱؛ من لایحضره الفقیه/۲۷۸/۲.
۲۷۰. اصول کافی/۳۰۳/۸؛ محاسن/۳۵۶/۲؛ مکارم الاخلاق/۵۵۰/۱؛ من لایحضره الفقیه/۲۷۷/۲.
۲۷۱. نگاهی دوباره به سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله/۵۰.
۲۷۲. اصول کافی/۵۲۶/۶؛ بحار الانوار/۱۵۳/۷۳؛ محاسن/۶۱۰/۲.
۲۷۳. بحار الانوار/۱۹۸/۶۱؛ تهذیب الاحکام/۳۹۹/۷؛ معانی الاخبار/۱۵۲.
۲۷۴. اصول کافی/۵۳۴/۶؛ سنن النبی/۱۸۹.
۲۷۵. وسائل الشیعة (ج اسلامیة)/۵۷۳/۳.
۲۷۶. همان/۵۷۶/۳.
۲۷۷. سیدنا محمد صلی الله علیه و آله/۳۹.
۲۷۸. الاحاد والمثنائی/۳۴/۲؛ سنن کبری (بیهقی)/۳۴/۶۱؛ عوالی اللثالی/۱۰۸/۱؛ مجمع الزوائد/۱۱۱/۴.
۲۷۹. وسائل الشیعة (ج اسلامیة)/۳۱۹/۵.
۲۸۰. الاحتجاج/۱۷۰/۲؛ اصول کافی/۶۱۵/۲؛ بحار الانوار/۱۶۴/۲۵؛ سنن النبی/۱۰۲/۱.
۲۸۱. شرح مسلم (نوی)/۹۲/۱۵؛ صحیح ابن حبان/۱۹۶/۱۴؛ موارد الضمان/۵۲۱؛ نظم درر السمطين/۵۸.

۲۸۲. سنن النبی / ۱۰۶.

۲۸۳. سیدنا محمد صلی الله علیه و آله / ۵۵.

۲۸۴. تحفة الاحوذی ۸۶/۱۹؛ الشائل المحمدیه / ۱۸۶؛ سنن ترمذی ۲۶۲/۵؛ مسند احمد / ۱۹۰/۴.

۲۸۵. صحیح ابن حبان ۴۳/۴؛ صحیح ابن خزیمه ۲۶۴/۲؛ صحیح بخاری ۱۶/۱؛ مسند أبی یعلیٰ ۱۱۵/۸؛ مسند احمد / ۲۳۱/۶.

۲۸۶. جامع الصغیر ۹۰/۲؛ کنز العمال ۶۶۴/۱۵.

۲۸۷. جامع الصغیر ۳۶۰/۲؛ مسند احمد / ۱۹۸/۵.

۲۸۸. بحار الانوار ۲۱۶/۱۶.

۲۸۹. وسائل الشیعة (ج آل الییت) ۱۰۶/۱۲.

۲۹۰. سنن النبی / ۱۲۱.

۲۹۱. مستدرک سفینه البحار ۷۹/۲؛ مستدرک الوسائل / ۴۰۶/۸.

۲۹۲. سنن النبی / ۱۰۴.

۲۹۳. مستدرک الوسائل ۲۵۸/۱۳.

۲۹۴. سنن النبی / ۱۳۳.

۲۹۵. سنن النبی / ۱۳۲.

۲۹۶. جامع الصغیر ۳۷۹/۲؛ سنن أبی داود ۱۹۵/۲؛ صحیح ابن حبان ۱۴۹/۱۲؛ فتح الباری ۶۵/۱۰؛ کنز العمال ۱۱۲/۷؛ مسند احمد / ۱۰۸/۶؛ موارد الضمان / ۳۳۲.

۲۹۷. بحار الانوار ۴۷۲/۶۳؛ سنن دارمی ۱۲۰/۲؛ صحیح بخاری ۴۷/۱؛ صحیح مسلم ۱۵۵/۱؛ مسند احمد / ۳۰۰/۵.

۲۹۸. سنن ترمذی ۲۰۱/۳؛ سنن نسائی ۸۲/۳؛ مسند احمد / ۱۰۱/۱.

۲۹۹. بحار الانوار ۴۶۹/۶۳؛ الدعاء / ۲۸۰؛ الشکر لله عزوجل / ۹۹؛ محاسن ۵۷۸/۲.

۳۰۰. سنن أبی داود ۱۹۴/۲؛ صحیح ابن حبان ۱۴۷/۱۲؛ مجمع الزوائد ۸۰/۵؛ مسند احمد / ۱۸۵/۳.

۳۰۱. بحار الانوار ۲۸۵/۶۳؛ سنن ترمذی ۲۰۵/۳؛ مسند احمد / ۳۸/۶.

۳۰۲. بحار الانوار ۲۴۶/۱۶؛ سنن النبی / ۲۲۳؛ مکرم الاخلاق ۳۱/۱.

۳۰۳. سنن النبی / ۲۲۳؛ محاسن ۵۷۷/۲.

۳۰۴. جامع الصغیر ۳۵۳/۲.

۳۰۵. جامع الصغیر ۳۱۰/۲؛ سنن أبی داود ۵۱۶/۲؛ فتح الباری ۲۱/۱۱.

۳۰۶. بحار الانوار ۳۵۵/۷۶.

۳۰۷. کنز العمال ۴۱۴/۶؛ مسند الشهاب ۹۰/۱.

۳۰۸. سنن دارمی ۲۶۴/۲؛ مجمع الزوائد ۱۴۵/۴.

۳۰۹. بحار الانوار ۱۷۱/۷۲.

۳۱۰. سنن النبی / ۱۳۰.

۳۱۱. جامع الصغیر ۸۷/۱؛ المعجم الاوسط ۵۶/۳.

۳۱۲. الکرم والجود وسخاء النفوس / ۳۹.

۳۱۳. شرح اصول کافی ۲۴۰/۱.

۳۱۴. سنن کبری (بیهقی) ۱۶۷/۸؛ مسند احمد / ۳۹۶/۱.

۳۱۵. شرح مسلم (نوی) ۹۲/۱۵؛ صحیح ابن حبان ۱۹۶/۱۴؛ موارد الضمان / ۵۲۱؛ نظم درر السمطين / ۵۸.

۳۱۶. نهج البلاغه، خطبه / ۱۶۰.

۳۱۷. تحفة الاحوذی ۱۲۲/۶؛ صحیح بخاری ۱۶/۸؛ فتح الباری ۴۴۰/۱۰؛ مسند احمد / ۲۲۳/۶.

۳۱۸. بحار الانوار ۲۴۷/۱۶؛ سنن نسائی / ۳۲۱.

۳۱۹. بحار الانوار ۲۸۵/۱۶؛ نهج البلاغه / خطبه ۱۰۹.

۳۲۰. عدة الداعي / ۲۱۴.

۳۲۱. بحار الانوار ۴۷/۷۴؛ مستطرفات السرائر / ۶۱۵؛ من لایحضره الفقیه ۳۵۳/۴.

۳۲۲. جامع الصغیر ۴۵۳/۲؛ کنز العمال ۲۴۲/۴.

۳۲۳. سنن النبی / ۱۱۴.

۳۲۴. محجة البیضاء / ۱۲۴/۴.

۳۲۵. همان.

٣٢٦. جامع الصغير ١٧١/١؛ كنز العمال ٨٧٦/١٥.
 ٣٢٧. بحار الانوار ٧١/٧٥.
 ٣٢٨. مستدرک الوسائل ٤٦٣/٨.
 ٣٢٩. روضة الواعظين/٤٦٠.
 ٣٣٠. خصال ١٦٦/١؛ شرح سنن نسائي ٦٤٧/٧؛ معجم الكبير ٤٧/٢٤؛ مسند احمد ١٩٩/٤.
 ٣٣١. اصول کافی ٥٦٥/٥؛ بحار الانوار ٢٢٥/٢٢.
 ٣٣٢. مستدرک (حاکم) ٣٤٤/٣.
 ٣٣٣. كنز العمال ٣٥٠/٣؛ مسند الشهاب ١٦٨/١؛ نزهة الناظر وتنبيه الخاطر/٢٠.
 ٣٣٤. الامامة والتبصرة من الحيرة/١٧٩؛ علل الشرائع ٦٠٦/٢.
 ٣٣٥. جامع الصغير ١١٧/٢؛ كشف الخفاء ٣٢/٢؛ كنز العمال ٣٥٠/٣.
 ٣٣٦. بحار الانوار ٩٤/١؛ بغية الباحث/٢٥٦؛ روضة الواعظين/٤.
 ٣٣٧. مستطرفات السرائر/٦٢١.
 ٣٣٨. كنز العمال ٣٨٤/٣.
 ٣٣٩. اصول کافی ٢٣/١؛ وصول الاخبار الى اصول الاخبار/١٢٤.
 ٣٤٠. بحار الانوار ١٥٨/٧٤؛ تحف العقول/٥٤.
 ٣٤١. سنن النبي/١٠٣.
 ٣٤٢. اصول کافی ١١٠/٢؛ تحف العقول/٢١٩؛ بحار الانوار ٥٨/٧٥.
 ٣٤٣. بحار الانوار ٢٧٢/٧٠؛ مجمع الزوائد ١٣١/١؛ مسند احمد ٢٨٣/١؛ معجم الكبير ٢٨/١١.
 ٣٤٤. جامع الصغير ٢٤٦/١؛ مسند احمد ١٩/٣.
 ٣٤٥. جامع الصغير ١١٦/٢؛ مجمع الزوائد ١١/٣؛ مسند احمد ٣٦٧/٥.
 ٣٤٦. بحار الانوار ١٢٦/٧٤؛ مجمع الزوائد ٢٢٩/١٠؛ معجم الكبير ٧٢/٥.
 ٣٤٧. جامع الصغير ٢٧١/٢؛ عيون الحكيم والمواعظ/٣٨٦؛ كنز العمال ٧٧٨/١٥؛ مسند الشهاب ٣٠٥/٢.
 ٣٤٨. بحار الانوار ١٤٩/٧٦؛ قرب الاسناد/٧٧.

٣٤٩. شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ٣٣٨/٦.
 ٣٥٠. جامع الصغير ٦٠٣/١؛ كشف الخفاء ٣٧٧/١؛ كنز العمال ١٥٤/٣؛ مسند الشهاب ٣٤٣/١.
 ٣٥١. بحار الانوار ١٣٨/٦؛ المصنف ١٤٢/٨؛ منتخب مسند عبد بن حميد/٣٤٩.
 ٣٥٢. بحار الانوار ٦١/٧٤؛ تحف العقول/٦؛ التمهيد/٥٩؛ محاسن ١٧/١.
 ٣٥٣. مسند الشاميين ٣٧/١.
 ٣٥٤. جامع الصغير ١٤١/١؛ كشف الخفاء ١٠٧/١؛ كنز العمال ٩٣/١١.
 ٣٥٥. اصول کافی ٩٩/٢؛ بحار الانوار ٢٤٩/٧؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٥٠٥/٨.
 ٣٥٦. اصول کافی ١٠٣/٢؛ بحار الانوار ١٥٩/٧١؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٥١٢/٨.
 ٣٥٧. عيون أخبار الرضا ٤١/١؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٥٠٧/٨.
 ٣٥٨. بغية الباحث/٣١؛ سنن دارمي ٩٩/١؛ مسند أبي داود طيالسي/٢٩٨.
 ٣٥٩. تحف العقول/٢٨؛ خصال/٥٥٢؛ روضة الواعظين/٩.
 ٣٦٠. بحار الانوار ١٤٤/٧٤؛ تحف العقول/٤١؛ عيون أخبار الرضا ٣٢/١.
 ٣٦١. اصول کافی ٤٤/١؛ بحار الانوار ٢٠٨/١؛ تحف العقول/٤٧؛ محاسن ١٩٨/١.
 ٣٦٢. جامع الصغير ٢٥٩/٢؛ كشف الخفاء ٨٦/٢؛ كنز العمال ١٥٦/١٠.
 ٣٦٣. جامع الصغير ٣٥/١؛ كنز العمال ١٣٥/١٠.
 ٣٦٤. جامع الصغير ١٦٨/١؛ كشف الخفاء ١٣٨/١؛ عوالي اللئالي ٧٠/٤.
 ٣٦٥. سنن دارمي ١٥٠/١؛ كنز العمال ١٨٤/١٠.
 ٣٦٦. جامع الصغير ٣٩/٢؛ كنز العمال ١٥٤/١٠.
 ٣٦٧. بحار الانوار ٤٧/٧٤؛ مكارم الاخلاق ٥٠٠/١.
 ٣٦٨. الاختصاص/٢٦٣؛ بحار الانوار ١٣٢/١٦؛ معاني الاخبار/٥٣؛ مناقب آل أبي طالب ١٩٩/١.
 ٣٦٩. محجة البيضاء ١٦٣/٤ و ٤.

۳۷۰. تحف العقول/۳۸؛ كشف الخفاء ۱۰۴/۲.
۳۷۱. بحار الانوار ۳۱/۲؛ تحف العقول/۴۴؛ معانی الاخبار/۱۸۰.
۳۷۲. بحار الانوار ۱۶۰/۷۴؛ تحف العقول/۵۶.
۳۷۳. جامع الصغير ۷۱۶/۲؛ كنز العمال ۲۵۰/۱۰.
۳۷۴. صحيح بخارى ۸۰/۷.
۳۷۵. سنن ابن ماجه ۱۱۸۹/۲؛ عوالى اللثالى ۳۰/۲؛ المصنف ۸/۶.
۳۷۶. مجمع الزوائد ۱۲۹/۱.
۳۷۷. سنن ابن ماجه ۷۷/۱؛ سنن دارمى ۴۴۲/۲؛ صحيح بخارى ۲۰۷/۶؛ صحيح مسلم ۱۹۴/۲.
۳۷۸. تحفة الاحوذى ۴۱۴/۷؛ سنن أبى داود ۱۷۶/۲؛ سنن ترمذى ۱۶۷/۴؛ عون المعبود ۵۶/۱۰؛ مسند احمد ۱۸۶/۵؛ معجم الكبير ۱۳۳/۵؛ فتح البارى ۱۶۱/۱۳.
۳۷۹. مستدرک الوسائل ۴۰۴/۸.
۳۸۰. سنن ابن ماجه ۹۲۶/۲؛ صحيح ابن حبان ۲۸۵/۱۴؛ صحيح مسلم ۷۲/۷؛ مسند احمد ۲۷۱/۳.
۳۸۱. فيض القدير ۲۱۹/۵.
۳۸۲. اصول كافى ۳۱۹/۸؛ بحار الانوار ۱۰۱/۲۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ۱۹/۱۵؛ كنز العمال ۴۳۲/۱۰.
۳۸۳. اخلاق النبى فى القرآن ۱۳۴۰/۳.
۳۸۴. همان ۱۳۴۱/۳.
۳۸۵. بحار الانوار ۲۲۶/۱۰؛ مسند احمد ۷۹/۱؛ مسند الامام شافعى ۲۰۱/۱.
۳۸۶. سنن نسائى ۱۶۱/۷؛ عوالى اللثالى ۴۳۲/۱؛ مسند احمد ۱۹/۳.
۳۸۷. عيون الحكيم ۴۳۱/۱.
۳۸۸. بحار الانوار ۲۲۷/۷۴؛ تحف العقول/۷۹؛ مسند الشهاب ۴۸/۱؛ نظم درر السمطين ۱۶۶/۱.
۳۸۹. ذخائر العقبى ۴۴؛ الغارات ۱۶۷/۱؛ مناقب آل ابى طالب ۳۳۸/۳.
۳۹۰. بحار الانوار ۱۶۴/۱۸؛ صحيح بخارى ۲۹/۶؛ المجازات النبويه ۱۸۵/۱؛ مسند احمد ۲۸۱/۱.

۳۹۱. تحفة الاحوذى ۱۸۷/۷؛ سنن ترمذى ۷۷/۴؛ مسند احمد ۲۰۰/۱.
۳۹۲. جامع الصغير ۳۳۶/۱؛ كنز العمال ۳۴۴/۳.
۳۹۳. بحار الانوار ۱۵۱/۱۶؛ عيون اخبار الرضا ۲۸۶/۲؛ مناقب امير المؤمنين ۲۳/۱.
۳۹۴. جامع الصغير ۳۳۸/۲؛ كنز العمال ۱۳۹/۷؛ المستدرک (حاکم) ۶۰۵/۲.
۳۹۵. جامع الصغير ۳۲۶/۲؛ سنن ابن ماجه ۴۴۶/۱؛ سنن دارقطنى ۳۹۳/۱؛ المستدرک (حاکم) ۲۷۶/۱.
۳۹۶. مكارم الاخلاق ۴۳/۱.
۳۹۷. سنن النبى ۱۱۳/۱.
۳۹۸. شرح اصول كافى (مازندرانى) ۲۰۲/۹.
۳۹۹. جامع الصغير ۴۳۲/۲؛ فرج بعد الشدة ۴۳/۱؛ مسند ابن جعد ۱۶۹/۱.
۴۰۰. اصول كافى ۵۵۴/۳؛ تهذيب الاحكام ۱۰۳/۴؛ عوالى اللثالى ۱۲۳/۳؛ من لا يحضره الفقيه ۳۱/۲.
۴۰۱. دعائم الاسلام ۵۳۴/۲.
۴۰۲. بحار الانوار ۳۳۲/۷۳؛ شرح اصول كافى (مازندرانى) ۳۸۴/۹؛ من لا يحضره الفقيه ۱۱/۴.
۴۰۳. سنن النبى ۲۰۵/۱؛ عوالى اللثالى ۱۳۴/۲.
۴۰۴. شرح اصول كافى (مازندرانى) ۲۰۲/۹.
۴۰۵. بحار الانوار ۴۰۱/۶۸.
۴۰۶. مستدرک الوسائل ۷/۹.
۴۰۷. منية المريد ۳۲۲/۱.
۴۰۸. جامع الصغير ۵۰۸/۱؛ كنز العمال ۳۷۳/۳.
۴۰۹. سنن النبى ۱۱۷/۱.
۴۱۰. همان ۱۲۴/۱.
۴۱۱. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۴۲۴/۱.
۴۱۲. بحار الانوار ۲۲۹/۱۶؛ سنن ترمذى ۱۶۰/۴؛ صحيح بخارى ۱۳۱/۷؛ فتح البارى ۲۸/۱۱.

۴۱۳. بحار الانوار ۲۳۶/۱۶؛ سنن النبی/۱۲۲.
۴۱۴. بحار الانوار ۱۲۰/۷۲؛ فیض القدير ۱۴۱/۶.
۴۱۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶۰/۱۵.
۴۱۶. اصول کافی ۱۲۰/۲؛ بحار الانوار ۲۶۸/۷۳؛ نوادر ۸۹/۱۸۶.
۴۱۷. شمائل النبی/۱۸۶.
۴۱۸. تحفة الاحوذی ۳۱۲/۵؛ جامع الصغير ۳۶۹/۲؛ صحيح بخاری ۱۹۰/۶؛ عون المعبود ۱۴۹/۸؛ فتح الباری ۱۴۳/۶؛ كنز العمال ۵۲۳/۴.
۴۱۹. سنن كبرى (بيهقي) ۱۱۶/۶؛ صحيح مسلم ۲۶/۵؛ معجم الصغير (طبرانی) ۲۸/۱.
۴۲۰. سنن ابن ماجه ۷۴۰/۲؛ سنن ابی داود ۳۷۰/۱.
۴۲۱. مستدرک الوسائل ۲۴/۱۳.
۴۲۲. مستدرک الوسائل ۲۷/۱۳؛ بحار الانوار ۳۲۱/۹۰.
۴۲۳. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۵۰/۱۲.
۴۲۴. خصال ۳۸۳/۱؛ عيون اخبار الرضا ۳۸/۱؛ قرب الاسناد ۱۲۲؛ من لا يحضره الفقيه ۱۵۷/۳.
۴۲۵. اصول کافی ۸۹/۵؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۳۲۰/۱۲.
۴۲۶. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۳۲۰/۱۲.
۴۲۷. البركة في فضل السعي والحركة ۷.
۴۲۸. فيض القدير ۱۷۶/۶؛ كشف الخفاء ۲۲۷/۲.
۴۲۹. محجة البيضاء ۱۲۷/۴.
۴۳۰. بحار الانوار ۹/۱۰۰.
۴۳۱. بحار الانوار ۹/۱۰۰؛ اصول کافی ۷۸/۵؛ تحف العقول ۳۷/۳۷.
۴۳۲. دعائم الاسلام ۱۵/۲؛ مستدرک الوسائل ۱۳/۱۳.
۴۳۳. بحار الانوار ۱۵۷/۷۰؛ جامع الصغير ۳۷۶/۱؛ مستدرک الوسائل ۱۳/۱۳؛ المعجم الاوسط ۳۸/۱.
۴۳۴. بحار الانوار ۳۸۸/۱۷؛ حلية الابرار ۳۲۹/۱؛ اصول کافی ۷۴/۵.
۴۳۵. بحار الانوار ۹/۱۰۰؛ مستدرک الوسائل ۲۳/۱۳.

۴۳۶. جامع الصغير ۳۳۶/۱.
۴۳۷. جامع الصغير ۵۹۱/۲؛ كنز العمال ۹۸/۴.
۴۳۸. جامع الصغير ۴۸۲/۱؛ كشف الخفاء ۲۸۰/۱؛ كنز العمال ۴۸/۴.
۴۳۹. سنن كبرى (بيهقي) ۳۵۷/۵؛ صحيح ابن حبان ۲۶۷/۱۱؛ المصنف ۷۳/۵؛ المعجم الاوسط ۷۳/۵.
۴۴۰. بحار الانوار ۱۰۰/۹؛ مستدرک الوسائل ۲۴/۱۳.
۴۴۱. بحار الانوار ۱۱۸/۶۱؛ خصال ۴۴۵/۱.
۴۴۲. جامع الصغير ۵۲۰/۱؛ سنن دار القطنی ۶/۳؛ عهود المحمدية ۳۰۹؛ كشف الخفاء ۲۱۸/۱.
۴۴۳. كنز العمال ۳۱/۴؛ مجمع الزوائد ۶۳/۴.
۴۴۴. بحار الانوار ۱۱۶/۶۱؛ سنن النبی/۱۴۱.
۴۴۵. جامع الصغير ۱۶۸/۱؛ الفايق في غريب ۳۵۳/۱؛ كشف الخفاء ۱۳۸/۱.
۴۴۶. البركة في فضل السعي والحركة ۱۷.
۴۴۷. بحار الانوار ۶۴/۱۰۰.
۴۴۸. صحيح بخاری ۴۷/۵.
۴۴۹. صحيح بخاری ۹/۳؛ مسند احمد ۱۳۲/۴؛ معجم الكبير ۲۶۷/۲۰.
۴۵۰. بحار الانوار ۱۲۸/۷۹.
۴۵۱. جامع الصغير ۳۵/۲؛ كنز العمال ۱۸۲/۳؛ مسند الشهاب ۱۸۸/۱.
۴۵۲. جامع الصغير ۴۲/۲؛ الديباج على مسلم ۲۲۷/۴؛ كنز العمال ۹۵۳/۱۵.
۴۵۳. روضة الواعظين ۴۶۰/۱.
۴۵۴. روضة الواعظين ۳۷۸/۱؛ علل الشرائع ۳۱۰/۱.
۴۵۵. سنن ابن ماجه ۴۷۳/۱؛ سنن ابی داود ۶۸/۲؛ سنن ترمذی ۲۳۲/۲؛ سنن نسائي ۳۳/۴؛ صحيح مسلم ۵۰/۳؛ مسند احمد ۲۹۵/۳.
۴۵۶. سنن ابی داود ۳۰۸/۱؛ تحفة الاحوذی ۴۳۴/۳؛ فتح الباری ۴۶/۳.
۴۵۷. جامع الصغير ۱۹۴/۱؛ كنز العمال ۳۴۱/۶.
۴۵۸. روضة الواعظين ۳۰۸؛ من لا يحضره الفقيه ۵۲/۱.

٤٥٩. مجمع الزوائد ١٦٧/٣؛ معجم الصغير ٢٢١/١؛ من لا يحضره الفقيه ١١٣/٢.
٤٦٠. كشف الخفاء ٣٣٢/٢.
٤٦١. جامع الصغير ٣٦٧/٢.
٤٦٢. جامع الصغير ٤٧٥/٢؛ كنز العمال ٢١١/١٥.
٤٦٣. جامع الصغير ١٣٤/٥؛ معجم الكبير ٣٦٦/١٨.
٤٦٤. سنن ترمذی ١٩٨/٢؛ سنن نسائی ١٣٠/٨؛ صحيح ابن حبان ٢٢١/٧.
٤٦٥. اصول کافی ٣٣٥/٥؛ دعائم الاسلام ١٩٦/٢؛ النوادر ١١٥/١٥؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٣٧/١٤.
٤٦٦. دعائم الاسلام ١٩٦/٢؛ من لا يحضره الفقيه ٣٨٨/٣؛ النوادر ١١٧/١١٧.
٤٦٧. اصول کافی ٦١٥/٢؛ المصنف ٥٩/٦.
٤٦٨. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٢١٠/٦.
٤٦٩. بحار الانوار ٢٥٥/٧٦؛ سنن دارمی ٤٧٤/٢؛ عيون اخبار الرضا ٧٥/١.
٤٧٠. مستدرک الوسائل ١٨١/١٤.
٤٧١. تحف العقول ٩؛ خصال ٤١٦؛ محاسن ١٧٠/١؛ من لا يحضره الفقيه ٣٧٢/٤.
٤٧٢. مستدرک الوسائل ٤٦٣/٨.
٤٧٣. بحار الانوار ٨٢/٧٣؛ من لا يحضره الفقيه ١٢٤/١.
٤٧٤. سنن ترمذی ٢٠١/٣؛ صحيح مسلم ١١١/٦؛ مسند احمد ١١٩/٣.
٤٧٥. جامع الصغير ١٩/٢؛ تذكرة الموضوعات ١٨٩؛ كنز العمال ٣٧/٣؛ مسند الشهاب ٣٩٣/١.
٤٧٦. محجة البيضاء ١٢٧/٤.
٤٧٧. سنن النبي ١١٤/١.
٤٧٨. جامع الصغير ٢٣٩/١؛ كنز العمال ٢١٢/١٥.
٤٧٩. اصول کافی ٤٩/٥؛ بحار الانوار ١٨٤/١٩.
٤٨٠. بحار الانوار ٢٨٣/١٦؛ الزهد ٦١/٦١.
٤٨١. سنن النبي ١٠٤/١.

٤٨٢. بحار الانوار ٣٧٩/١٦؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ٦٢/٧.
٤٨٣. حلية الابرار ١٧٥/١؛ عيون اخبار الرضا ٢٨٤/٢؛ معاني الاخبار ٨٢/٨٢؛ مناقب آل ابی طالب ٢٣/١.
٤٨٤. خصال ٦١٨؛ سنن ابن ماجه ١٤١٧/٢؛ صحيح ابن حبان ٧٣/٢؛ مسند ابی يعلى ٣٣٤/٣.
٤٨٥. صحيح ابن حبان ٤٣/٤؛ صحيح بخاری ١٦/١؛ صحيح ابن خزيمة ٢٦٤/٢؛ مسند ابی يعلى ١١٥/٨.
٤٨٦. بحار الانوار ١٢٨/٦٧؛ تحفة الاحوذی ٨١/٧؛ سنن نسائی ٢١١/٤؛ صحيح ابن حبان ١٩/٢؛ صحيح بخاری ٢٤٥/٢؛ فتح الباری ١٨٤/٤؛ مجمع الزوائد ٣٠٢/٤؛ مسند احمد ١٩٨/٢.
٤٨٧. جامع الصغير ٤٨٠/٢؛ كنز العمال ٢٨/٣؛ مجمع الزوائد ٢٥٢/١٠.
٤٨٨. الصمت وآداب اللسان ٥٨؛ جامع الصغير ٤٣٩/١؛ العهود المحمدية ٤٦٣/٤.
٤٨٩. تحفة الاحوذی ٣٦٧/١؛ صحيح بخاری ٧١/١؛ جامع الصغير ٣٧٧/٢؛ فيض القدير ٢٧١/٥؛ عون المعبود ٢٥٣/١؛ كنز العمال ١٣٠/٧.
٤٩٠. بحار الانوار ١٥٠/١٦؛ حلية الابرار ١٧٤/١؛ عيون اخبار الرضا ٢٨٣/٢.
٤٩١. بحار الانوار ٢٦/٢٠؛ مناقب آل ابی طالب ١٤٧/١.
٤٩٢. رياض الصالحين ١٣٦؛ شرح مسلم (نووی) ١٥٧/٤؛ فيض القدير ٣٩٦/٤.
٤٩٣. شرح اصول کافی (مازندرانی) ٢٠٢/٩.
٤٩٤. اصول کافی ٢٥١/٢؛ بحار الانوار ٢٢٣/١٦؛ علل الشرائع ٥٦٠/٢.

فصل دوم

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

خدا



ایمان پذیری

خود تندیس ایمان بود و قافله سالار دین باوری. می فرمود:

دین باور نیرومند در نزد خداوند از مؤمن ضعیف بهتر و محبوب تر است.^۱

سزاوار است در دین باور هشت ویژگی باشد:

آرامش در آشوب‌ها؛ شکیبایی در ناگواری‌ها؛ سپاسگذاری در آسایش؛ قناعت به آنچه خدای والا روزی اش کرده؛ ستم نکردن بر دشمنان؛ تحمیل نکردن بر دوستان؛ پیکرش از او در رنج و مردم از وی در آسایش باشند.^۲
کسی که دین باوری را بیازارد، خداوند را آزرده است؛ و کسی که او را غمگین سازد، پروردگار را اندوهگین کرده است؛ و کسی که ناحق و ستمگرانه چنان بدو بنگرد که مؤمن بهراسد، آفریدگار او را در روز رستاخیز خواهد ترسانید.^۳

آگاه باشید کسی که اندوهی از غم‌های دنیا را از مؤمن بزدايد، پروردگار هفتاد و دو غم آن جهان و هفتاد و دو غم این جهان را از او می‌زداید ...^۴

ای علی! برخی از ویژگی‌های دین باور آن است که:

اندیشه‌اش در جولان [و گسترده]؛

دانشش بسیار؛

و بُردباری‌اش بزرگ است؛

کسی را که آزارش داده اذیت نمی‌کند [بلکه می‌بخشد]؛

در [سخنان و کارهای] بیهوده غوطه‌ور نمی‌شود؛

و بدگویی کسی نمی‌کند؛

هنگام تردید در حلال یا حرام بودن چیزی، باز می‌ایستد [و آن کار را

انجام نمی‌دهد]؛

بسیار می‌بخشد؛

شادی‌اش در چهره و اندوهش در دل است؛
 گوارتر از شهد است؛
 و [ایمانش] سخت‌تر از صخره است؛
 رازی را افشا نمی‌کند؛
 خاموشی‌اش دراز مدت است؛
 و با خردسالان مهربان است؛
 امانت‌دار است؛
 بسیار آگاه است؛
 و کم لغزش؛
 رفتارش مؤدبانه؛
 و سخنانش [از زیبایی و ژرفایی] باعث شگفتی شنوندگان است؛
 در جست‌وجوی عیب [دیگران] نیست؛
 با متانت؛
 سپاسگذار؛
 کم‌گو؛
 همدم؛
 پاکدامن و بزرگوار است؛
 نه نفرین‌گر است؛
 نه سخن‌چین؛
 نه دشنام‌گو؛
 و نه تنگ‌چشم؛
 خوش‌برخورد است؛
 در جست‌وجوی والاترین هدف‌هاست؛
 نیرومند، اما نرم‌خوست؛
 نه به دشمن ستم می‌کند؛
 نه دوستی کسی او را به گناه وا می‌دارد؛
 کم‌خرج است؛

پُرخواب نیست؛
 کارش را به خوبی انجام می‌دهد؛
 سخنش را [پیش از گفتن] می‌سنجد؛
 نه از دوستش ناحق را می‌پذیرد و نه سخن درست دشمنش را رد می‌کند؛
 جز با هدف فراگیری [و نه گردن‌فرازی] نمی‌آموزد؛
 جز با هدف به کارگیری [دانشش] فرا نمی‌گیرد؛
 کم‌کینه است؛
 و بسیار سپاسگزار؛
 روزها فعالیت اقتصادی می‌کند...^۵
 می‌فرمود: خداوند، مؤمن بی‌عقل را دشمن می‌دارد.^۶
 دین‌باور [سراسر] سود است؛
 اگر همراهش شوی، بهره‌مندت سازد؛ اگر با او مشورت کنی، سودت دهد؛ اگر شریکش شوی، به نفعت باشد؛ و همه کارش [برای مردم] سودمند است.^۷
 دین‌باور چهار دشمن دارد:
 مؤمنی که بر او حسد می‌ورزد؛ منافقی که دشمنش دارد؛ شیطانی که گمراهش کند و کافری که به نبرد با او برخیزد.
 مؤمن، زیرک، باهوش و [در مواجهه با مردم و مسائل] محتاط است.^۸
 حضرت در سفارش‌های خود، جایگاه والای فرد دین‌باور را به مردم گوشزد می‌کرد، تا با حفظ ارجمندی مؤمن، و گوهر «ایمان» فراوان شود:
 کسی که دین‌باوری را بیازارد، مرا آزارده است؛ و کسی که مرا بیازارد، خداوند را آزرده است؛ و کسی که پروردگار را بیازارد، در تورات، انجیل، زبور و قرآن نفرین شده است.
 کسی که مؤمنی را غمگین سازد؛ سپس دنیا را به او دهد، این کار وی، آن عمل پیشین را جبران نمی‌کند و پاداشی به او نمی‌دهند!^۹

خدا باوری

* الف) تصویری از خدا

پیامبر با ارائهٔ چهرهٔ درستی از صفات خداوند، او را محبوب دل‌ها قرار می‌داد:

آفریدگار باحیا و بخشنده است؛ وقتی مردی دست‌های خود را به سوی او بلند می‌کند، شرم دارد که آن را خالی و نومید بازگرداند.^{۱۰}

یزدان خوب است و خوبی را دوست دارد؛ پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد؛ بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد.^{۱۱}

از پروردگار خواستم که حساب امت مرا [در رستاخیز] به من واگذارد تا پیش امت‌های دیگر رسوا نشوند؛ اما آفریدگار والا بر من چنین وحی فرستاد: ای محمد! خودم به حسابشان رسیدگی می‌کنم تا اگر لغزشی از آنان سرزده، از تو پوشیده دارم که نزد تو نیز رسوا نشوند!^{۱۲}

دوستان بسیار پیدا کنید؛ زیرا خدای شما با حیا و بخشنده است و شرم دارد که روز رستاخیز، بندهٔ خود را میان برادرانش عذاب کند.

آفریدگار با مهربانان مهربان است. به آن‌هایی که در زمین‌اند رحم کنید تا آن که در آسمان است به شما رحم کند.^{۱۳}

حتی اگر به گوسفندی رحم کنی، یزدان به تو رحم خواهد کرد.^{۱۴} می‌سزد که خداوند دعای مظلومی را که خود به دیگری چنین ستمی کرده است، نپذیرد.^{۱۵}

پروردگار مهربانی‌اش را صد قسمت کرده است. نود و نه بخش آن را نزد خویش نگه داشته و یک جزء آن را به زمین فرو فرستاده است. از همین یک صدم است که مردمان به یکدیگر رحم می‌کنند، [و] حتی چارپا سُم خویش را از بیجه‌اش بالا نگه می‌دارد تا به او نخورد.^{۱۶}

* ب) بازگشت به سوی خدا

می‌فرمود: آفریدگار از توبهٔ بندهٔ مؤمنش بیش از مردی شاد می‌شود که در سرزمینی مرگ‌آور فرود آمده است. توشه‌اش با اوست؛ غذایش و نوشیدنی‌اش. مرد می‌خواهد و هنگامی که بیدار می‌شود، در می‌یابد [مَرکب

حامل توشه‌اش] رفته است. به جست‌وجو برمی‌خیزد تا جایی که تشنه می‌شود. با خویش می‌گوید: «به همان جا برمی‌گردم و می‌خواهم تا مرگ مرا دریابد.» سرش را بر بازویش می‌گذارد تا بمیرد [به خواب می‌رود]. وقتی بیدار می‌شود، توشه غذا و نوشیدنی‌اش را می‌یابد. آفریدگار، از توبهٔ بندهٔ دین‌باورش، از شادمانی چنین کسی که توشه‌اش را یافته است بیشتر شادمان می‌شود.^{۱۷}

در سخنی دیگر فرمود: چه خوب است آدمی گاهی با خویش خلوت کند، گناهانش را به یاد آورد و از خدا آمرزش بخواهد.^{۱۸}

روزه‌داری

سه روز در ماه روزه می‌گرفت: اولین و آخرین پنج‌شنبهٔ هر ماه و چهارشنبهٔ نیمهٔ هر ماه.

تمامی ماه شعبان را روزه می‌گرفت.^{۱۹}

چون رمضان فرا می‌رسید، رنگ چهره‌اش دگرگون می‌گشت^{۲۰} و نماز و نیایش بیشتر می‌شد.^{۲۱}

دههٔ آخر رمضان، بستر خود را جمع می‌کرد^{۲۲} [تا بیشتر به عبادت بپردازد].

در شب بیست و سوم رمضان، افراد خانواده را [برای شب‌زنده‌داری] بیدار می‌کرد و [با مهربانی] بر چهرهٔ خفتگان آب می‌پاشید.^{۲۳}

اگر فصل خرما بود، روزه‌اش را با خرما، و اگر فصل کشمش بود، با کشمش افطار می‌کرد.^{۲۴}

با حلوا افطار می‌کرد و اگر حلوا نبود، روزه‌اش را با آب ولرم باز می‌کرد و می‌فرمود: این کار باعث می‌شود کبد و معده پاکیزه، دهان خوشبو، لثه‌ها محکم شوند و سردرد برطرف شود.

می‌فرمود: دعای روزه‌دار به هنگام افطار پذیرفته شده است.^{۲۵}

بر این باور بود که روزه، تنها لب بستن از خوردن و آشامیدن نیست؛ بلکه دست، پا، چشم، گوش و زبان روزه‌دار نیز از گناه باید روزه بدارد:

... چه بسیار کسان که از روزه خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی‌برند.^{۲۶}

قرآن خوانی

جز جنابت، هیچ چیزی او را از خواندن [مداوم] قرآن باز نمی‌داشت.^{۲۷} شب‌ها، تا سوره‌های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن را نمی‌خواند نمی‌خفت.^{۲۸}

جابر گفته است: شب تا سوره‌های «تبارک» و «الم تنزیل» را نمی‌خواند، نمی‌خفت.^{۲۹}

سوره «اعلی» را دوست می‌داشت.^{۳۰} هنگام خواندن قرآن، صدایش را می‌کشید.^{۳۱} با آوایی زیبا قرآن می‌خواند.^{۳۲}

معاد اندیشی

* الف) بهشت

بهشت از بند کفستان به شما نزدیک‌تر است.^{۳۳} می‌خواهی تو را با یکی از پادشاهان بهشت آشنا کنم؟ مرد ضعیف، ناتوان و ژنده‌پوشی که [در دنیا] کسی به او اعتنا نمی‌کند؛ [اما] اگر قسم بخورد چیزی رخ دهد، خداوند سوگند او را به واقعیت تبدیل می‌کند.^{۳۴} هر نعمتی از بین رفتنی است، جز نعمت بهشتیان.^{۳۵} هر چیزی راهی دارد و راه [ورود به] بهشت، دانش [جویی و دانش‌گستری] است.^{۳۶}

هر چیزی را کلیدی است و کلید بهشت، دوستی بینوایان است.^{۳۷} اگر به بهشتیان بگویند به تعداد ریگ‌ها [ی دنیا] در بهشت خواهید ماند، غمگین می‌شوند؛ اما آنان را جاودانه ساخته‌اند.^{۳۸} چیزی همانند بهشت ندیدم که خواهانش خفته باشد^{۳۹} [و برای ورود به آن تلاش نکند].

* ب) دوزخ

دوزخ از بند کفستان به شما نزدیک‌تر است.^{۴۰} هر اندوهی پایان می‌پذیرد، جز غم دوزخیان.^{۴۱} اگر به جهنمیان بگویند که به تعداد ریگ‌های دنیا در دوزخ خواهید ماند، خوشحال می‌شوند؛ ... ولی آنان را جاودانه ساخته‌اند.^{۴۲} چیزی به سان دوزخ ندیدم که گریزنده آن خفته باشد^{۴۳} [و برای گریز از آن تلاشی نکند].

آنچه مردم را بیش از هر چیز دیگر جهنمی می‌کند، دو چیز میان‌تهی است: دهان [آدمی] و شرمگاه زنان.^{۴۴}

سبک‌ترین شکنجه دوزخیان در رستاخیز، آن است که دو پاره آتش به کف پای مردی می‌گذارند و از حرارت آن، مغز سرش به جوش می‌آید.^{۴۵} اگر شعله‌ای از شعله‌های دوزخ در مشرق باشد، کسی که در مغرب است گرمای آن را احساس می‌کند.^{۴۶}

نمازگزار

در مسافرت، نمازهای مستحبی را سوار بر مرکب می‌خواند و چون وقت نماز واجب می‌رسید پیاده می‌شد و رو به قبله نماز می‌گزارد. راوی می‌گوید: به حضور پیامبر رفتم و آن حضرت در حال نماز بود؛ و آوای گریستن او، همچون آوای جوشیدن دیگ بود.^{۴۷} دوبرابر نمازهای واجب، نماز مستحبی می‌خواند.^{۴۸} رکوع‌ها و سجده‌ها را طولانی می‌کرد. در نماز «بسم الله...» را بلند تلاوت می‌فرمود.^{۴۹} با اشتیاق تمام، انتظار وقت نماز را می‌کشید.^{۵۰} گاهی با یک وضو چند نماز می‌خواند.^{۵۱} نماز خواندن بانوان بدون آرایش و زیور را خوش نمی‌داشت.^{۵۲} اگر مشغول نماز بود و کسی کنارش می‌نشست، نمازش را سریع به پایان می‌برد و رو به آن شخص می‌کرد و می‌پرسید: «کاری داری؟» و چون

خواسته آن فرد را برمی‌آورد، دوباره به نماز خواندن مشغول می‌شد.^{۵۳}
مردی نزدش آمد و گفت: ای فرستاده خدا! به خاطر این که فلانی نماز [جماعت] را خیلی طول می‌دهد، [توفیق] نماز [جماعت] را از دست می‌دهم.

راوی - که ابومسعود انصاری - است می‌گوید: هیچ روزی پیامبر را به سان آن روز ندیدم که با خشم موعظه کند. حضرت فرمود:
ای مردم! شما [دیگران را از خود] طرد می‌کنید. کسی که برای مردم نماز می‌خواند، باید نمازش را سبک گیرد و کوتاه کند؛ چرا که میان آنان بیمار، ضعیف و نیازمند هم وجود دارد.^{۵۴}

خمیازه کشیدن در نماز را خوش نمی‌داشت.^{۵۵}
نماز جماعتش کوتاه‌ترین و نماز فرادایش طولانی‌ترین نماز بود.^{۵۶}
وقتی که چیزی او را غمگین می‌کرد، به نماز و روزه پناه می‌برد.
هنگامیکه نماز صبح را به پایان می‌برد، رو به سوی مردم می‌کرد و می‌پرسید:

آیا میان شما بیماری هست که از او عیادت کنم؟ اگر می‌گفتند: «نه»، می‌پرسید: جنازه‌ای هست که آن را تشییع کنم؟
اگر می‌گفتند: «نه»، می‌پرسید اگر کسی از شما خوابی دیده است برای ما بگوید.^{۵۷}

هنگام سرما، نماز جماعت [ظهر] را اول وقت می‌خواند و هنگام گرما، نماز [ظهر] را تا خنک شدن هوا به تأخیر می‌افکند.^{۵۸} در شب‌های بارانی، نماز مغرب و عشا را باهم می‌خواند و می‌فرمود: کسی که [به مردم و جانداران] رحم نکند، به او رحم نخواهند کرد.^{۵۹} در سفر و هنگام کار ضروری نیز نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا را باهم می‌خواند.^{۶۰}
از بیم خداوند والا - بی‌آن که جرمی کرده باشد - آن قدر می‌گریست که سجده گاهش تر می‌شد.^{۶۱}

نماز را نور چشم خود می‌دانست.^{۶۲}
عایشه می‌گوید: حضرت با ما حرف می‌زد و ما با او حرف می‌زدیم؛ اما

چون هنگام نماز فرا می‌رسید، گویا نه او ما را می‌شناخت و نه ما وی را.
در سخنی به اباذر، شیفتگی‌اش به نماز را به شیفتگی انسان گرسنه به غذا و انسان تشنه به آب همانند کرد و سپس فرمود: گرسنه هرگاه بخورد سیر می‌شود و تشنه هرگاه بنوشد سیراب می‌شود، اما من از نماز سیر [و دلزده] نمی‌شوم.^{۶۳}

دو رکعت نماز در دل شب، برایش محبوب‌تر بود از دنیا و آنچه در آن است.^{۶۴}

به کسانی را که از او می‌خواستند راهی نشان دهد تا طعم شهد عبادت را بچشند می‌فرمود:

هر مسلمانی که چشمش برای نخستین بار به زنی افتد، سپس پلک‌هایش را برهم نهد، یزدانِ والا او را با عبادتی اُنس دهد که لذت آن را در قلبش حس کند.^{۶۵}

نیایش

هنگام نیایش همان‌گونه دستان خویش را بالا می‌برد [و می‌گشود] که مسکینان می‌کنند.^{۶۶}

پس از دعا دستانش را به چهره‌اش می‌کشید.^{۶۷}
وقتی صدای مؤذن را می‌شنید، اذان را [با او] تکرار می‌کرد.^{۶۸}
می‌فرمود: یاد خدا هم‌نشین من است.

هماره از پروردگار می‌خواست تا وی را به ارزش‌های اخلاقی بیاراید و اخلاقش نیکو شود.^{۶۹}

امام صادق علیه السلام - فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله شبی در خانه «اُم سلمه» بود. نیمه شب ام سلمه دید که او در بستر نیست. به جست‌وجو برآمد. وی را در گوشه‌ای از خانه دید که دستانش را به سوی آسمان گشوده است و می‌گرید و می‌گوید:

خداوندگارا! چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من بگیر.
پروردگارا! نه دشمنی و نه حسودی، هرگز مرا سرزنش نکنند.

آفریدگارا! هرگز لحظه‌ای مرا به خود وامگذار.

ام‌سلمه گریان برگشت: پیامبر متوجه گریه او شد و پرسید: ام‌سلمه! چرا می‌گریی؟ همسرش پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد ای فرستاده خدا! چرا نگیریم؟ در حالی که تو در جایگاه [والایی] نزد خداوند هستی ... و از وی می‌خواهی مورد نکوهش دشمنان واقع نشوی و ... چیزهای شایسته‌ای را که به تو داده [از تو نگیرد و تو را لحظه‌ای به خودت وامگذارد.

حضرت پاسخ داد: ای ام‌سلمه! چه کسی [آینده] مرا تضمین می‌کند؟ پروردگار «یونس بن متی» را لحظه‌ای به خود وا گذاشت و چنان شد ^{۷۰} [که می‌دانی].

می‌فرمود: اگر خدا را چنان که شایسته شناختن اوست می‌شناختید؛ با دعای شما کوه‌ها جا به جا می‌شدند. ^{۷۱}

در چهار زمان درهای آسمان را بگشایند و دعاها را مستجاب کنند:

هنگام رویارویی صف رزمندگان در راه خدا؛ زمان آمدن باران؛ وقت نماز و هنگامی که چشم آدمی به کعبه می‌افتد. ^{۷۲}

همه نیایش‌های پیامبر زیباست:

خداوندگارا! درآمد مرا هنگام پیری و روزهای پایانی عمرم، [بیش از مواقع دیگر] وسعت بخش. ^{۷۳}

آفریدگارا! ... مرا با خویشنداری خود [از گناهان]، خوشبخت کن و با نافرمانی خود بدبخت نکن ... و بی‌نیازی‌ام را در روحم قرار بده. ^{۷۴}

پروردگارا! مرا از کسانی قرار بده که وقتی نیکی می‌کنند خوشحال می‌شوند و هنگامی که کار بدی می‌کنند، آمرزش می‌طلبند. ^{۷۵}

خداوندگارا! گناهانم را ببخش؛ خانه‌ام را وسعت بخش؛ و بر روزی‌ام بیفز. ^{۷۶}

یزدانا! ما را به آرامش رهنمون باش و از تاریکی‌ها به سوی روشنی رهایی بخش. ^{۷۷}

آفریدگارا! مرا با دانش توانایی ده؛ با بردباری بیارای؛ با پارسایی عزیز کن و با تندرستی، زیبایی ده.

پروردگارا! تا زمانی که ما را زنده می‌داری، از چشم، گوش و نیرویمان بهره‌ور ساز و آن‌ها را تا آخرین لحظه برای ما [همچنان سالم] نگه دار. ^{۷۸}

خداوندگارا! ... بر دانشم بیفز. ^{۷۹}

یزدانا! در حال فقر و ثروتمندی، میانه‌روی را از تو خواهانم. ^{۸۰}

خداوندگارا! من از برص، دیوانگی، خوره و امراض بد به تو پناه می‌برم. ^{۸۱}

پروردگارا! از تنبلی، پیری، گناه، بدهکاری، فتنه ثروت و آفت بینوایی به تو پناه می‌برم. ^{۸۲}

پی‌افزود*های فصل دوم

۱. شرح مسلم (نووی) ۲۲/۶؛ صحیح ابن حبان ۲۹/۱۳؛ فتح الباری ۱۹۳/۱۳؛ کتاب السنة/۱۵۷؛ مسند أبی یعلیٰ ۱۲۴/۱۱؛ مسند الحمیدی ۴۷۴/۲.
۲. اصول کافی ۴۷/۲؛ التمهید/۶۶؛ مکارم الاخلاق ۳۲۰/۲؛ من لا یحضره الفقیه ۳۵۴/۴.
۳. مستدرک الوسائل ۱۰۰/۹.
۴. المؤمن/۴۸؛ من لا یحضره الفقیه ۱۶/۴.
۵. بحار الانوار ۳۱۰/۶۴؛ التمهید/۷۴.
۶. جامع الصغیر ۲۸۳/۱؛ معانی الاخبار/۳۴۴.
۷. کنز العمال ۱۴۳/۱.
۸. بحار الانوار ۳۰۷/۶۴؛ جامع الصغیر ۶۶۲/۲؛ کنز العمال ۱۴۳/۱؛ مسند الشهاب ۱۰۷/۱.
۹. جامع الصغیر ۲۸۳/۱؛ معانی الاخبار/۳۴۴.
۱۰. أمالی المحاملی/۳۸۰؛ مسند أبی یعلیٰ ۳۹۱/۳؛ تحفة الاحوذی ۱۷۲/۲؛ المصنف ۲۵۱/۲.
۱۱. جامع الصغیر ۲۶۷/۱؛ سنن ترمذی ۱۹۸/۴؛ الکریم والوجود وسخاء النفوس/۳۵؛ مسند أبی یعلیٰ ۱۲۲/۲.
۱۲. کنز العمال ۳۶۹/۱۴.
۱۳. بحار الانوار ۱۶۷/۷۴؛ عوالی اللثالی ۳۶۱/۱.
۱۴. الادب المفرد/۸۶؛ مسند احمد ۴۳۶/۳.

* عدد سمت راست، نشان شماره جلد کتاب، و عدد سمت چپ، نشان شماره صفحه است.

۱۵. جامع الصغیر ۵۶۸/۱؛ کنز العمال ۵۰۳/۳.
۱۶. صحیح مسلم ۹۶/۸.
۱۷. صحیح مسلم ۹۲/۸.
۱۸. جامع الصغیر ۵۷۹/۱؛ سنن دارمی ۹۳/۱؛ کنز العمال ۲۱۳/۴؛ المصنف ۲۱۱/۸.
۱۹. اصول کافی ۹۲/۴؛ اقبال الاعمال ۲۹۱/۳؛ تهذیب الاحکام ۳۰۷/۴؛ من لا یحضره الفقیه ۹۳/۲.
۲۰. اقبال الاعمال ۶۹/۱؛ جامع الصغیر ۳۳۳/۲؛ فضائل الاوقات/۱۹۱؛ کنز العمال ۸۲/۷.
۲۱. همان‌ها.
۲۲. بحار الانوار ۳۶۳/۹۳؛ مجمع الزوائد ۱۵۰/۳؛ من لا یحضره الفقیه ۹۹/۲.
۲۳. همان‌ها.
۲۴. اصول کافی ۱۵۳/۴؛ بحار الانوار ۲۷۳/۱۶؛ محاسن ۵۳۷/۲.
۲۵. بحار الانوار ۳۱۵/۹۳؛ مکارم الاخلاق ۶۹/۱.
۲۶. مسند الشهاب ۳۰۹/۲.
۲۷. سنن النبی/۳۴۱.
۲۸. همان.
۲۹. همان.
۳۰. همان/۳۴۲.
۳۱. همان/۳۴۶.
۳۲. سیدنا محمد صلی الله علیه و آله/۵۵.
۳۳. صحیح ابن حبان ۴۳۶/۲؛ صحیح بخاری ۱۸۷/۷؛ مسند أبی یعلیٰ ۱۸۹/۹؛ مسند أحمد ۳۸۷/۱.
۳۴. مجمع الزوائد ۲۶۴/۱۰؛ مشکاة الانوار/۱۵۲.
۳۵. الاعتبار/۲۷؛ کنز العمال ۱۳۹/۱۶.
۳۶. جامع الصغیر ۴۱۴/۲؛ کنز العمال ۱۵۶/۱۰.

٣٧. جامع الصغير ٤١٥/٢؛ كنز العمال ٤٦٩/٦.
٣٨. جامع الصغير ٤٣٤/٢؛ كنز العمال ٥٣٢/١٤؛ معجم الكبير ١٨٠/١٠؛ مجمع الزوائد ٣٩٦/١٠.
٣٩. الارشاد ٢٣٦/١.
٤٠. صحيح ابن حبان ٤٣٦/٢؛ صحيح بخارى ١٨٧/٧؛ مسند أبى يعلى ١٨٥/٩؛ مسند احمد ٣٨٧/١.
٤١. الاعتبار و اعقاب السرور و الاحزان ٢٧؛ كنز العمال ١٣٩/١٦.
٤٢. جامع الصغير ٤٣٤/٢؛ كنز العمال ٥٣٢/١٤؛ معجم الكبير ١٨٠/١٠؛ مجمع الزوائد ٣٩٦/١٠.
٤٣. الارشاد ٢٣٦/١.
٤٤. الادب المفرد ٧١؛ كنز العمال ١٠٣/١٦؛ مسند الشهاب ١٣٧/٢.
٤٥. صحيح بخارى ٢٠٢/٧؛ صحيح مسلم ١٣٥/١؛ مسند احمد ٢٧١/٤.
٤٦. معجم الاوسط ٨٨/٤؛ مجمع الزوائد ٣٨٧/١٠.
٤٧. شمائل النبى (ترمذى) ١٨٠/١.
٤٨. سنن النبى ٢٥١/١.
٤٩. همان ٢٥٥/١.
٥٠. همان ٢٦٨/١.
٥١. همان ٢٥٥/١.
٥٢. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٣٣٥/٣.
٥٣. تذكرة الموضوعات ٣٨.
٥٤. سنن دارمى ٢٨٨/١؛ صحيح بخارى ٣٧/١.
٥٥. جامع الصغير ٣٩١/٢.
٥٦. مجمع الزوائد ٧٠/٢؛ مسند أبى يعلى ٣١/٣؛ مسند احمد ٢١٨/٥.
٥٧. جامع الصغير ٣٤١/٢؛ كنز العمال ٢٤٢/١٣.
٥٨. تحفة الاحوذى ٤١٥/١؛ سنن نسائى ٢٤٨/١؛ عون المعبود ٥٤٢/٢؛ فتح البارى ٣٢٣/٢.
٥٩. سنن النبى ٢٩٣/١.

٦٠. تهذيب الاحكام ٢٣٣/٣؛ اصول كافى ٤٣١/٣.
٦١. بحار الانوار ٤٢١/١٠؛ حلية الابرار ٣٣/١؛ مستدرک الوسائل ٢٤/١١.
٦٢. بحار الانوار ١٤١/٧٦؛ كشف الخفاء ٣٣٨/١.
٦٣. سنن النبى ٣٠٤/١.
٦٤. علل الشرايع ٣٦٣/٢.
٦٥. جامع الصغير ٥٢٣/٢؛ معجم الكبير (طبرانى) ٢٠٨/٨.
٦٦. عدة الداعى ١٨٢/١؛ مكارم الاخلاق ٢٦٨/١.
٦٧. سنن ابى داود ٣٣٥/١؛ عون المعبود ٢٥٣/٤؛ مسند احمد ٢٢١/٤؛ معجم الكبير ٢٤٢/٢٢.
٦٨. مجمع الزوائد ٣٣١/١؛ مسند احمد ٩/٦؛ مسند (شافعى) ٣٣/١؛ المصنف ٢٥٦/١.
٦٩. سنن النبى ١٢٧/١.
٧٠. بحار الانوار ٢١٧/١٦ و ٢١٨.
٧١. جامع الصغير ٤٣٢/٢.
٧٢. اذكار النووية ٤١؛ الاربعين فى الجهاد ٣٥؛ معجم الكبير (طبرانى) ١٦٩/٨؛ مجمع الزوائد ١٥٥/١٠.
٧٣. تذكرة الموضوعات ٦٠؛ جامع الصغير ٢٢٣/١؛ الدعاء ٣٢٠/١؛ معجم الاوسط ٦٢/٤.
٧٤. جامع الصغير ٢٣٠/١؛ كنز العمال ١٧٦/٢.
٧٥. اصول كافى ٢٤٠/٢؛ خصال ٣١٧/١؛ من لا يحضره الفقيه ١٤١/٢.
٧٦. الدعاء ٢٠٩؛ سنن كبرى (نسائى) ٢٤/٦؛ مسند أبى يعلى ٢٥٧/١٣؛ المصنف ٦٢/٧.
٧٧. سنن ابى داود ٢١٩/١؛ المستدرک ٢٦٥/١.
٧٨. اقبال الاعمال ٣٢١/٣؛ منية المريد ٢١١/١.
٧٩. اوائل المقالات ٨١.
٨٠. سنن نسائى ٥٥/٣؛ بحار الانوار ٨٧/٨٣؛ مجمع الزوائد ٢٥٢/١٠.
٨١. سنن ابى داود ٣٤٦/١؛ صحيح ابن حبان ٢٩٥/٣؛ مسند احمد ١٩٢/٣.
٨٢. الديباج على المسلم ٦١/٦؛ مسند أبى يعلى ٤٤٧/٧؛ صحيح بخارى ١٥٩/٧.

فصل سوم:

دیگران



آیین نبرد

* آداب

از ریختن سم در سرزمین مشرکان جلوگیری می‌کرد.^۱
 امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا هرگز به دشمنی شیخون نزد.^۲
 حفص پسر غیاث از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا لازم نیست زنان
 [غیر مسلمان] جزیه^{*} بدهند؟ حضرت فرمود: زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله
 دستور داد کودکان و زن‌ها را در مناطق جنگی نکشند، مگر این که زنان دست
 به اسلحه ببرند. در این صورت نیز تا می‌توانی و به جنگ لطمه‌ای
 نمی‌خورد باید دست نگه‌داری. وقتی در مناطق جنگی نباید آنان را کشت،
 در سرزمین‌های اسلامی که جای خود دارد. اگر آن‌ها از پرداخت جزیه سر باز
 زدند، نمی‌توان آنان را کشت؛ و هنگامی که نمی‌توان آن‌ها را کشت، جزیه نیز
 لازم نیست بپردازند.^۳....

نیرنگ‌ورزی در نبرد را حرام دانست^۴ و فرمود: هر نیرنگ‌ورزی را روز
 رستاخیز در حالی می‌آورند که نیمی از پیکرش فلج است و سپس او را در
 دوزخ می‌افکنند.^۵

در اسلام مستحب است تا ستمگران جنگ را آغاز نکرده‌اند، سپاه اسلام
 آن را شروع نکند.^۶

هرگاه می‌خواست سپاهی اعزام کند، آنان را صبح زود می‌فرستاد.^۷
 آنس می‌گوید: در نبرد خیبر، شب هنگام به مقصد رسید. شیوه‌اش آن
 بود که شیخون نمی‌زد. [صبح] یهودیان با بیل‌ها و سبدهای میوه‌شان [از
 قلعه] بیرون آمدند. چون چشمشان به پیامبر افتاد، گفتند: قسم به خداوند
 این محمد است...^۸

* جزیه، نوعی مالیات است که غیرمسلمانان ساکن کشورهای اسلامی، به دولت
 اسلامی می‌پردازند و دولت موظف به حفظ جان و مال و... آنان است.

پیک‌ها را نمی‌گشت؛ گرچه از نظر فکری منحرف بودند. سلمه، پسر نعیم، از پدرش نقل می‌کند: وقتی پیک‌ها نامه مسیلمه کذاب [آن پیغمبر دروغین] را بر ایشان خواندند، حضرت از آنان پرسید: نظر شما [درباره پیامبری مسیلمه] چیست؟

گفتند: ما نیز سخن او را می‌گوییم.

پیامبر فرمود: اگر نه این بود که پیک‌ها را نباید گشت، گردن شما را [به خاطر مرتد شدن] می‌زدم.^۹

دوست داشت جنگ در نیم‌روز آغاز شود.

خوش نمی‌داشت در معرکه نبرد، یاران فریاد و های و هوی داشته باشند.^{۱۰}

دانشمندان اسلامی، هدایت کردن دشمنان به اسلام و شناساندن این مکتب خوشبختی‌آفرین را پیش از آغاز نبرد، «واجب» دانسته‌اند.^{۱۱}

امام علی علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست مرا [برای نبرد] به سوی یمن بفرستد. فرمود:

ای علی! تا کسی را به اسلام فرا نخوانده‌ای، با او جنگ نکن. سوگند به آفریدگار، اگر پروردگار والا به دست تو کسی را هدایت کند، برایت از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، بهتر است.^{۱۲}

در سخنی دیگر، امام علی علیه السلام می‌فرماید: شیوه پیامبر گرامی چنان بود که هرگاه می‌خواست سپاهی را به سویی گسیل دارد، فرماندهش را به پروای الهی به ویژه درباره خودش و همراهانش سفارش می‌کرد و می‌فرمود:

به نام خداوند و در راه او و بر کیش پیامبر خدا [نه برای کشورگشایی و انتقام‌گیری شخصی] به نبرد پردازید؛

با گروهی ن جنگید، جز آن که برای آنان کاملاً استدلال کنید؛ بدین گونه که آن‌ها را به گواهی به خداوندی الله و پیامبری محمد و آنچه آورده است، بخوانید؛

اگر سخت‌ان را پذیرفتند، پس برادران دینی شما به شمار می‌آیند. در این

هنگام، از آنان بخواهید از سرزمین کفرشان به سرزمین مهاجران [و مسلمانان] کوچ کنند؛ اگر پذیرفتند [چه بهتر]، و اگر نپذیرفتند، به آن‌ها بگویید با ایشان همانند دیگر مسلمانان رفتار خواهد شد و در بهره‌های شخصی و عمومی [جنگاوران از جنگ] سهمی نخواهند داشت.

اما اگر از پذیرش اسلام سر باز زدند، از آنان بخواهید باخواری مالیات و جزیه پردازند. اگر پذیرفتند، از آن‌ها بپذیرید [و ایشان در دین خود همچنان می‌مانند]؛ و اگر این را نیز نپذیرفتند، پس [سرانجام] با یاری پروردگار نبرد با آنان را آغاز کنید.^{۱۳}

چون می‌خواست عازم جنگ شود، مقصد [عملیاتی] خود را از مردم پنهان می‌داشت و درباره آن به طور غیرمستقیم صحبت می‌کرد.^{۱۴}

می‌فرمود: نه پیک و قاصد را بکشید و نه گروگان را. نه انسانی را تکه تکه کنید و نه چارپایی را.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: شیوه حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنان بود که هرگاه می‌خواست سپاهی گسیل دارد، به آنان خطاب می‌کرد و می‌فرمود:

به نام خداوند و در راه او و بر کیش پیامبر او [=اسلام] بروید.

خیانت نورزید.

اجساد را تکه تکه نکنید.

نیرنگ نورزید.

پیر کهنسال را نکشید.

کودکان را نکشید.

زنان را نکشید.

جز به هنگام ضرورت، درختی را قطع نکنید.

و اگر مسلمانی - معمولی یا مهم - مشرکی را پناه داد، او در امان است تا باقرآن آشنا [و با آگاهی مسلمان] شود؛ اگر پس از آن مسلمان شد، برادر دینی شماست، و اگر نپذیرفت، او را تا سرزمین امنی همراهی کنید و از خداوند [برای نبرد] یاری جویید.^{۱۵}

هماره می‌فرمود: کسی را که [برای حفظ جان] به چکاد کوهی پناهنده شده نکشید.

نخلستان را به آتش نکشید.

آن را در آب غرقه نسازید.

درخت باردار را نثرید.

کشتزاران را آتش نزنید ...

چارپایان حلال گوشت را - جز برای خوردن - سر نثرید.^{۱۶}

اُمّ هانی می‌گوید: [در نبرد] دو نفر از بستگان شوهرم را امان دادم.

پیامبر فرمود: ما نیز به کسانی که تو امان داده‌ای، امان داده‌ایم.^{۱۷}

هرگاه امیری را با سپاهی به جنگ می‌فرستاد، تعدادی از افراد مورد

اعتمادش را به گونه‌ای ناشناس بر او می‌گماشت تا کارهایش را پنهانی به

حضرت گزارش کنند.^{۱۸}

* حفظ آمادگی نظامی

خداوند با تیر، سه نفر را به بهشت می‌برد:

کسی که تیر را می‌سازد و هدف نیکی دارد؛ تیرانداز؛ و فردی که پیکان را به تیرانداز دهد.^{۱۹}

تیراندازی، بهترین تفریح شماس.^{۲۰}

به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید.^{۲۱}

کسی که تیراندازی را فرا می‌گیرد و سپس آن را ترک می‌کند، کفران نعمت کرده است.^{۲۲}

* صلح طلبی

امام علی علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا به من پیمانی داد که در آن آمده

است: «اگر دشمن تو را به آشتی [بی‌نیرنگ] دعوت کرد، دعوت او را رد

نکن؛ زیرا آرامش شپاهیان، آسودگی [پس] از رنج‌هایی دوران جنگ [و

آرامش سرزمین‌ها در صلح است.^{۲۳}

خدمات اجتماعی

می‌فرمود: خداوند بندگان دارد که آنان را برای [رفع] نیاز مردمان

آفریده است. مردمان به آن‌ها پناه می‌آورند و آنان [در روز رستاخیز از عذاب خداوندی] در امان‌اند.^{۲۴}

کسی که بشنود مردی [= فردی] فریاد می‌زند: «ای مسلمانان!» و پاسخش را ندهد، مسلمان نیست.^{۲۵}

کسی که سنگی را از سر راه بردارد، برایش پاداش در نظر گرفته می‌شود.^{۲۶}

شخصی که برای رفع نیاز دنیوی آسیب دیده‌ای با وی همراه شود،

پروردگار ضمانت می‌دهد که او را از دورویی و آتش دوزخ برهاند و نیز

هفتاد نیاز این جهان او را تأمین می‌کند و همچنان [غوطه‌ور] در لطف

خداوند والا است تا برگردد.^{۲۷}

کسی که چاهی حفر کند و به آب برسد و آن را به مسلمانان ببخشد، به

سانِ کسی پاداش دارد که از آن چاه وضو گیرد و نماز بخواند و به خاطر حفر

چاه به تعداد موهای انسان یا چارپا یا درنده یا پرنده [ای که از آن بخورد،

پاداش] آزادی هزار بنده را دارد.^{۲۸}

این که دوست دین‌باور خویش را برای انجام کاری یاری کنم، برایم از

یک ماه روزه و اعتکاف در مسجدالحرام محبوب‌تر است.^{۲۹}

رفتار

به هر کسی می‌رسید، بزرگ یا کودک پیش از او سلام می‌کرد.

می‌فرمود: سلام، نامی از نام‌های خداوند است؛ پس آن را میان خودتان

بپراکنید؛ هرگاه مسلمان به عده‌ای سلام کند، اگر آنان پاسخش را ندهند،

کسی [= فرشته] که بهتر و پاکیزه‌تر از آن‌هاست، جوابش را می‌گوید.^{۳۰}

برای پیش‌گیری از اختلاف می‌فرمود: سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته

سلام کند.^{۳۱}

پاسخ نیکی را با نیکی، و پاسخ بدی را نیز با نیکی می‌داد.^{۳۲}

با مهربانی و حوصله بسیار، اشتباه دیگران را اصلاح می‌کرد:

معاویه، پسر حکم سلمی می‌گوید: هنگامی که با رسول خدا مشغول

نماز بودم، مردی عطسه کرد. گفتم: خدایت بیامرز! دیگر نمازگزاران بیا نگاهشان برایم خط و نشان کشیدند. گفتم: [گویا] مادرم مرده است! چکار دارید مرا این طور نگاه می‌کنید؟! مأمومین، دستانشان را بر ران‌هایشان زدند. چون دیدم [با این کارشان] مرا به سکوت دعوت می‌کنند، ساکت شدم.

هنگامی که نماز به پایان رسید، پیامبر مرا خواست. پدر و مادرم فدایش باد! چنین آموزگاری که به خوبی آموزش دهد نه پیش از آن دیدم و نه پس از آن. سوگند به خداوند، نه بر سرم فریاد کشید و نه کتکم زد و نه دشنام داد. فرمود:

در نماز نباید حرف زد؛ نماز، نیایش کردن، تکبیر گفتن و قرآن خواندن است!^{۳۳}

عربی بیابان‌نشین نزد او آمد و چیزی یا به قولی خون‌بهایی که می‌بایست می‌پرداخت را طلبید. حضرت به او مقداری داد. سپس پرسید: به تو نیکی کردم؟ مرد پاسخ داد: نه، و نیکی نکردی! برخی از مسلمانان خشمگین شدند و خواستند به او هجوم برند. پیامبر به آنان اشاره کرد کاری نکنند. بعد برخاست و همراه عرب به خانه خود رفت و افزون بر آنچه داده بود [از مال شخصی‌اش] به او بخشید. بعد پرسید: آیا به تو نیکی کردم؟ مرد پاسخ داد: آری؛ خداوند به خانواده و بستگان خیر دهد. حضرت فرمود: تو سخنی [در جمع یارانم] گفتی که به دل گرفتند. اگر دوست داری، همین حرفی را که الآن زدی، نزد آنان نیز بازگو تا در دلشان چیزی نماند.

مرد پذیرفت. چون صبح یا شبانگاه شد آمد. حضرت فرمود: این مرد عرب سخنی گفت [که شنیدید]. پس چیزی بیشتر به او دادیم. به نظر می‌رسد راضی شده است. آیا همین طور است؟

مرد گفت: آری. خداوند به خانواده و خویشاوندان خیر دهد.

پیامبر فرمود: مثل من و این مرد عرب، همانند مردی است که شتر ماده‌اش گریخت. مردم در پی شتر می‌دویدند و همین باعث می‌شد شتر بیشتر بگریزد. صاحب شتر بانگ برآورد: مرا با شترم تنها گذارید. من از شما به او مهربان‌تر و آگاه‌ترم. پس به سوی شتر رفت. مقداری رویدنی از زمین

کند و از شتر خواست بیاید و بخورد. شتر آمد و زانو زد. مرد زین بر او نهاد و سوار شد. اگر من شما را رها کرده بودم، به خاطر حرفی که این مرد زده بود، او را می‌کشتید و او نیز [به خاطر توهین به من] پیامبر [به دوزخ می‌رفت]....

تا چراغ روشن نمی‌کردند، در جای تاریک نمی‌نشست.^{۳۴} هرگاه مطلبی را فراموش می‌کرد، کف دستش را بر پیشانی‌اش می‌گذاشت و می‌فرمود:

خداوندگارا! ستایش از آن توست. ای یادآورنده چیزها و پدیدآورنده آن‌ها، به یادم بیاور آنچه را که فراموش کردم.^{۳۵}

اگر شیء مورد علاقه‌اش را می‌دید، می‌فرمود: سپاس پروردگاری راست که با نعمت‌هایش خوبی‌ها کامل می‌شوند.^{۳۶} و اگر با کاری ناخوشایند روبه‌رو می‌شد، می‌گفت: ستایش در همه حال از آن خداوند است.^{۳۷}

چون [به چیزی] رو می‌کرد، با تمام تن رو می‌کرد و چون [به چیزی] پشت می‌کرد، با تمام تن پشت می‌کرد.^{۳۸}

با ثروتمند و بینوا [به هیچ تبعیضی] دست می‌داد.^{۳۹} چیزهایی را که برای خانه‌اش می‌خرید، خود به خانه حمل می‌کرد.^{۴۰} [برای انجام کارهای شخصی‌اش] پس از طلوع آفتاب از خانه خارج می‌شد.^{۴۱}

با خود خلوت کردن را دوست می‌داشت.^{۴۲} کسی که او را می‌دید می‌گفت: نه پیش از آن و نه بعد از آن، کسی همانند او را ندیدم.^{۴۳}

هنگامی که از عایشه پرسیدند: منش پیامبر ﷺ چگونه بود؟ پاسخ داد: منش او، قرآن بود.

قرآن اقیانوسی است بی‌کرانه و صفات نیک رسول خدا نیز بیرون از شمارش است. قرآنی آمیخته‌ای است از آیه‌های «متشابه» که جز خداوند و بندگان ویژه او معنای آن را در نمی‌یابند، و «محکم» که بر همه اندیشمندان آشکار است؛ رفتار رسول خدا نیز آمیخته‌ای است از منش‌هایی «متشابه» که اسرار آن بر همگان آشکار نیست، و «محکم» که انگیزه‌های خدایی، اجتماعی و عقلانی آن روشن است.^{۴۴}

نه تندخو بود، نه به درشتی سخن می‌گفت و نه زبان به دشنام می‌گشود. سه خصلت را از خویش دور ساخته بود: بگو مگو، پُرحرفی و سخن گفتن دربارهٔ مطالب بیهوده. با این که گرامی‌ترین آفریدهٔ آفریدگار در کرهٔ خاکی بود، خویشان را در حقوق اجتماعی با پست‌ترین افراد برابر می‌دانست.

ایستاده بود و شتران صدقه از آن‌جا می‌گذشتند. حضرت اندکی از پشم یکی از شترها برگرفت و خطاب به یارانش فرمود: من حتی به همین مقدار از پشم این شتر، از دیگر مسلمانان برتر نیستم. کسی که برای اولین بار او را می‌دید، از هیبتش در شگفت می‌شد و چون با حضرت نشست و برخاست می‌کرد، از علاقه‌مندان و دوستانش می‌شد. روزی هنگام طواف خانهٔ خدا، بند کفش حضرت پاره شد. یکی از همراهان، بند کفش خویش را باز کرد و خواست به ایشان بدهد. آن مهربان فرمود: این کار، خود را بر دیگران ترجیح دادن است؛ من این صفت را دوست نمی‌دارم.

سخن گفتن

چنان شمرده سخن می‌گفت که شنونده می‌توانست واژگانش را بشمارد.^{۴۵}

از فشرده‌گوترین انسان‌ها بود؛ اما در عین ایجاز، تمامی آنچه را که می‌خواست بگوید بیان می‌کرد. نه زیاده‌گویی داشت و نه ناقص‌گویی. جمله‌هایش پی‌درپی بود و میان آن‌ها لحظه‌ای خاموش می‌ماند تا شنونده سخنانش را دریابد و به خاطر بسپارد.^{۴۶}

شیرین‌سخن‌ترین و شیواگوترین مردمان بود و می‌فرمود: من فصیح‌ترین عربم؛ و بهشتیان، به زبان محمد ﷺ و آله سخن می‌گویند.

می‌فرمود: من زبان آورترین فرد عربم.^{۴۷}

جز به ضرورت سخن نمی‌گفت و می‌فرمود: از نشانه‌های دانایی آدمی این است که در مسائل بیهوده اندک سخن گوید.^{۴۸}

پُرگویان را سرزنش می‌کرد و می‌فرمود: منفورترین شما در نزد من، پُرگویان‌اند؛ آنانی که [با سخنان خود] وانمود می‌کنند باهوش‌اند و آن‌هایی که بی‌پروا لب به سخن می‌گشایند.^{۴۹}

بریدن سخن دیگران را کاری ناپسند می‌شمرد و می‌فرمود: کسی که سخن برادر مسلمانش را قطع کند، همانند کسی است که به صورت او چنگ زده است.^{۵۰}

مردمان را از بدگویی باز می‌داشت و می‌فرمود:

کسی که در نزدش غیبت دوست دین‌باورش را بکند و بتواند دوست خود را [با زبانش] یاری کند و نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار می‌کند.^{۵۱}

اگر می‌خواست هنگام صحبت قَسَمی بخورد، می‌فرمود: سوگند به کسی که جان ابوالقاسم در دست اوست.^{۵۲}

اگر می‌خواست فرماندهی را به جایی بفرستد، به او می‌گفت:

سخنانت را کوتاه کن؛ برخی از سخنان [در تأثیرگذاری، به‌سان] جادویند.^{۵۳}

هنگامی که نشسته بود و حرف می‌زد، بسیار به آسمان می‌نگریست.^{۵۴}

شیوه‌اش آن بود که فال بد نمی‌زد؛ [اما] به فال نیک می‌گرفت.^{۵۵}

نه بسیار کم سخن بود و نه پُرگو.^{۵۶}

هنگام حرف زدن، دهان را کاملاً باز نمی‌کرد.^{۵۷}

زمانی که سخن می‌گفت، شنندگان سرشان را پایین می‌انداختند و چنان آرام بودند که گویا پرنده‌ای بر سرشان نشسته است.^{۵۸} چون خاموش می‌شد، آنان حرف می‌زدند.^{۵۹}

به هر زبانی سخن می‌گفت.

برای دور ساختن افراد از مطلق‌انگاری و مطلق‌گویی‌های بی‌جا، به آن‌ها سفارش می‌کرد:

نشانهٔ اوج ایمان آدمی آن است که برای تمامی سخنانش استثنایی بیاورد.^{۶۰}

به پُرگویان هشدار می‌داد:

هر که گفتارش بسیار باشد، اشتباهاتش بسیار شود؛ و کسی که اشتباهاتش زیاد باشد، گناهانش بسیار شود؛ و هر که گناهانش بسیار باشد، دوزخ برای او شایسته‌تر است.^{۶۱}

امانت در گفتار را مهم برمی‌شمرد و می‌فرمود:

یزدان کسی را یاری کند که چون چیزی از ما بشنود، همان گونه [برای دیگران] نقل کند.^{۶۲}

هنگام حرف زدن، حرکات دست را به کمک می‌گرفت.

دوست نداشت دوستانش با صدای بلند حرف بزنند.

هیچ‌گاه با نهایت مرتبه عقل و فهم خویش با کسی سخن نگفت و می‌فرمود: ما پیامبران، مأموریم که با مردم به اندازه عقل و فهم آنان سخن بگوییم.

حضرت همواره مراقب زبان خویش بود و با سخنانش نیز نقش بسیار مهم سازنده یا ویرانگر زبان را به مردم یادآوری می‌کرد:

زبان چنان عذابی می‌بیند که هیچ یک از اعضای بدن چنان رنجی نمی‌بینند. زبان می‌گوید: خداوندگارا! مرا چنان شکنجه‌ای دادی که هیچ عضوی را چنان رنجی ندادی [چرا]؟

آفریدگار پاسخ می‌دهد: از تو سخنی برآمد که به خاور و باختر رسید و در نتیجه آن خون بی‌گناهان ریخت، مال‌هایی به ناحق گرفته شد و حرمت‌هایی هتک شد. پس سوگند به ارجمندی خودم، تو را چنان عذاب خواهم کرد که هیچ عضوی از اعضا را چنین عذابی نکرده باشم.^{۶۳}

ایمان هیچ بنده‌ای راست و پابرجا نخواهد شد، مگر این که دلش راست [و بی‌نیرنگ] شود؛ و دلی به راه راست نخواهد رفت، جز آن که زبان راست [گو] شود.

یکی از لغزش‌های زبان، «ستیزه‌جویی گفتاری» است. اثبات کردن نکته‌ای که سود این جهان یا آن جهان ندارد و ادامه این کشمکش، به

کدورت‌ها و گسستن زنجیره دوستی‌ها می‌انجامد. پس باید ریشه این درخت بی‌میوه را خشکاند:

من ضامن خانه‌ای در بالای بهشت، خانه‌ای در میانه بهشت، و خانه‌ای در ورودی بهشت برای کسی هستم که ستیزه‌جویی گفتاری را رها کند؛ گرچه برحق باشد.^{۶۴}

بنده به اوج ایمان نمی‌رسد، جز آن که زبان خویش را نگه دارد.^{۶۵} هر کس که از زبانش بترسند، از دوزخیان است.^{۶۶}

سخنرانی

هر جا که دل‌های مردم را برای شنیدن مهیا می‌دید، به سخنرانی می‌پرداخت؛ چه بر منبر، چه روی زمین و چه بر شتر. گاه ایستاده سخنرانی می‌کرد.^{۶۷} اگر بر فراز منبر می‌رفت، رویش را به طرف مردم می‌کرد و بر آنان درود می‌فرستاد.^{۶۸}

پایان خطابه‌اش استغفار بود.^{۶۹}

محور سخنانش درود بر خداوند و ستایش او به خاطر نعمت‌هایش، توصیف کمال و ستودن او، آموختن بنیان‌های اسلام، یادآوری بهشت و دوزخ و سرای واپسین، فرمان به پارسایی و تبیین موارد خشم و خرسندی آفریدگار بود.^{۷۰}

منبرش سه پله داشت. سخنرانی معمولاً کوتاه و گاه به دلایلی از جمله رخدادی غیرمنتظره طولانی می‌شد. در اعیاد، برای خانم‌ها خطابه‌ای جدا ایراد می‌فرمود و آنان را به بخشش تشویق می‌کرد. همواره موعظه‌هایش در روزهای جمعه کوتاه بود.^{۷۱}

حکیم، پسر حزام، می‌گوید: روز جمعه‌ای با پیامبر بودم. ایستاد و بر چوب یا کمائی تکیه کرد. پس سپاس خداوند گفت؛ با واژگانی سبک، پاکیزه، خجسته.

شوخی

حسین، پسر زید، می‌گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: پدر و مادرم فدایت باد! آیا پیامبر شوخی هم می‌کرد؟

فرمود: ... از مهربانی او به پیروانش آن بود که با آنان شوخی می‌کرد تا بزرگی‌اش چنان برای آن‌ها جلوه نکند که بدو ننگرند.^{۷۲}

امام صادق علیه السلام نیز هدف شوخی حضرت را «شادن کردن مخاطب»^{۷۳} بیان می‌کند، نه ریشخند و تحقیر کردن دیگران برای زبان‌آوری و گرم کردن مجلس.

عبدالله، پسر حارث می‌گوید: کسی را شوخ‌تر از رسول خدا ندیدم.^{۷۴} عایشه می‌گوید: حضرت بسیار شوخی می‌کرد و می‌فرمود: آفریدگار درباره شوخی راستگو بازخواست نمی‌کند.^{۷۵}

* نمونه‌ها

۱. نبای خالد قسری، زنی [بیگانه] را بوسید. زن به پیامبر شکوه بُرد. رسول به دنبال مرد فرستاد. او آمد و اعتراف کرد و گفت: اگر زن می‌خواهد قصاص کند، قصاص کند! پیامبر و یارانش لبخند زدند. حضرت پرسید: دیگر این کار را تکرار نمی‌کنی؟ مرد پاسخ داد: سوگند به خداوند، نه ای رسول خدا. رسول از مجازات [سبک] وی چشم پوشید.^{۷۶}

۲. حضرت از ابوهریره خواست تا با عرب‌ها شوخی نکند. روزی ابوهریره کفش حضرت را ربود و آن را نزد خرمافروش گرو گذاشت و خرما گرفت. مشغول خوردن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله سر رسید و از او پرسید: ای اباهریه! چه می‌خوری؟ پاسخ داد: کفش پیامبر را!^{۷۷}

۳. مردی نزد پیامبر آمد و گفت: نابود شدم! در ماه رمضان با همسرم آمیزش کردم. حضرت فرمود: بنده‌ای آزاد کن.

- ندارم.

- پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر.

- [به خاطر ضعف بدنم] نمی‌توانم.

- پس شصت بیت‌نوا را سیر کن.

- [هزینه‌اش را] ندارم.

پیامبر ظرفی از خرما آورد و فرمود:

فقیری پیدا کن و این را به او صدقه بده.

- چه کسی تهدیدست‌تر از من است؟! به خدا قسم اگر تمام شهر را بگردی فقیرتر از خانواده ما پیدا نمی‌کنی.

حضرت خندید و فرمود: پس در این صورت خودتان بخورید!^{۷۸} می‌فرمود: مؤمن، خوشرو و بذله‌گوست؛ و منافق، تُرشرو و خشمگین.

قانون مداری

زنی از قبیله مخزوم دزدی کرد. قریشیان به خاطر موقعیت بلند اجتماعی آن زن بیمناک شدند و می‌خواستند پیامبر از مجازات او چشم‌پوشد. جز اسامه پسر زید، محبوب پیامبر، کسی جرئت نداشت این خواهش بی‌جا را با پیامبر بگوید. اسامه خواسته قریشیان درباره عفو آن زن را مطرح کرد. حضرت فرمود:

آیا در حدی از حدود خداوند پادرمیانی می‌کنی؟

سپس برخاست و خطبه‌ای خواند. در آن سخنرانی فرمود:

آنانی که پیش از شما نابود شدند، مردمانی بودند که مهترشان دست به سرقت می‌زد، رهایش می‌کردند؛ و اگر فرودستان سارق بود، حد را در حقش اجرا می‌کردند. سوگند به خداوند، اگر فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، نیز دست به سرقت بزند، محمد دستش را قطع خواهد کرد.

و دست زن مخزومی بریده شد.^{۷۹}

کسی که وساطت او مانع از اجرای حدی شود، در معرض خشم یزدان است تا از [این] کار خویش دست کشد.^{۸۰}

گشاده‌دستی

گشاده‌دست‌ترین مردمان بود؛^{۸۱} به ویژه در ماه مبارک که به تعبیر امام علی علیه السلام «چون نسیمی جاری بود که چیزی در کف او نمی‌ماند».^{۸۲}

هر چیزی برای جلب افراد به اسلام از او خواسته می‌شد، می‌داد.

هفتاد هزار درهم برایش آوردند. آن را بر حصیر نهاد. سپس به تقسیمش پرداخت و همه را میان نیازمندان تقسیم کرد.

مردی نزدش آمد و چیزی خواست. فرمود: «چیزی ندارم؛ اما به حساب من هر چه نیاز داری بخر، پول دستان آمد به جای تو می‌پردازیم.» عمر گفت: ای رسول خدا، خداوند مجبورت نکرده چیزی را که نداریم [بر عهده گیری].

پیامبر از سخن عمر خوشش نیامد. مرد نیازمند هم گفت: «بپرداز و نترس ...».

پیامبر خندید. شادمانی از چهره‌اش معلوم بود.^{۸۳}

هنگامی که از نبرد حنین برگشت، عرب‌های بیابان‌نشین آمدند و آن قدر از وی درخواست کردند که ناگزیر شد به درختی پناه ببرد. عرب‌ها ردایش را ربودند. حضرت ایستاد و فرمود: ردایم را بدهید. اگر به تعداد این درخت‌های خاردار [بیابانی] حیوانات اهلی داشتم، آن‌ها را میان شما تقسیم می‌کردم. شما مرا تنگ‌چشم، دروغگو و ترسو نخواهید یافت.^{۸۴}

می‌فرمود: اگر به اندازه کوه أخذ طلا می‌داشتم، آنچه مرا شاد می‌کرد این بود که سه شبانه‌روز بر من نگذرد جز آن که چیزی از آن کوه طلا نزدم نماند مگر اندکی که آن را برای [پیشرفت] دین نگه دارم.^{۸۵}

زنی لباسی از پشم سیاه برایش آورد و از وی خواست که آن را بپوشد. حضرت آن را گرفت و پوشید و بدان نیز نیازمند بود. مردی از اصحاب آن را دید و گفت: ای فرستاده خدا! چقدر زیباست. آن را به من می‌پوشانی؟! فرمود: بله. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا رفت، دیگر یاران مرد را نکوهش کردند و گفتند: تو [از سویی] می‌دانستی که پیامبر بدان هدیه نیاز دارد و [از سویی دیگر هم می‌دانستی که] هر چیزی از وی بخواهند، می‌دهد.^{۸۶} [پس چرا چنین خواهشی از وی کردی؟]

محبوب‌ترین غذا برایش طعمی بود که دست‌های بسیاری به سمت آن دراز شوند.^{۸۷}

می‌فرمود: گشاده‌دست، به خداوند، مردم و بهشت نزدیک است؛ و تنگ‌چشم، از پروردگار و مردم و بهشت دور و به دوزخ نزدیک است.^{۸۸}

از تنگ‌چشمی دوری کنید که پیشینیان شما را نابود کرد. آن‌ها را به ستم و گسستن پیوند خویشاوندی واداشت.^{۸۹}

بهشت را خانه سخاوتمندان می‌نامید.^{۹۰}

سخاوتمند نادان، نزد خداوند از دانشمند تنگ‌چشم محبوب‌تر است!^{۹۱} می‌فرمود: هر کس بمیرد و بدهکاری از خود برجای گذارد، و یا خانواده‌ای از وی برجا ماند، بر عهده من است که بدهکاری‌اش را بدهم و خانواده‌اش را سرپرستی کنم. اگر مالی از خود برجای گذاشت، از آن وارثان اوست.

امام صادق علیه السلام می‌فرمود: بسیاری از یهودیان پس از شنیدن این سخن مسلمان شدند؛ زیرا خویش و اموال خویش را در امنیت، و آینده خانواده خود را تضمین شده می‌یافتند.

گشاده رویی

گشاده‌روی را از عوامل تثبیت و تحکیم دوستی میان انسان‌ها می‌دانست و می‌فرمود:

همانا آفریدگار از کسی که با دوستانش با چهره‌ای اخم‌آلوده روبه‌رو شود نفرت دارد.^{۹۲}

مردی نزدش آمد و از او پندی خواست. در یکی از اندرزهایش به او فرمود: با دوست با سیمایی گشاده روبه‌رو شو.^{۹۳} می‌فرمود: گشاده‌روی، کینه را می‌برد.^{۹۴}

مجلس

هرگاه با مردم می‌نشست، در موضوع صحبت‌شان مشارکت می‌کرد. اگر درباره جهان واپسین یا این جهان سخن می‌گفتند، با آنان همسخن می‌شد. اگر درباره غذا یا نوشیدنی حرف می‌زدند، با فروتنی و صمیمیت در صحبت‌شان شرکت می‌کرد.^{۹۵}

گاه در حضورش شعر می‌خواندند و چیزهایی از دوران جاهلیت نقل

می‌کردند و می‌خندیدند، و او هم لبخند می‌زد. اگر سخن حرامی نمی‌گفتند یا عمل حرامی انجام نمی‌دادند، مانع آنان نمی‌شد.^{۹۶} همنشینانش در حضور او بگو مگو نمی‌کردند.

تنها در مسجد نشسته بود. مردی وارد مسجد شد. حضرت به خاطر او خود را جابه‌جا کرد و فرمود: حقّ مسلمان بر مسلمان آن است که چون خواست بنشیند، دوستش برایش جا باز کند.^{۹۷} [اگر چه جا وسیع باشد؛ زیرا این کار نشان دهنده احترام و محبت او به دوست خویش است].

از همه می‌خواست به تشریفاتی که دیگران را به رنج می‌افکند و سودی واقعی برای آن‌ها ندارد دست بزدارند:

ای ابادرا! کسی که دوست داشته باشد دیگران برایش ایستاده صف بکشند، جای خویش را در دوزخ مهیا کرده است.^{۹۸}

با گفتار و رفتارش، احترام به کسانی را که آئینه ارزش‌ها هستند ترویج می‌کرد:

ای مردم، اهل بیت مرا اکنون و پس از مرگ بزرگ شمارید. آنان را محترم دارید و بر دیگران برتری دهید. روا نیست کسی برای دیگری از جایش برخیزد جز برای خاندان من.^{۹۹}

می‌فرمود: سخنانی که در مجالس رد و بدل می‌شود امانت است، مگر سه مجلس:

۱. مجلسی که در آن تصمیم به ریختن [ناحق] خون کسی گرفته شود؛
۲. محفلی که در آن تصمیم به تجاوز گرفته شود؛
۳. نشستی که در آن تصمیم به حلال شمردن [و تصرف عدوانی] مال دیگری گرفته شود.^{۱۰۰}

از هر چه که آسمان آبی دوستی را تیره کند پرهیز می‌داد و می‌فرمود: اگر سه نفر هستید، دو نفرتان با هم پیچ نکنید. این کار شما، فرد سوم را غمگین می‌کند.^{۱۰۱}

با رفتارش به دیگران می‌آموخت در مجلس در پی جای خاصی نباشند. از همین روی، وقتی وارد مجلسی می‌شد، پایین‌ترین جا می‌نشست.^{۱۰۲}

گاهی به نکته‌های ظریف اشاره می‌کرد و می‌فرمود: سزاوار است که در تابستان میان دو کس که باهم می‌نشینند نیم متر فاصله باشد تا برای همدیگر زحمت نباشند.^{۱۰۳}

برای سرکوبی ازدهای خودخواهی می‌فرمود: کسی برای دیگری از جایش برنخیزد، اما برای همدیگر جاباز کنید، [تا] آفریدگار به شما وسعت دهد.^{۱۰۴}

به ملاقات‌کننده خود احترام می‌گذاشت. بسیار پیش می‌آمد که ردایش را حتی برای بیگانه‌ای می‌گستراند و او را بر آن می‌نشانید.

زیراندازش را به کسی که وارد می‌شد می‌داد تا روی آن بنشیند. اگر او نمی‌پذیرفت، آن قدر اصرار می‌کرد تا بپذیرد.

هر کسی که در مجلس او می‌نشست، گمان می‌کرد خود گرمی‌ترین فرد نزد رسول خداست.

جریر، پس عبدالله بجلی، به مجلس ایشان آمد. انجمن جای سوزن انداختن نبود. پس دم در نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله ردایش را پیچید و برایش افکند و بدو فرمود: روی آن بنشین. جریر آن را گرفت و بر چهره‌اش نهاد. ردا را می‌پوسید و می‌گریست. سپس آن را به حضرت پس داد و گفت: روی لباس نمی‌نشینم. خدایت گرامی بدارد که مرا گرمی داشتی.

انس می‌گوید: کسی محبوب‌تر از پیامبر نبود؛ [با این همه] افراد جلوی پایش بر نمی‌خاستند؛ زیرا می‌دانستند این کار را خوش نمی‌دارد.^{۱۰۵}

روزی تنها در مسجد نشسته بود. مردی وارد شد. حضرت خود را برای او جابجا کرد. مرد گفت: جا که بسیار است ای فرستاده خدا! فرمود: حق مسلمان بر مسلمان آن است که وقتی دید می‌خواهد بنشیند، خود را برایش جا به جا کند.^{۱۰۶}

می‌فرمود: هرگاه یکی از شما وارد مجلسی شد، کنار آخرین نفری که نشسته است بنشیند.^{۱۰۷}

ابوهریره و ابوذر نقل می‌کنند:

روش حضرت آن بود که در میان یارانش می‌نشست. وقتی غریبی

می‌آمد، نمی‌دانست کدام پیامبر است تا [مطلبش را] از وی بپرسد. از رسول خدا خواستیم جایی بنشیند که هرگاه غریب می‌آید او را باز شناسد. پس برایش سکوئی از گِل ساختیم. بر آن می‌نشست و ما در دو طرف او می‌نشستیم.^{۱۰۸}

مردم را از این که جای خاصی در مجالس داشته باشند، باز می‌داشت. وقتی از مجلسی برمی‌خاست، بیست بار با صدای بلند استغفار می‌کرد.^{۱۰۹}

در مجلس صداهای بلند نمی‌شد و از کسی بدگویی نمی‌شد.^{۱۱۰}

اصحاب در حضورش حرف همدیگر را قطع نمی‌کردند.^{۱۱۱} خوش مجلس بود.^{۱۱۲}

اگر در حضورش کسی را ملامت می‌کردند، می‌فرمود: واگذاریدش. می‌فرمود: اگر یکی از شما از جایش برخیزد و از مجلس بیرون رود، هنگامی که باز گردد از دیگران سزاوارتر است که در جای قبلی خود بنشیند.^{۱۱۳}

در مجلس او کسی را بسیار نمی‌ستودند.

به افراد سفارش می‌کرد: هنگامی که [در مجلسی] دو تن آهسته سخن می‌گویند، وارد [سخنان] آنان نشوند.^{۱۱۴} [یا کنارشان ننشینند].

در ملاقات‌های عمومی، اهل فضل را بر دیگران مقدم می‌داشت. هر کس را به مقدار فضیلتش در دین احترام می‌گذاشت.

آن بزرگوار سرگرم اصلاح امور آنان می‌شد و به اصلاح نواقص و رفع نیازهایشان می‌پرداخت و از امور جامعه از آنها می‌پرسید و مطالب لازم را با ایشان در میان می‌نهاد و به آنان می‌فرمود: «کسانی که در این جمع حاضرند، باید این سخنان را به دیگران برسانند. پیامبر از آنها می‌خواست که اگر کسی حاجتی دارد و امکان دستیابی به او برایش نیست، نیازش را به آن حضرت برساند... و مجلس ایشان این گونه سپری می‌گشت و به جز این امور، به کسی مجال سخن یا کاری داده نمی‌شد.»^{۱۱۵}

مشورت پذیری

با این که خود پیامبر بود و کامل‌ترین خردمند؛ مشورت‌پذیری‌اش درسی بود برای همه خردمندان. ابوهیره می‌گوید: کسی را ندیدم که بیشتر از پیامبر با دوستانش مشورت کند.^{۱۱۶}

می‌فرمود: هیچ پشتیبانی نیکوتر از مشورت نیست.^{۱۱۷} نه کسی از مشورت بدبخت شده و نه خود رأی خوشبخت.^{۱۱۸}

هدیه

هرگاه در جمع به او هدیه می‌دادند، به اطرافیانش می‌فرمود: شما در این هدیه سهم دارید.^{۱۱۹}

هدیه را می‌پذیرفت گرچه جرعه‌ای شیر بود؛ و آن را جبران می‌کرد.^{۱۲۰} فرمان داده بود: به یکدیگر هدیه دهید تا محبتان به همدیگر افزون شود.^{۱۲۱}

از یارانش می‌خواست هدیه را رد نکنند^{۱۲۲} و آن را کوچک نشمارند، گرچه پاچه بزی باشد.^{۱۲۳}

نه تنها فرمان به هدیه دادن متقابل می‌داد، بلکه می‌فرمود: به کسی که به تو هدیه نمی‌دهد نیز هدیه بده.^{۱۲۴}

می‌فرمود: هدیه کینه‌ها را می‌برد و دوستی را تجدید و تثبیت می‌کند.^{۱۲۵} در هدیه دادن، میان فرزندان خویش مساوات را رعایت کنید؛ من اگر می‌خواستم کسی را [در هدیه دادن] برتری دهم، زنان را برتری می‌دادم.^{۱۲۶} هدیه را فراتر از هدایای مادی مطرح می‌کرد و می‌فرمود: چه نیکو هدیه‌ای است سخنی از سخنان دانش راستین.^{۱۲۷}

همزیستی

* اسیران

در نبرد بنو قریظه، پس از پیروزی مسلمانان، پیامبر اسیران را در خانه

اسامه پسر زید جای داد و دستور فرمود کیسه‌های خرما را برای تغذیه آنها بیاورند. به یارانش فرمود:

با اسیران به نیکی رفتار کنید و آبشان دهید... هم گرمای خورشید و هم گرمای سلاح را بر آنان روا مدارید.

ابوذر می‌گوید: [در نبرد] مردی را اسیر گرفتم [به خاطر کاری که انجام داده بود] به مادرش دشنام دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ابادر! او را به مادرش نکوهش می‌کنی؟ تو کسی هستی که [هنوز] جاهلیت در توست. برادرانتان [= اسیران] غلامان و کنیزان شماست که آفریدگار [اینک] زیردست شما قرار داده است. پس کسی که برادرش زیر دست اوست، باید آنچه خود می‌خورد به او بخوراند؛ و آنچه خود می‌پوشد به او بپوشاند؛ بیش از توانشان آنان را به کار نگیرید؛ و اگر چنین کردید، یاریشان کنید.^{۱۲۸}

سهیل بن عمرو، از بزرگ‌ترین سخنرانان قریش و دشمن اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ فردی زبان‌آور و دشنام‌گو. او در جنگ بدر اسیر شد. عمر، پسر خطاب، به حضرت گفت: اجازه بده چهار دندان پیشین او - دو دندان پایین و دو دندان بالا - را بکنم تا هرگز نتواند سخنرانی کند! حضرت فرمود: او را شکنجه نمی‌کنم؛ زیرا خداوند نیز مرا [چنین] شکنجه خواهد کرد، گرچه پیامبر باشم.^{۱۲۹}

* اقلیت‌های مذهبی

نخستین امام، پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه توصیف می‌کند: هرگز ستمی بر مسلمان و کافری روا نداشت؛ بلکه خود مورد ستم واقع شد، اما [ستمگران را] بخشید.^{۱۳۰}

مهرورزی او به تمامی انسان‌ها چه مسلمان و چه کافر گاه باعث می‌شد تا آنها از مهربانی او سوء استفاده کنند.

روزی یهودی‌ای که از پیامبر طلبکار بود، طلبش را درخواست کرد. پیامبر فرمود: ای یهودی! ندارم تا به تو بدهم.

یهودی گفت: تا طلبم را ندهی رهایت نمی‌کنم.

پیامبر فرمود: در این صورت من با تو [همین چا] می‌نشینم. پس همان جا نشست، چندان که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز فردا را همان جا خواند. اصحاب می‌آمدند و یهودی را تهدید می‌کردند. پیامبر به آنان نگریست و فرمود: به او چکار دارید؟ گفتند: ای رسول خدا! او تو را زندانی کرده است.

فرمود: خداوند والا مرا نفرستاده تا بر غیرمسلمان پیمان بسته یا جز آن، ستم روا دارم.

چون آفتاب بالا آمد، یهودی گفت: [می‌خواستم شما را بیازمایم] گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. من نیمی از ثروت خویش را در راه خدا می‌دهم. یهودی، ثروتمند بود.^{۱۳۱}

روابطش با اقلیت‌های دینی چنان نیکو بود که چشم از جهان فرو بست، در حالی که زهرش - به خاطر قرض گرفتن بیست صاع غذا برای خانواده‌اش - در گروه یک یهودی بود.^{۱۳۲}

روزی پیامبر با عایشه نشسته بود. یهودی‌ای وارد شد و گفت: سام علیکم*. حضرت پاسخ داد: «علیکم». یهودی دیگری وارد شد و همان را گفت و پیامبر همان پاسخ را داد. یهودی دیگری وارد شد و همان را گفت و همان جواب را شنید.

عایشه خشمگین شد و گفت: بر شما باد مرگ و خشم و نفرین، ای یهودیان! ای برادران بوزینگان!

حضرت فرمود: ای عایشه! اگر دشنام به شکلی درمی‌آمد، چهره‌ای زشت داشت. نرمی و ملاطفت با هر چیز همراه شود، بر مقامش می‌افزاید و از هر چیز جدا شود، آن را زشت می‌کند.

عایشه گفت: ای رسول خدا! مگر نشنیدی که گفتند: سام علیکم؟

بلی. تو هم نشنیدی چه پاسخ دادم؟ گفتم: علیکم....

* یعنی: مرگ بر شما.

می‌فرمود: اگر کسی به کافری که با دولت اسلامی پیمان بسته است ستم ورزد، یا از پرداخت حقتش بکاهد یا بیش از توانش از وی کار کند، یا چیزی از او بگیرد که خرسند نباشد، من در روز رستاخیز با دلیل بر وی پیروز خواهم شد.^{۱۳۳}

کسی که غیرمسلمانی را که با دولت اسلامی پیمان بسته، بیازارد، من دشمن اویم؛ و کسی را که من دشمنش باشم، در رستاخیز بر وی پیروز خواهم شد.

از نفرین ستم‌دیده پرهیزید، گرچه کافر باشد؛ زیرا در برابر [رسیدن این نفرین به خداوند] مانعی نیست.^{۱۳۴}

به همهٔ مسلمانان تا پایان تاریخ هشدار داد:

کسی که فردی از اقلیت‌های دینی را که با دولت اسلامی پیمان بسته است بکشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.^{۱۳۵}

همسایه‌ای یهودی داشت که بیمار شد. پیامبر ﷺ خود به عیادتش رفت.^{۱۳۶}

روزی یهودیان به دیدارش شتافتند و از دخترش فاطمه علیها السلام برای شرکت در عروسی خود دعوت کردند و گفتند: ما حق همسایگی داریم؛ پس، از تو درخواست می‌کنیم دخترت فاطمه را به خانه ما بفروستی تا عروسی ما با آمدن ایشان رونق گیرد [یا برشکوه آن افزوده شود]. یهودیان بر این درخواست پای فشردند. پیامبر نیز با خواست آن‌ها موافقت کرد، و دخترش را به عروسی‌شان فرستاد.^{۱۳۷}

زید پسر سَعْنَه، یکی از دانشمندان یهود مدینه، روزی برای گرفتن طلبی که از حضرت داشت آمد. عبای حضرت را گرفت و با تندی به او گفت: شما فرزندان عیدالمطلب، همواره در پرداخت وام خود تأخیر می‌کنید. عمر بر او بانگ زد. پیامبر لبخندی زد و فرمود: ای عمر! من و او به چیز دیگری نیازمندیم. به من بگو خوش حساب باش، و به او بگو با مهربانی طلبش را بخواهد.

سپس فرمود: هنوز سه روز از مهلتی که بین ما بوده باقی است.

بعد به عمر فرمود تا طلب وی را بدهد و چون او را ترسانده، اندکی هم افزون بر طلب بپردازد. همین رفتار باعث شد این دانشمند یهودی مسلمان شود.^{۱۳۸}

یکی از بزرگان قبیلهٔ کِنِذَه می‌گوید: نزد علی علیه السلام بودیم. اُسُفُّ نَجْران نزد حضرت آمد. امام خود را جا به جا کرد و جایی برای نشستن وی آماده ساخت. یکی از حاضران گفت: آیا برای مردی مسیحی چنین می‌کنی؟ امام فرمود: در زمان رسول خدا ﷺ و آله و ائمه وقتی که آنان خدمت حضرت می‌رسیدند، او با آن‌ها چنین رفتار می‌کرد.^{۱۳۹}

* بانوان

احترام به آنان

به بانوان سلام می‌کرد و آن‌ها پاسخش را می‌دادند.^{۱۴۰}

هیچ زنی را نفرین نکرد.^{۱۴۱}

برای احترام، بانوان فرزندان و بی‌فرزند را به کنیه* می‌نامید.

برای احترام به احساسات مثبت زنان، به مردان می‌فرمود:

کسی که میان مادر و فرزندانش جدایی افکند، پروردگار در بهشت میان او و محبوبانش جدایی می‌افکند.^{۱۴۲}

کسی جز بزرگوار، زنان را گرامی نمی‌دارد؛ و کسی جز فرومایه به آنان توهین نمی‌کند.^{۱۴۳}

حضور در صحنه‌های اجتماع

زُبَیْع، دختر معوذ انصاری، می‌گوید:

در کنار پیامبر می‌جنگیدیم. مردمان را سیراب می‌کردیم و زخمی‌ها را مداوا. کشتگان را به شهر برمی‌گردانیدیم.

اُمّ عطیه می‌گوید:

هفت جنگ در کنار پیامبر بودم. پشت سر مسلمانان حرکت می‌کردم. برایشان غذا می‌پختم. مجروحان را مداوا و از بیماران مراقبت می‌کردم.

* کنیه، نامیدن پسران و مردان به «ابو...» و دختران به «ام...» است که در فرهنگ عربی نشانهٔ احترام نهادن به آن‌ها است.

انس می‌گوید: بانوان آب می‌آوردند و مجروحان را مداوا می‌کردند.

انس می‌گوید: در نبرد حنین، اُمّ سلیم خنجر با خویش حمل می‌کرد. حضرت با دیدن او و خنجرش پرسید: [قضیه] این خنجر چیست ای ام سلیم؟

گفت: این خنجر را برداشته‌ام تا اگر مشرکی خواست به من نزدیک شود، شکمش را سِفِره کنم!

پیامبر خنده‌اش گرفت. ۱۴۴

بیعت بانوان با رسول خدا در روز عید فطر* و همچنین بیعتشان در روز فتح مکه، نشان حضور آنان در عرصه‌های گوناگون است.

رشد علمی

روزی بانویی نزدش آمد و گفت:

ای فرستاده خدا! مردان از سخنان بهره‌مند می‌شوند. برای ما روزی معین کن که نزدت بیاییم تا آنچه را از خدایت آموخته‌ای، به ما بیاموزانی.

حضرت فرمود: در فلان روز و فلان جا گرد هم آید. پس [در روز موعود] گرد آمدند و رسول خدا از مطالب و حیانی به آنان آموخت. ۱۴۵

احترام به احساسات سالم

مردی از خاندان پیامبر چشم از جهان فرو بست. بانوان گرد آمدند و [بی‌فریاد] می‌گریستند. عمر برخاست تا مانع گریه آنان شود و آن را بپراکند. پیامبر فرمود:

آنها را رها کن عمر! چشم می‌گیرد و دل دردمند می‌شود و پیوند [خویشاوندی] نزدیک است. ۱۴۶

* بردگان

غذا و پوشاکش برتر از غذا و پوشاک بردگانش نبود.

می‌فرمود: هرگاه یکی از شما زنی برده می‌خرد، باید نخستین چیزی که به او می‌خوراند عسل باشد. ۱۴۷

بردگانی از بحرین آورده بودند. آنان را برابرش به صف کشیدند. چشم حضرت به زنی افتاد که می‌گریست. علت را پرسید. زن پاسخ داد: پسری داشتم که در بنی‌عبس آن را فروختند. پرسید: چه کسی او را خریده است؟ زن پاسخ داد: ابواسید انصاری. پیامبر به خشم آمد و فرمود: سوار شوید و او را بیاورید، همان‌گونه که او را فروخته‌اید. ابواسید سوار شد، رفت و پسر را آورد. ۱۴۸

چهار ویژگی است که اگر در کسی باشد، آفریدگار برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد:

۱۴۹. ... مهربانی به برده.

بخشایش پروردگار به سه نفر نمی‌رسد ... کسی که برده‌اش را تازیانه بزند ...

آخرین سخنش پیش از مرگ، سفارش درباره رفتار نیکو با بردگان بود. ۱۵۰ از آن جا که پراکندگی اعضای خانواده اسیران را خوش نمی‌داشت، هنگامی که خانواده‌ای اسیر را نزدش می‌آوردند، همگی را یک جا به خانواده‌ای مسلمان می‌بخشید. ۱۵۱

فرمان داد بردگان را با واژگانی صدا نزنند که باعث ناراحتی آنها می‌شود! می‌فرمود:

کسی از شما نگوید «بنده مذکر یا مؤنث من» و برده نیز [به مولایش] نگوید «خدای من»؛ بلکه مالک بگوید «مرد و زن جوان من» و برده بگوید «سرور من»؛ [همه] شما برده‌اید و خداوند والا رب شماست. ۱۵۲

می‌فرمود: کسی که ستمگرانه برده‌ای را بزند، در رستاخیز قصاص خواهد شد.

از خداوند درباره بردگانتان پروا کنید؛ از آنچه می‌خورید به آنان بخورانید؛ و از آنچه می‌پوشید به آنها بپوشانید؛ کاری بیش از توانشان بر عهده‌شان نگذارید. اگر از آنها خوشتان می‌آید، نگهشان دارید، و اگر آنان را ناخوش می‌دارید، [به جای اذیت و آزار] آنها را بفروشید؛ و بندگان خدا را شکنجه ندهید. ۱۵۳

می‌فرمود: جبرئیل همواره دربارهٔ بردگان به من سفارش می‌کرد که گمان بدم زمانی برای آن‌ها معین خواهد کرد که هرگاه آن زمان فرا برسد، [خود به خود] آزاد خواهند شد. ۱۵۴

به خانواده‌ها می‌فرمود: کنیزان خویش را به خاطر شکستن [ناخودآگاه] ظرف‌هایتان نزنید؛ که ظرف‌ها را نیز مثل مردم آجل‌هایی است. با آن‌ها با ملایمت سخن گوید.

* بیماران

بیماران را به خوردن و آشامیدن مجبور نمی‌کرد و دستور می‌داد چنین نکنند. ۱۵۵

از بیمار در دورترین بخش شهر عیادت می‌کرد، گرچه بیماری‌اش چشم‌درد بود. ۱۵۶

از همهٔ عبادت‌ها بهتر و پُریاداش‌تر آن است که [وقتی به عیادت می‌روی] زودتر از نزد بیمار برخیزی. ۱۵۷

آفریدگار در روز رستاخیز می‌گوید: آدمیزاد! بیمار شدم، مرا عیادت نکردی.

[آدمی] گوید: خدایا، چگونه تو را که پروردگار جهانیانی عیادت کنم؟ یزدان پاسخ می‌دهد: مگر نمی‌دانستی که فلان بنده‌ام بیمار بود و او را عیادت نکردی؟ مگر نمی‌دانستی که اگر او را عیادت می‌کردی، مرا نزد او می‌یافتی؟ ۱۵۸...

از آن که تو را عیادت نمی‌کند، عیادت کن. ۱۵۹

می‌فرمود: هرگاه دین‌باور بیمار شود، آفریدگار فرشته‌ای بر او بگمارد تا در ایام بیماری‌اش تمام کارهای خیری را که در حال سلامتی انجام می‌داد، برایش بنویسد. ۱۶۰

* بینوایان

نه بینوایی را به خاطر فقرش تحقیر می‌کرد و نه دولتمردی را به خاطر ثروتش بزرگ می‌شمرد؛ برای هر دو به درگاه خداوند یکسان دعا می‌کرد. ۱۶۱
می‌فرمود: بدترین غذا سوری است که ثروتمندان را بدان دعوت می‌کنند نه بینوایان را.

کسی که ثروتمند را گرمی بدارد و بینوا را تحقیر کند، در آسمان‌ها «دشمن خداوند» نامیده می‌شود.

ابی‌سعید خدری می‌گوید: در جمع گروهی از مهاجران نشسته بودم. برخی از آن‌ها [به خاطر بینوایی] عریان بودند و در میان دیگران می‌نشستند تا عریانی خود را پنهان کنند. یکی از ما قرآن می‌خواند و دیگران گوش سپرده بودند.

پیامبر [آمد و] فرمود: سپاس خدایی را که از امت من کسانی را قرار داد که به من فرمان دادند با آنان [همدل و همدرد باشم و] شکیبایی ورزم.

سپس برای رعایت عدالت میان ما نشست و ادامه داد:

ای گروه تهیدستانِ مهاجر! شما را به نور کامل در رستاخیز مژده می‌دهم. نصف روز زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوید. و آن نیمه از روز، پانصد سال است. ۱۶۲

کسی که ثروتمندی نزدش بیاید و او به خاطر این که از دنیا [و ثروت]ش بهره‌مند شود، برایش فروتنی کند، دو سوم دینش را از دست داده است! ۱۶۳

خدایم فرمان داد تا بینوایان مسلمان را دوست بدارم. ۱۶۴

کمتر به نزد ثروتمندان بروید؛ زیرا در این صورت نعمت‌های یزدان را خوار نخواهید شمرد. ۱۶۵

از مردم می‌خواست آنچه را خودشان [به خاطر کیفیت بد غذا] نمی‌خوردند، به مستمندان ندهند.

* بیوگان

در نزد من، برآوردن نیاز بیوه و یتیم از سی هزار رکعت نماز مستحبی محبوب‌تر است.

سه چیز را نباید به تأخیر افکند... و شوهر دادن بیوه، هنگامی که همسری همتا یافت. ۱۶۶

* جوانان

می‌فرمود: مرا جوانان یاری کردند.

خداوند در میان مردم، بیشتر از همه جوان کم سن و سالی را دوست دارد که زیباست و جوانی و زیبایی‌اش را در راه خداوند و پیروی از او به کار می‌گیرد. این جوان کسی است که پروردگار در برابر فرشتگان به او افتخار می‌کند و می‌فرماید: او بنده راستین من است.

پروردگار جوانی را دوست دارد که جوانی‌اش را در پیروی خداوند والا سپری کرده است.^{۱۶۷}

برتری جوان نیايشگري که نوجوانی‌اش را عبادت کرده، بر پیری که پس از بالا رفتن سنش عابد شده، به سان برتری پیامبران است بر مردم [عادی].^{۱۶۸}

آفریدگار والا در برابر فرشتگان به جوان عابد افتخار می‌کند و می‌گوید: به بنده‌ام نگاه کنید؛ خواسته‌ها [ی ناروا]ش را به خاطر من رها کرده است.^{۱۶۹} در نزد خداوند چیزی محبوب‌تر از جوان توبه‌گر نیست.^{۱۷۰}

در نزد خداوند، جوان گشاده‌دست خوش اخلاق، از عابد پیر تنگ‌چشم بد اخلاق محبوب‌تر است.^{۱۷۱}

به جوانان احترام می‌گذاشت و برخلاف نظر برخی از سالمندان، آنان را به فرماندهی سپاه می‌گماشت و یا به عنوان نماینده خویش برای فراخوانی مردم غیرمسلمان به اسلام، نزد آنها می‌فرستاد. عنایتی خاص به تربیت همه جانبه جوانان داشت و می‌فرمود:

دوست ندارم جوانان شما را جز در دو موقعیت ببینم: یا دانشجو، یا دانشمند. اگر جوانی چنین نباشد، کوتاهی کرده است. اگر کوتاهی کند، تباه می‌شود. و اگر تباه شد، گنه‌کار است. و اگر گناه و نافرمانی کند، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق، به پیامبری فرستاد، در آتش دوزخ جای می‌گیرد.

* خانواده

تشویق به تشکیل خانواده

پیامبر صلی الله علیه و آله همواره به تشکیل خانواده تشویق می‌کرد و مردمان را از بی‌همسری بیم می‌داد و می‌فرمود: بیشتر دوزخیان بی‌همسرانند.^{۱۷۲}

دو رکعت نماز کسی که همسر دارد، بهتر از هشتاد و دو رکعت نماز انسان بی‌همسر است.^{۱۷۳}

همواره دیگران را به ازدواج آگاهانه تشویق می‌کرد تا هرکدام از همسران به آرامش دست یابند؛ آرامشی که در پرتو ثروت و شهرت به دست نمی‌آید. می‌فرمود:

بیچاره است، بیچاره است، بیچاره، مردی که همسر ندارد.

گفتند: گرچه ثروتمند باشد؟

-گرچه ثروتمند باشد. بیچاره است، بیچاره است، بیچاره، زن بی‌شوهر.

-گرچه ثروتمند باشد؟

-گرچه ثروتمند باشد.^{۱۷۴}

وقتی مرد به همسرش و همسرش بدو می‌نگرد، پروردگار مهربانانه به آنان می‌نگرد.

* اهمیت همسر شایسته

آدمی، پس از ایمان به خداوند، به چیزی برتر از همسری همدل دست نمی‌یابد.^{۱۷۵}

در سخنی دیگر، از بانوی شایسته، نه به عنوان گنج، بلکه «بهترین گنجینه» نام برده است: آیا شما را از بهترین گنجینه آگاه کنم؟ زنی شایسته^{۱۷۶}

* اهمیت روابط عاشقانه

مردی نیست که دست همسرش را عاشقانه بگیرد، جز آن که آفریدگار برای او پنج پاداش می‌نویسد. پس اگر او را در آغوش کشد، ده پاداش می‌برد. اگر همسرش را ببوسد، بیست پاداش دارد. اگر با او درآمیزد، [پاداش این کار] از دنیا و آنچه در آن است بهتر است. پس زمانی که مرد برمی‌خیزد، تا غسل کند، آب از هیچ قسمتی از بدنش عبور نمی‌کند، جز آن که گناهش را می‌زداید و درجه‌ای بر او می‌افزاید. خداوند برای این غسل پاداشی بهتر از دنیا و آنچه در آن است بدو می‌بخشد. و همانا خداوند والا در برابر فرشتگان افتخار می‌کند و می‌گوید: به بنده‌ام بنگرید. در شبی سرد برخاسته است تا از

جنابت غسل کند. بر این باور است که من 'پروردگار او هستم. گواه باشید که من او را بخشیدم.^{۱۷۷}

* رشد دادن یکدیگر

خداوند پیامرزد مردی را که [نیمه] شب برمی‌خیزد و نماز [شب] می‌خواند و همسرش را بیدار می‌کند و اگر زنش بر نمی‌خیزد، مرد به صورتش [مهربانانه] آب می‌پاشد؛

پروردگار پیامرزد زنی را که شب برمی‌خیزد و نماز [شب] می‌خواند و شوهرش را بیدار می‌کند. و اگر شوهرش بر نمی‌خیزد، به صورتش [مهربانانه] آب می‌پاشد.^{۱۷۸}

* موریانه‌های فتنه

درباره کسانی که به سان موریانه در کانون گرم خانواده‌ها رخنه می‌کنند و بنیان‌های آن را با سخنان فتنه‌گرانه خویش سست می‌سازند، می‌فرمود:

خشم و نفرین آفریدگار در این جهان و آن جهان بر کسی باد که میان مرد و زنی جدایی افکند؛ و بر خداوند است او را با هزار سنگ دوزخی بگوید؛

و کسی که برای بر هم زدن میانه آن دو گام بردارد، اما کارش به جدایی آنان نینجامد، مورد خشم خداوند والا و نفرین او در دنیا و آخرت است؛ و پروردگار بدو [با مهربانی] نمی‌نگرد.^{۱۷۹}

* پروانه‌های آشتی

کسی که برای آشتی دادن زن و شوهری گام بردارد، پروردگار بدو پاداش هزار شهیدی می‌دهد که به راستی در راه خدا کشته شدند، و برای هر گام که برمی‌دارد و هر واژه‌ای که در این زمینه می‌گوید، عبادت یک سال را به او عطا می‌کند؛ سالی که روزهایش را روزه بوده و شب‌هایش را شب‌زنده‌داری کرده است.^{۱۸۰}

* آقایان

احترام و مهرورزی

به مردان سفارش می‌کرد: کسی که همسری گرفته است، باید او را گرامی بدارد.^{۱۸۱}

به مردان هشدار می‌داد: خداوند همه گناهان را [با شرایطی] می‌بخشد، جز کسی را که ... مهریه را انکار کند^{۱۸۲} [و در روایتی دیگر: پرداخت آن را به تأخیر افکند].

دوست داشتن زنان [= همسران] و آگاه کردن آن‌ها از این محبت را مستحب اعلام کرد.^{۱۸۳}

می‌فرمود: این که مرد به زنش بگوید: «تو را دوست دارم»، هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود.^{۱۸۴}

هر چه بر ایمان بنده‌ای افزوده شود، بر محبت او به زنان [= همسرش] افزوده می‌شود.^{۱۸۵}

به مردانی که گمان می‌بردند عشق به همسر - هر چند مانع از انجام وظایف دینی نشود - چندان کار پسندیده‌ای نیست، می‌فرمود: به خاندان ما هفت چیز داده‌اند که نه به پیشینیان ما داده‌اند و نه به کسانی که پس از ما می‌آیند خواهند داد: ... [یکی از آن‌ها] عشق به زنان [= همسران] است.^{۱۸۶}

جبرئیل آن قدر سفارش زنان را کرد که گمان کردم طلاق دادن آنان حرام است.^{۱۸۷}

پیامبر محبت به زنان و چشم‌پوشی از اشتباهات آن‌ها را مستحب برشمرد.^{۱۸۸}

در سفارشی طولانی فرمود: برادرم جبرئیل ... همراه سفارش زنان را به من می‌کرد تا آن‌جا که گمان کردم روا نیست مرد [با اعتراض] به همسرش بگوید: آه!^{۱۸۹}

از خداوند والا درباره زنان پروا پیشه کنید. آنان [به سان] اسیران نزد شمایند. آنان را به عنوان امانت‌های خداوندی [به همسری] گرفته‌اید ... بر شما حقی واجب دارند؛ زیرا نشان بر شما حلال شمرده شده و از آن بهره می‌گیرید. فرزندانان را در درون خویش حمل می‌کنند تا [زمانی که] با زایمان [از این رنج طاقت‌فرسا] رها شوند؛ پس با آنان مهر بورزید و دلشان را به دست بیاورید؛ تا در کنار شما بایستند. زنان را ناپسندیده‌نشمارید و بر آنان خشم مگیرید. از آنچه [از مهریه و جز آن] به آن‌ها داده‌اید، جز با رضایت خاطر و اجازه آنان، چیزی باز پس نگیرید ...^{۱۹۰}

بهترین شما کسی است که ... برای همسرش بهترین [شوهر] است.

مردی که بر بداخلاقی همسرش تاب بیاورد، پروردگار پاداشی را که به خاطر تحمل ناگواری‌ها به حضرت «ایوب علیه السلام» داده است، به او خواهد داد. ۱۹۱

هر مردی که با زیانش زنش را بیازارد، پروردگار نه انقارش در راه خدا را می‌پذیرد، نه نماز مستحبی‌اش را و نه نیکی‌اش را، تا زنش را خرسند کند؛ و اگر آن مرد روزها روزه گیرد و شب‌ها [برای نماز مستحبی] به پا خیزد، برده‌ها آزاد کند ... [باز هم] نخستین کسی خواهد بود که وارد دوزخ می‌شود. ۱۹۲

بهترین شما، کسانی هستند که برای زنان خود بهترین [شوهر] باشند. و من از همه شما برای خانواده‌ام بهترم. ۱۹۳

خوش‌خُلقی

روزی اُم‌سلمه از او پرسید: پدر و مادرم فدایت! زنی دو شوهر داشت. آنان هر دو مردند و به بهشت رفتند. این زن با کدامین آن‌ها زندگی خواهد کرد؟

ای اُم‌سلمه! زن، مردی را که خوش‌اخلاق‌تر و با خانواده بهتر است برمی‌گزیند. ۱۹۴

عدالت‌ورزی

عایشه می‌گوید: شیوه رسول گرامی چنان بود که هرگاه می‌خواست به سفر رود، میان همسرانش قرعه می‌زد و نام هر کسی که درمی‌آمد، او را با خویش به سفر می‌برد. ۱۹۵

مردی که دو همسر داشته باشد و میانشان به عدالت رفتار نکند، روز رستاخیز در حالی می‌آید که دستانش را بسته‌اند و نیمی از پیکرش کج [و فلج] است؛ تا او را در دوزخ افکنند. ۱۹۶

کتک نزدن همسر

هر مردی که همسرش را بیش از سه بار کتک بزند، آفریدگار در روز رستاخیز او را چنان رسوا می‌کند که مردمان نخستین و واپسین بدو بنگرند. ۱۹۷ [و آبرویش نزد همگان بریزد].

آیا کسی از شما همسرش را کتک می‌زند و بعد [از مدت کوتاهی] او را در آغوش می‌کشد؟ ۱۹۸

از مردی در شگفتم که همسرش را می‌زند، در حالی که او [به خاطر این رفتار ناشایست] به کتک خوردن سزاوارتر است. ۱۹۹

هر مردی که به همسرش سیلی زند، آفریدگار بلندپایه [در روز رستاخیز] به کلیددار دوزخ فرمان می‌دهد که هفتاد سیلی داغ از آتش جهنم به او بزند. ۲۰۰

همسرانتان را با چوب کتک نزنید که قصاص دارد. ۲۰۱
رعایت عفاف

حضرت، برای پاسداری از کانون گرم خانواده، سخن گفتن مردان با زنان و دوشیزگان بیگانه را، بدون آن که ضرورتی در کار باشد، ناپسند می‌شمرد.

مردی که با زنی نامحرم شوخی کند، پروردگار [در رستاخیز] به خاطر هر واژه هزار سال زندانی‌اش می‌کند! ۲۰۲

بدانید که هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نمی‌کند، جز آن که سومین نفر آن جمع شیطان است.

به مردان توصیه می‌کرد: پاکدامن باشید تا زنان شما پاکدامن باشند. ۲۰۳

تأمین جنسی

آمیزش با همسر را هنگامی که او میل به این کار دارد، مستحب برشمرد. ۲۰۴

هنگامی که ابوذر از ایشان در این باره پرسید، بدو فرمود: با همسرت درآمیز، و پاداش بگیر! ابوذر شگفت‌زده پرسید: ای رسول خدا! آمیزش کنم و پاداش گیرم [چرا]؟ پیامبر در پاسخی منطقی فرمود: همان گونه که اگر از راه حرام به این کار دست می‌زدی گنهکار بودی، هرگاه از راه حلال درآمیزی پاداش می‌گیری. ۲۰۵

شتاب نکردن در آمیزش جنسی و حوصله به خرج دادن را مستحب اعلام کرد. ۲۰۶

امام صادق علیه السلام از پیامبر نقل فرمود که: هرگاه یکی از شما نزدیکی

می‌کند، چنان آمیزش نکند که پرنده [ی نر با جفتش] درمی‌آمیزد؛ باید درنگ کند.^{۲۰۷}

بر اساس همین آموزه‌ها، دانشمندان اسلامی، بازی پیش از نزدیکی با همسر را مستحب دانسته‌اند.^{۲۰۸} و حضرت خود فرمود: هر بازی دین‌باور بیهوده است جز در سه چیز: ... و بازی با همسرش.^{۲۰۹}

کسی که چند همسر برگزیند و نتواند آن‌ها را از نظر جنسی اشباع کند، و زنان دامن خویش به زنا آلوده کنند، گناه این کار بر عهده مرد است.^{۲۱۰}

تأمین اقتصادی

ملعون است ملعون، کسی که افراد تحت سرپرستی خود را رها سازد. بزرگ‌ترین گناه در نظر خداوند آن است که مردی افراد تحت سرپرستی خود را سرگردان گذارد.^{۲۱۱}

می‌فرمود: در بهشت مقامی است که جز سه تن بدان نرسند: ... [و یکی از آن‌ها] کسی است که نانخورهایی دارد و صبور است.

امام علی علیه السلام پرسید: صبوری این صاحب خانوار یعنی چه؟ این که بر افراد تحت سرپرستی‌اش به خاطر خرج‌هایی که می‌کنند منت نمی‌گذارد.^{۲۱۲}

می‌فرمود: از ما نیست کسی که خداوند به او وسعت اقتصادی داده، اما او بر خانواده‌اش سخت می‌گیرد.

درهمی که برای خانواده‌ات خرج می‌کنی، برایم محبوب‌تر است از دیناری که در راه خدا خرج بکنی.

کار در خانه

به مردان می‌فرمود: خدمتتان به همسرانتان، صدقه به شمار می‌آید^{۲۱۳} [و پاداش دارد].

ای علی! ... از من بشنو؛ و من جز آنچه خدایم فرمان داده است نمی‌گویم:

هر مردی که همسرش را در [کار] خانه کمک کند، به تعداد موهای اندامش یک سال عبادت برایش محسوب می‌کنند؛ سالی که روزهایش روزه بوده و شب‌هایش را به پا خاسته باشد

ای علی! کسی که در خدمت خانواده‌اش در منزل باشد و خودخواهی نورزد، آفریدگار نامش را در دیوان شهیدان می‌نگارد ... و برای هر قدمش، یک حج و یک عمره پاداش می‌دهد

ای علی! ساعتی را در خدمت همسر بودن، برتر است از هزار سال پرستش، و هزار حج و هزار عمره، و آزاد کردن هزار برده، و شرکت در هزار جهاد، و عیادت هزار بیمار، و حضور در هزار نماز جمعه، و شرکت در هزار تشییع جنازه، و سیر کردن هزار گرسنه، ... و آزاد کردن هزار اسیر، ... و چنین کسی چشم از جهان فرو نخواهد بست، جز آن که جایگاهش را در بهشت خواهد دید

ای علی! خدمت به همسر، کفاره گناهان بزرگ است و خشم پروردگار را فرو می‌نشاند.^{۲۱۴}

پرداخت مهریه

مردی که مهر همسرش را ندهد، در نزد خداوند زناکار شمرده می‌شود. در روز رستاخیز، خداوند والا می‌گوید: «بنده من، کنیزم را به عهد خودم به عقدت درآوردم، تو [با نپرداختن مهریه] به عهدم وفا نکردی و به کنیزم ستم کردی» پس، از نیکی‌های مرد می‌گیرند و به اندازه حق زن بدو می‌دهند. اگر مرد نیکی نداشته باشد، فرمان می‌رسد او را به خاطر شکستن پیمان در دوزخ افکنند.^{۲۱۵}

کسی که زنی بگیرد و در اندیشه‌اش قصد پرداخت مهریه نداشته باشد، هنگام مرگ به سان زناکاران می‌میرد.^{۲۱۶}

کسی که به زنی زیان رساند تا بدان جا که زن گوید: «مهرم حلال، جانم آزاد»، پروردگار برای آن مرد به مجازاتی کمتر از آتش دوزخ راضی نخواهد شد.^{۲۱۷}

* خانم‌ها

خانه؛ چشمه آرامش

انس می‌گوید: زنان مرا نزد رسول ﷺ گرامی فرستادند تا بگویم: ای فرستاده خدا! مردان به برکت جهاد گوی سبقت را ربودند؛ آیا کاری هست که ما با انجام آن پاداش کار جنگاوران راه خدا را دریابیم؟

ایشان فرمودند: خانه‌داری شما، [همان] یافتن پاداش جنگاوران راه خداست.^{۲۱۸}

هر زنی که [برای انجام کار خانه] برخیزد و برای همسرش نان بپزد و گرمای آتش آزارش دهد، آفریدگار آتش را بر او حرام کند.

مردی نزد پیامبر آمد و گفت: همسری دارم که هرگاه وارد خانه می‌شوم، به پیشوازم می‌آید؛ و چون بیرون می‌آیم، مرا بدرقه می‌کند؛ هرگاه غمگینم می‌یابد، به من می‌گوید: «از چه رنج می‌بری؟ اگر به خاطر درآمد است که کسی جز تو [= آفریدگار] عهده‌دار آن است [و تو تنها باید تلاش کنی]، و اگر به خاطر آن جهان است، پروردگار بر اندوهت بیفزاید».

حضرت فرمود: خداوند کارگزارانی دارد که این زن از آن‌هاست. او نیمی از پاداش شهید را دارد.^{۲۱۹}

منزلت شوهر

در پایان نبرد اُحُد، به حَمْنَه، دختر جحش گفتند: برادرت کشته شد. گفت: خدایش بیامرزد. همه ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. گفتند: شوهرت کشته شد.

گفت: دریغا!

پیامبر ﷺ با دیدن این صحنه فرمود: مرد در دلِ زنش جایگاهی دارد که چیزی با آن برابری نمی‌کند.

زنان برتر

بهترین زنان شما زن خوشبو [برای شوهر] است و زنی که آشپز خوبی باشد.^{۲۲۰}

آیا شما را از زنانی که اهل بهشت‌اند آگاه کنم؟ زن وفاداری که فرزندان بسیار آورد؛ زود آشتی کند؛ و همین که بدی کرد [به همسرش] بگوید: دست من در دست توست [و در اختیار توام]، چشم بر هم نمی‌گذارد مگر این که از من راضی شوی.^{۲۲۱}

بهترین زنان شما کسی است که مهریه‌اش کمتر است. زنان قریش برترین زنان‌اند ... [زیرا] به خردسالان خود مهربان‌اند و حقوق همسران خویش را رعایت می‌کنند.^{۲۲۲}

بدترین زنان

روزی فرمود: آیا شما را از بدترین زنان آگاه کنم؟ گفتند: آری.

فرمود: او زنی است در خاندان خویش خوار، بر شوهر خود مسلط، ... کینه‌توز است. از انجام هیچ کار زشتی فروگذار نیست. هرگاه شویش نیست، خویش را می‌آزاید. هرگاه همسرش هست، به او تن در نمی‌دهد. از سخنش پیروی نمی‌کند و فرمانش را نمی‌برد. چون با او خلوت می‌کند، همانند اسب چموشی که مانع سوار شدن می‌شود، به وی تن در نمی‌دهد، پوزش همسرش را نمی‌پذیرد و گناهش را نمی‌بخشد.^{۲۲۳}

همواره در نیایش خود می‌گفت: [خداوندگارا!] به تو پناه می‌برم از زنی که پیش از پیری طبیعی مرا پیر کند!^{۲۲۴}

هر زنی که شوهرش را با زیانش بیازارد، پروردگار نه انفاقش در راه خدا را می‌پذیرد، نه نماز مستحبی‌اش را و نه نیکی‌اش را، تا شوهرش را خرسند کند؛ و حتی اگر آن زن روزها را روزه گیرد، و شب‌ها [برای نماز] به پا خیزد، و برده‌ها آزاد کند، ... [باز هم] نخستین کسی خواهد بود که وارد دوزخ می‌شود.^{۲۲۵}

بدترین زنان شما، زنی است کم حیا، ترشرو، زبان‌دراز و بددهن.^{۲۲۶}

بدترین زنان شما، زنی است کثیف، لجوج و سرکش.^{۲۲۷}

هر زنی که به ناحق از همسرش قهر کند، در رستاخیز با فرعون و هامان در ژرفای دوزخ به سر خواهد بُرد، مگر آن که توبه کند و برگردد.^{۲۲۸}

هرگاه زنی به شوهرش بگوید: «از تو خیری ندیدم»، کارهای نیکش نابود می‌شود.^{۲۲۹}

فته‌ای سخت را دیدید و تاب آوردید؛ من از فتنه‌ای سخت‌تر بر شما بیم دارم که از سوی زنان می‌آید؛ هنگامی که النگوی طلا به دست و پارچه‌های فاخر به بر کنند و [شوهران] توانگر خود را [برای تهیه لوازم غیرضروری] به زحمت افکنند و یا [همسران] بی‌نوا را برای تهیه چیزی که در دسترس [توانشان] نیست به زحمت افکنند.^{۲۳۰}

به بانوان هشدار می‌داد که: وای بر زنان از دو چیز رنگین: طلا و جامه زیبا^{۲۳۱} [ی بس گران‌بها].

تأمین جنسی

می‌فرمود: بهترین زنان شما، زنی است پارسا و پرشهو^{۲۳۲}.

بهترین زنان شما زنی است که هرگاه با همسرش خلوت می‌کند،

تن‌پوش حیا را از تن خود در می‌آورد.^{۲۳۳}

اگر مردی زنش را به بستر بخواند، و زن سر باز زند و مرد بر سر خشم

آید، فرشتگان تا سپیده‌دم آن زن را نفرین کنند.^{۲۳۴}

خشم نگرفتن بر شوهر

می‌فرمود: هیچ زنی نیست که [بی‌جا] خشمگانه به شوهرش بنگرد،

جز آن که [روزرستاخیز] خاکستر آتش دوزخ را به چشمانش سرمه کشند.^{۲۳۵}

بهترین زنان شما زنی است که اگر خود یا همسرش خشمگین شوند، به

همسرش می‌گوید: دستم در دست توست. چشمانم به خواب نمی‌روند

مگر از من خرسند شوی.^{۲۳۶}

هر زنی که شوهرش را در این جهان آزار کند، حورالعینی که همسر آن

مرد در آن جهان خواهد بود به آن زن می‌گوید: خدایت بکشد! او را اذیت

نکن. او اینک نزد تو گروگان است. به زودی برای آمدن نزد ما از تو جدا

می‌شود.^{۲۳۷}

می‌فرمود: بهترین زنان، زنی است که برای همسرش بهترین زن باشد.

زن کم‌خرج، بابرکت‌ترین زن است.^{۲۳۸}

پاداش بزرگ!

زن هنگامی که باردار می‌شود، تا زمانی که زایمان می‌کند و تا هنگامی

که کودکش را از شیر می‌گیرد، [به خاطر رنج‌هایی که می‌کشد] به سان

مرزبان راه خداست؛ پس اگر در این فاصله چشم از جهان فرو پوشد، پاداش

شهید را دارد.^{۲۳۹}

هر زنی که شوهرش را بر حج، جهاد یا دانش‌پژوهی یاری کند، پروردگار

پاداشی را که به همسر ایوب علیه السلام پیامبر داده است، به وی خواهد داد.^{۲۴۰}

رنج هووداری!

آفریدگار رنج هووداری را بر بانوان و جهاد را بر مردان نگاشته است. هر

زنی از روی ایمان و در انتظار پاداش پروردگار [نه از سر ضعف]، بر رنج

هووداری شکیبایی ورزد، پاداش شهید را دارد.^{۲۴۱}

* خدمتکاران

پیامبر هیچ خدمتکاری را نفرین نکرد.^{۲۴۲}

مردی نزد او آمد و پرسید: ای فرستاده خدا تا چه حد از اشتباهات

خدمتکاران بگذریم؟ حضرت خاموش ماند و سپس فرمود: هر روز هفتاد

بار!^{۲۴۳}

هرگز در اعتراض به خدمتکارانش «آه» نیز نگفت!^{۲۴۴}

آنچه از کار خدمتکارت سبک کنی، پاداشی برای تو در ترازویت در روز

رستاخیز است.^{۲۴۵}

همیشه از خدمتکارش می‌پرسید: کاری داری؟^{۲۴۶}

می‌فرمود: غذاخوردن با خدمتکاران نشانه فروتنی است؛ کسی که با آنان

همسفره شود، بهشت آرزومند اوست.^{۲۴۷}

وقتی خادم کسی غذایی می‌آورد که خود آن را تهیه کرده و دود آن را

خورده است، باید وی را با خویشتن بشانند؛ و اگر چنین نمی‌کند، [دست

کم] یک یا دو لقمه [از همان غذا] به او بدهد.^{۲۴۸}

* خویشاوندان

بر دسته شمشیرش نوشته شده بود: با کسی که پیوند [خویشاوندی را]

از تو گسسته است، پیوند^{۲۴۹}

می‌فرمود: کسی که پیوند خویشاوندی گسسته است با ما همنشین

نشود؛ چرا که لطف [خداوندی] بر گروهی که میان آنان «قاطع رحم» است

فرود نمی‌آید.^{۲۵۰}

جابر بن عبدالله می‌گوید: رسول گرامی از کنار ما عبور کرد ... و فرمود:

ای مسلمانان! از خداوند پروا پیشه کنید و با خویشان پیوند برقرار کنید ...

همانا بوی بهشت از فاصله هزار سال راه استشمام می‌شود، اما کسی که

پیوند خویشی بگسلد، آن را استشمام نمی‌کند.^{۲۵۱}

با خویشاوندان خود می‌پیوست، بی آن که آنان را بی‌جهت بر دیگران ...

برتری دهد.

با همه تأکیدی که بر پیوند خویشاوندی داشت، مرزهای ارزش را در هم نمی‌شکست: هرگاه یکی از شما می‌خواهد محرمی - همانند خواهر، عمه یا خاله‌اش - را که به بلوغ رسیده است، ببوسد، باید بر سر یا میان چشمانش بوسه زند و لب‌ها یا گونه‌هایش را نبوسد. ۲۵۲

با همه سفارشی که درباره خویشاوندان می‌کرد، همگان را از ازدواج با خویشاوندان نزدیک باز می‌داشت و می‌فرمود: فرزندان رنجور خواهد شد. ۲۵۳

در سخنی دیگر نیز فرمود: از غیرخویشاوند همسر برگزینید تا فرزندان رنجور نشود. ۲۵۴

کسی که به سوی خویشاوندی می‌رود تا با مال و جان‌ش با او پیوند برقرار کند، آفریدگار والا پاداش صد شهید را به وی عطا فرماید؛ و برای هر گامش چهل هزار پاداش نویسد؛ و چهل هزار گناه [شخصی] از وی بزداید؛ و به همین مقدار بر درجه‌اش بیفزاید؛ و گویا صد سال صبورانه خداوند را عبادت کرده است. ۲۵۵

نیکوکاری و پیوند [با خویشان]، عمرها را طولانی، شهرها را آباد و دارایی را زیاد می‌کند؛ گرچه انجام دهندگان آن بدکاران باشند.

با خویشان دوستی کنید، [اما] همسایه‌شان نشوید که همسایگی [و اصطکاک‌های طبیعی] میان شما کینه‌ها پدید می‌آورد. ۲۵۶

برای پیوند خویشاوندی می‌فرمود: بهترین صدقه‌ها آن است که به خویشاوندی که دشمن توست چیزی بدهی. ۲۵۷

* دشمنان

اگر بدترین مردمان با آن حضرت سخن می‌گفتند، او به آنان رو می‌کرد، با تمام وجود به سخنانشان گوش فرا می‌داد و با این کار از آنان دلجویی می‌کرد. ۲۵۸

همواره می‌فرمود: از ویژگی‌های دین‌باور آن است که به دشمنش نیز ستم نکند. ۲۵۹

* دوستان

به باغ‌های دوستانش می‌رفت. ۲۶۰

در پاسخ دوستان و غیردوستان و هر کس که صدایش می‌کرد، می‌گفت: لبیک. ۲۶۱

بیشتر از هر کس دیگری به دوستانش لبخند می‌زد و از آنچه نقل می‌کردند اظهار شگفتی می‌کرد. وقتی می‌خندید، دوستانش نیز به احترام او قهقهه نمی‌زدند.

جابر می‌گوید: رسول خدا را دیدم. به او سلام کردم. [پس از پاسخ:] با من دست داد و دستم را فشرد و فرمود: وقتی مردی دست دوستش را می‌فشارد، [گویا] بر او بوسه می‌زند. ۲۶۲

با همه اهمیتی که به دوستی و دوست‌یابی می‌داد، از رفاقت با انسان‌های تردامن برحذر می‌داشت: سزاوارترین مردمان به تهمت، کسی است که با اهل تهمت نشست و برخاست کند. ۲۶۳

می‌فرمود: همنشینی با آن کس سودی ندارد که آنچه را که برای خود می‌خواهد برای تو نمی‌خواهد. ۲۶۴

سه چیز است که دوستی آدمی با برادر مسلمان‌ش را زلال می‌سازد:

هنگام دیدار، با چهره‌ای گشاده با دوستش رو به رو شود؛

زمان نشستن در مجلس، برایش جا باز کند؛

و او را با محبوب‌ترین نامش بخواند.

چون با دوستانش برخورد می‌کرد، دستانشان را می‌گرفت و می‌فشرد. ۲۶۵

برای احترام و دلجویی دوستانش، آنان را به کینه‌شان صدا می‌زد. ۲۶۶

حتی نگاه‌هایش را میان دوستانش تقسیم می‌کرد؛ گاهی به این و گاهی به آن به گونه‌ای مساوی می‌نگریست. ۲۶۷

روزی به دوستانش فرمود: می‌دانید «ناتوانی» چیست؟ گفتند: خداوند و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود:

ناتوانی سه چیز است ... دوم: این که کسی از شما با فردی همنشین شود و دوست داشته باشد بداند او کیست و از کجاست، اما پیش از دانستن از او جدا شود.

دوستانش را خوار و تحقیر نمی‌کرد.

اگر سه روز یکی از دوستانش را نمی‌دید، به جست و جو بر می‌آمد. اگر می‌گفتند نیست [و به سفر رفته است]، برایش دعا می‌کرد؛ اگر دوستش در مسافرت نبود، به دیدنش می‌شتافت؛ و اگر بیمار بود، عیادتش می‌کرد.^{۲۶۸}

حکایت همنشین خوب، به سان عطر فروش است؛ که اگر عطر خویش به تو ندهد، بوی خوش آن در تو خواهد ماند. و حکایت همنشین بد نظیر آهنگر است؛ که اگر شرار آتش او تو را نسوزاند، بوی بد آن در تو خواهد ماند.^{۲۶۹}

از افراد می‌خواست کمتر به دیدن همدیگر بروند، تا محبوبیت خود را حفظ کنند.^{۲۷۰}

به یارانش می‌فرمود: بدی‌های همدیگر را نزد من بازگو نکنید؛ زیرا من دوست دارم با دلی آرام و خالی از کدورت نزد شما بیایم.^{۲۷۱}

* فرزندان

انس می‌گوید: کسی با زن و فرزندش مهربان‌تر از رسول گرامی نبود. حضرت پسری شیرخوار در حومه شهر داشت. به سوی آن جا رهسپار می‌شد و ما نیز با او می‌رفتیم. داخل خانه می‌شد. آتش می‌افروخت و بر آن می‌دمید. پسرش [ابراهیم] آراسته بود. او را می‌گرفت، می‌بوسید و می‌بویید و سپس بر می‌گشت. هنگامی که پسر چشم از جهان فرو بست، فرمود: او را در کفن نپوشانید تا بدو بنگرم. کودک را آوردند. خویش را بر وی افکند و گریست.^{۲۷۲}

چون صبح می‌شد، بر سر فرزندان و نوه‌هایش دست [مهر] می‌کشید.

می‌فرمود: هر درختی میوه‌ای دارد؛ و میوه دل، فرزند است.^{۲۷۳}

بوی فرزند، از بوهای بهشت است. فرزندان را زیاد ببوسید.

روزی یکی از فرزندانش را روی زانوی خود نشاند و می‌بوسید و به او محبت می‌کرد. در این هنگام، مردی از اشراف به خدمت حضرت آمد و با دیدن این صحنه به وی عرض کرد:

من ده پسر دارم و تا به حال هنوز هیچ کدامشان را برای یک بار هم نبوسیده‌ام.

پیامبر از این سخن چنان عصبانی شد که رنگ صورتش برافروخته و سرخ گردید. آن‌گاه فرمود: کسی که به دیگران رحم نکند، خدا نیز به او رحم نخواهد کرد.

* کودکان و نوجوانان

با حفظ شخصیت کودکان، «بیشترین شوخی را با بچه‌ها می‌کرد».^{۲۷۴}

تاریخ‌نویسان نوشته‌اند: مهربانی با کودکان، شیوه و روش رسول خدا بود.^{۲۷۵}

به والدین سفارش می‌کرد: با فرزندان به عدالت رفتار کنید؛ همان گونه که دوست دارید با شما به نیکی و مهربانی و عدالت رفتار شود.^{۲۷۶}

مردی را دید که یکی از دو فرزندش را می‌بوسد و دیگری را نمی‌بوسد. فرمود: چرا با آن‌ها به عدالت رفتار نمی‌کنی؟^{۲۷۷}

به پدر و مادری که از گریه‌ها و بی‌تابی‌های کودک برمی‌آشوبند و طفل بی‌دفاع را به باد کتک می‌گیرند می‌فرماید: فرزندان را به خاطر گریه‌هایشان نزنید.

نفرین کردن فرزندان را خوش نمی‌داشت و می‌فرمود: هر مردی که فرزندش را نفرین کند، بینوا شود.^{۲۷۸}

زمانی که به خردسالان وعده‌ای دادید، بدان وفا کنید. آنان شما را روزی ده خود می‌پندارند.^{۲۷۹}

خداوند درباره چیزی به اندازه زن‌ها و بچه‌ها خشمگین نمی‌شود.^{۲۸۰}

حضرت نماز ظهر و عصر را می‌خواند. دو رکعت فرجامین را سریع خواند. چون نماز را سلام داد مردمان به او گفتند: «ای رسول خدا! آیا در نماز چیزی رخ داده است؟» پرسید: «چرا چنین می‌پرسید؟» گفتند: دو رکعت آخر نماز را به شتاب خواندید. به آنان فرمود: آیا فریاد کودک را نشنیدید؟!^{۲۸۱}

از کنار کودکان که می‌گذشت، به آنان سلام می‌کرد^{۲۸۲} و می‌گفت: تا پایان عمر این رفتار را ترک نخواهد کرد.^{۲۸۳}

می‌فرمود: کودکان، گل‌های خوشبوی خداوندی‌اند. آن‌ها را در دامن خویش می‌نشانید و می‌بوسیدشان. بسیار می‌شد که بر دهانشان بوسه می‌زد و می‌فرمود: فرزندان را بسیار ببوسید. برای هر بوسه‌تان در بهشت

مقامی است. حتی فرشتگانی می‌آیند و مرتبه‌هایی برایتان [در بهشت] به تعداد بوسه‌هایتان می‌نویسند.

بوی بچه‌ها را بویی بهشتی می‌دانست. ۲۸۴

عبدالله، پسر عامر، می‌گوید: من کودک بودم که حضرت به خانه ما آمد. رفتم که بازی کنم، مادرم صدایم زد و گفت: عبدالله، بیا تا چیزی به تو بدهم. پیامبر فرمود: چه می‌خواهی به او بدهی؟ مادرم گفت: خرما. رسول گرامی فرمود: اگر به او نمی‌دادی، دروغگو به شمار می‌آمدی. ۲۸۵

می‌فرمود: خانه‌ای که در آن کودک نیست، برکت ندارد.

کسی که کودک گریانی را راضی و ساکت کند، آفریدگار آن قدر از بهشت بدو خواهد داد تا راضی شود.

به تأثیر آراستن کودک در روز عید در این که از کودکان آراسته دیگر خجالت نکشد، توجه داشت و می‌فرمود: کسی که در روز عید کودکی را بیاراید، پروردگار در رستخیز او را می‌آراید.

کسی که هدیه‌ای را از بازار برای کودکش ببرد، همانند کسی است که صدقه‌ای را حمل می‌کند تا آن را به مقصد برساند.

فردی که کودک دارد، باید با او کودکی کند. ۲۸۶

نوزادان را می‌آوردند تا حضرت برایشان نام بگذارد یا برای فرخندگی آنان دست به دعا بردارد. حضرت کودک را در آغوش می‌گرفت. در این لحظه گاه کودک بر لباسش ادرار می‌کرد. والدین نوزاد بر سر او فریاد می‌کشیدند. اما پیامبر می‌فرمود: بگذارید ادامه دهد. حضرت پس از مراسم نیایش یا نامگذاری، جامه خود را می‌شست. ۲۸۷

سرکشی کودک در دوران کودکی، مایه افزونی عقل او در بزرگسالی است. ۲۸۸

پسران

می‌فرمود: کسی که پسرش را شاد کند، گویا برده‌ای از تبار اسماعیل - پسر ابراهیم علیه السلام - پیامبر - را آزاد کرده است. و کسی که [با کاری یا هدیه‌ای] پسرش را خوشحال کند، گویا از هراس خداوند گریسته است.

هرگاه یکی از شما به پسرش وعده‌ای می‌دهد، باید آن را انجام دهد. ۲۸۹

دختران

خداوند پیامرزد پدر دختران را؛ دختران خجسته‌اند و دوست‌داشتنی ۲۹۰....

هیچ خانه‌ای نیست که در آن دختران باشند، جز این که هر روز دوازده برکت و رحمت از آسمان بر آن فرود می‌آید و دیدار فرشتگان از خانه قطع نمی‌شود و هر روز و شب برای پدر آنان عبادت یک سال را می‌نویسند. ۲۹۱

چه خوب فرزندانی هستند دختران؛ نازک‌دل، مهیا برای کار، همدم، خجسته ۲۹۲

بهترین فرزندان شما، دختران‌اند. ۲۹۳

از خوش قدمی زن این است که نخستین فرزندش دختر باشد! ۲۹۴

روزی بر فراز منبر رفت و پس از ستایش خداوند فرمود:

ای مردم! جبرئیل از سوی [خداوند] لطیف آگاه نردم آمد و گفت: دوشیزگان، به سان میوه‌ها بر درخت‌اند. اگر میوه پخته شود، اما آن را نچینند، آفتاب آن را تپاه می‌سازد و باد آن را می‌پراکند. هم چنین اگر دوشیزگان به سنی رسند که آنچه را زنان [از مسائل جنسی] می‌فهمند دریابند، دارویی جز ازدواج برای آنان نیست؛ در غیر این صورت، از فاسد شدن آنان در امان ماباشید؛ زیرا آنها انسانند ۲۹۵ [و در معرض لغزش].

کسی که دل دختری از خاندانش را به چیزی شاد کند، آفریدگار پیکرش را بر آتش [دوزخ] حرام می‌سازد. ۲۹۶

دادن هدیه باید از دختران آغاز شود، همانا پرورگار والا با دختران و زنان مهربان‌تر است؛ و کسی که با آنان مهربان‌تر باشد، به سان کسی است که از بیم خداوند والا گریسته است. ۲۹۷

کسی که دختر یا زنی را شاد کند، پروردگار در روز هراس بزرگ [= رستخیز] او را شاد می‌گرداند. ۲۹۸

کسی که دختری داشته باشد و او را نیازارد و تحقیر نکند و پسرانش را بر او برتری ندهد، خداوند وارد بهشتش می‌کند. ۲۹۹

اگر تولد دختری را به او خبر می‌دادند، می‌فرمود: گُلنی است و روزیش با خداوند است.^{۳۰۰}

کسی که سه دختر داشته باشد و آنان را تربیت کند و شوهر دهد و با آنان به نیکی رفتار کند، پاداش وی بهشت است.^{۳۰۱}

با بانوان دربارهٔ دخترانشان شور کنید.^{۳۰۲}
دختران را ناخوش ندارید که آنان مایهٔ انس اند.^{۳۰۳}

هرگاه می‌خواست دختری ... از خانوادهٔ خود را شوهر دهد، از پشت پرده او را مخاطب می‌ساخت و می‌فرمود:

فلانی از تو خواستگاری کرده است. اگر مایل نیستی، بگو نه؛ چون نه گفتن خجالت ندارد؛ و اگر مایل هستی، همان سکوت تو، به منزلهٔ قبول است.^{۳۰۴}

* کهنسالان

می‌فرمود: احترام به پیرمرد [و پیرزن] مسلمان، بزرگداشت خداوند است.^{۳۰۵}

جوانان را به احترام نهادن به کهنسالان تشویق می‌کرد و می‌فرمود: هیچ جوانی کهنسالی را به خاطر پیری‌اش گرمی نمی‌دارد، جز آن که هنگام پیری خودش، خداوند کسی را برایش فراهم می‌کند که احترامش گذارد.^{۳۰۶}

امام صادق علیه‌السلام فرمود: روزی دو مرد نزد حضرت آمدند. یکی پیر و دیگری جوان. مرد جوان پیش از همراه کهنسالش لب به سخن گشود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: [ابتدا] بزرگ [تر] و [بزرگ‌تر] ^{۳۰۷}.

خانواده‌ها را به احترام پیران فرامی‌خواند و می‌فرمود: کهنسال در میان خاندانش، به سان پیامبر در میان امتش است.^{۳۰۸} از ما نیست کسی که کهنسالان ما را احترام نکند.^{۳۰۹}

برکت با بزرگان شماس.^{۳۱۰}

* مردم

از همه کس مهربان‌تر و دلسوزتر به مردم بود.^{۳۱۱} خود می‌فرمود: همانا برای شما به سان پدر برای فرزندان خود هستیم.^{۳۱۲} با مردم انس می‌گرفت و

[بی‌دلیل] آنان را از خویش نمی‌راند ... از خود مردم حالشان را می‌پرسید.^{۳۱۳}

از آن‌جا که با همه نوع انسانی سر و کار داشت، در مسائل شخصی از بسیاری موارد چشم‌پوشی می‌کرد و می‌فرمود: خدایم به من فرمان داد با مردم مدارا کنم؛ همچنان که به انجام واجبات فرمان داده است.^{۳۱۴}
خردمندترین مردمان را کسی می‌دانست که بیشتر از همه با مردم [در مسائل غیردینی] به نرمی رفتار کند^{۳۱۵} و نرمی با مردم را، نیمی از زندگی می‌دانست.^{۳۱۶}

از انسان‌های خشن و بی‌عاطفه رنج می‌کشید و می‌فرمود: کسی که به مردم رحم نکند، خداوند به او رحم نخواهد کرد. به آنچه [از مردمان و جانوران] در روی کرهٔ زمین است مهربانی کنید، تا آن که در آسمان‌هاست به شما رحم آورد.^{۳۱۷}

بر مردمان بی‌کنیه، کنیه می‌نهاد و دیگران نیز آنان را بدان کنیه صدا می‌زدند.^{۳۱۸}

مهربان‌ترین، سودمندترین و بهترین کس برای مردمان بود.
در رابطه با مردم، از سه کار، خود را دور نگه می‌داشت: نه از کسی بدگویی می‌کرد؛ نه عیب کسی را بر زبان می‌آورد؛ و نه در پی یافتن عیب و لغزش یاران بود.^{۳۱۹}

همهٔ مردم نانخور خداوندند؛ پس محبوب‌ترین فرد نزد پروردگار، کسی است که بیشترین نیکی را به نانخورهای آفریدگار روا دارد.

آن که در دنیا مردم را بیشتر بیازارد، عذابش در روز رستاخیز در نزد پروردگار از همهٔ مردم سخت‌تر است.^{۳۲۰}

بهترین کارها پس از ایمان به خداوند، مهربانی با مردم است.^{۳۲۱}
بی‌آن که خوش‌رویی‌اش را از کسی دریغ ورزد، باز از مردم خود را بر حذر می‌داشت.^{۳۲۲}

می‌فرمود: با بدگمانی [معقول و منطقی]، از [خطرات ارتباط با] مردم در امان باشید.^{۳۲۳}

تشکر از مردم

کسی که از مردم تشکر نکند، از خداوند تشکر و سپاسگزاری نکرده است.

انواع مردم

مردمان چند گونه آفریده شده‌اند: برخی از آن‌ها دیر به خشم می‌آیند و زود خشنود می‌شوند؛

بعضی از آن‌ها زود خشمگین می‌شوند و زود هم برمی‌گردند؛ این به آن درآ

گروهی از مردم به سرعت عصبانی می‌شوند و گروهی دیگر به سرعت خرسند؛ آگاه باشید بهترین مردم کسانی هستند که دیر به خشم می‌آیند و زود راضی می‌شوند و بدترین‌شان آنانی که زود عصبانی می‌شوند و دیر خرسند.^{۳۲۴}

مردمان چهار دسته‌اند:

بخشنده، جوانمرد، تنگ‌چشم و فرومایه؛

بخشنده آن است که بخورد و بخوراند؛

جوانمرد آن است که نخورد و بخوراند؛

تنگ‌چشم آن است که بخورد و نخوراند؛

و فرومایه آن است که نه بخورد و نه بخوراند.^{۳۲۵}

بعضی از مردم کلید خیرند و قفل شر؛ برخی دیگر کلید شرند و قفل خیر؛ خوشا به حال کسی که خداوند کلید خیر را در دست او قرار داده؛ و بدآ به حال کسی که پروردگار کلید شر را [بر اثر رفتارهای زشتش] به دست او سپرده است.^{۳۲۶}

مردم [به سان] میعادن [متفاوت] اند؛ چون معدن‌های طلا و نقره.

بدترین مردم

آیا شما را از بدترین مردمان آگاه کنم؟ او کسی است که:

[به خاطر تنفر از میهمان،] تنهایی غذا می‌خورد؛

بخشش خود را دریغ می‌دارد؛

و برده‌اش را کتک می‌زند.

آیا شما را با فردی بدتر از او آشنا کنم؟ او کسی است که:

به خیرش امیدوار و از شرش در امان نیستی.

آیا شما را از کسی بدتر از وی مطلع سازم؟ او فردی است که:

مردمان را [بی‌جهت] دشمن می‌دارد و مردم نیز [به خاطر گفتار و رفتار] از وی نفرت دارند.

بدترین مردمان کسی است که مردم از هراس بددهنی‌اش احترامش کنند.^{۳۲۷}

خوارترین مردم فردی است که مردم را خوار شمارد.^{۳۲۸}

بهترین مردم

بهترین مردم کسانی هستند که:

قرآن بهتر خوانند؛

در کار دین داناتر باشند؛

[به خاطر کوتاهی‌شان در انجام وظایف] از خدا بیشتر بیم داشته باشند؛

به نیکی بیشتر فرمان دهند؛

از بدی بیشتر جلوگیری کنند؛

و با خویشاوندان [خود] بیشتر نزدیک شوند.^{۳۲۹}

بدانید بهترین مردمان کسی است که دیر به خشم آید و آسان خشنود شود....^{۳۳۰}

بهترین مردم، فردی است که سودمندترین کس برای مردم است.^{۳۳۱}

رمز محبوبیت میان مردم

از اموال مردم چشم‌پوش تا تو را دوست داشته باشند.^{۳۳۲}

ارجمندترین مردمان کسی است که در آنچه به وی مربوط نیست دخالت نکند.^{۳۳۳}

هنگامی که پروردگار والا بنده‌ای را [به خاطر کارهایش] دوست بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید: «من فلانی را دوست دارم؛ او را دوست بدار». و جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس [جبرئیل] در آسمان ندا دهد و گوید: «خداوند فلانی را دوست دارد؛ او را دوست بدارید».

اهل آسمان نیز آن فرد را دوست خواهند داشت و سپس در زمین نیز محبوب مردمان می‌شود.^{۳۳۴}

مهربان باشید تا شما را ستایش کنند.

کسی که رابطه‌اش را با خداوند نیکو سازد، یزدان رابطه‌ی وی با مردم را سامان می‌بخشد.^{۳۳۵}

کسی که ستایش مردم را به [بهای] نافرمانی خداوندگار بخواهد، ستایشگرانش نکوهشگرانش شوند.^{۳۳۶}

دوری از بدگمانی مردم

روزی با یکی از همسرانش بود. مردی عبور کرد. حضرت فرمود: فلانی! این زن همسر من است! مرد گفت: ای فرستاده‌ی خدا! ... من گمان بد به تو نبردم. رسول خدا پاسخ داد: شیطان، به سان خون در [وجود] آدمی جریان می‌یابد.^{۳۳۷}

خواهش نکردن از مردم

خواهش کردن از مردم را خوش نمی‌داشت و می‌فرمود: عزت مؤمن، در بی‌نیازی او از مردم است.^{۳۳۸}

خواهش از مردم روا نیست جز در سه مورد: کسی که سخت تهیدست شده، گرفتاری که به ستوه آمده و بدهکار خون‌بهای گزاف.

کيست که تعهد کند از مردم چیزی نخواهد تا من بهشت را برای او تعهد کنم!^{۳۳۹}

* مزدبگیران

از سویی به کارگیری مزدبگیران را پیش از آگاه کردن آنان از دستمزد، ممنوع اعلام کرده بود.^{۳۴۰} و از سوی دیگر، فرمود: پیش از خشک شدن عرق آن‌ها، دستمزدشان را بدهید.^{۳۴۱}

هماره به پرداخت دستمزد مزد بگیران سفارش می‌کرد و می‌فرمود:

کسی که در دستمزد به مزدگیری ستم کند، پروردگار کارهای [نیک] او را نابود و بوی بهشت را بر او حرام می‌سازد؛ بوی خوشی که از فاصله پانصدساله به مشام می‌رسد!^{۳۴۲}

ای علی! نفرین خداوند بر کسی باد که دستمزد مزدبگیر را ندهد.^{۳۴۳}
آفریدگار همه گناهان را می‌بخشد، جز گناه کسی را که ... مزد مزدبگیری را غصب کرده باشد.^{۳۴۴}

انس می‌گوید: پیامبر به هیچ مزدبگیری ستم نکرد.^{۳۴۵}

* مهمانان

مهمان را گرمی می‌داشت و می‌فرمود: یکی از حقوق مهمان بر میزبان آن است که با او تا دم در برود.^{۳۴۶}

اگر به مهمانی دادن تشویق می‌کرد، ابعاد دیگر را نیز در نظر می‌گرفت و می‌فرمود:

خود را برای مهمان به زحمت نیفکنید؛ زیرا این کار باعث می‌شود او را دشمن بدارید؛ و کسی که مهمان را دشمن بدارد، خداوند را دشمن می‌دارد؛ و کسی که از خداوند نفرت داشته باشد، پروردگار [نیز] او را دشمن می‌دارد. تا مهمان دست از خوردن نمی‌کشید، ایشان نیز دست از خوردن برنمی‌داشت.^{۳۴۷}

محبوب‌ترین غذا نزد پروردگار را غذایی می‌دانست که دست‌های زیادی برای خوردن آن دراز می‌شوند.^{۳۴۸}

می‌فرمود: در کسی که مهمانی نمی‌دهد خیری نیست.^{۳۴۹}

از کم‌خردی انسان آن است که مهمان خویش را به خدمت گیرد و به کار وادارد.^{۳۵۰}

* همسایگان

با توجه به نقش بسیار نیرومند همسایه در آرامش روانی و یا اضطراب آدمی، مردم را به نقش مهم همسایگی توجه می‌داد و می‌فرمود: پیش از خرید خانه، همسایه [ی نیک] بجوید.^{۳۵۱}

هماره جبرئیل درباره‌ی همسایه سفارش می‌کرد، تا بدان جا که گمان کردم همسایه به زودی میراث‌بر خواهد شد. کسی که به پروردگار و روز رستاخیز باور دارد، همسایه‌اش را نیازارد. نیازردن همسایه را تا بدان جا گسترش داد که فرمود: اگر سگ همسایه‌ات را بزنی، همسایه‌ات را آزوده‌ای.^{۳۵۲} و در نبرد تبوک فرمود: کسی که همسایه‌اش را می‌آزارد، همراه ما نیاید!

بدو گفتند فلان خانم روزها روزه می‌دارد و شب‌ها برای نیایش به پا می‌ایستد و در راه خدا اتفاق می‌کند، اما همسایه‌اش را با زبانش [نه در حد عملی] می‌آزارد. فرمود: خیری در او نیست و از دوزخیان است! گفتند: خانم دیگری است که تنها نمازهای واجبش را می‌خواند و تنها ماه مبارک رمضان روزه می‌دارد، اما همسایه‌اش را نمی‌آزارد. فرمود: او از بهشتیان است.^{۳۵۳}

روزی از یارانش پرسید: آیا می‌دانید حق همسایه چیست؟ جز اندکی از آن را نمی‌دانید؛ آگاه باشید کسی که همسایه‌اش از گزند او در امان نباشد، به آفریدگار و قیامت ایمان ندارد. حق همسایه بر آدمی این است: اگر همسایه‌اش از او پول طلبید، [در صورت امکان] به او وام دهد؛ اگر به همسایه‌اش نیکی‌ای رسید، به او تبریک بگوید؛ اگر به همسایه‌اش گزندی رسد، دلداری‌اش دهد؛ اگر میوه‌ای می‌خرد، به او هدیه دهد؛ و اگر به رایگان چیزی نمی‌بخشد، پس آن را پنهانی به خانه خویش ببرد؛ خانه‌اش را چنان بلند نسازد که مانع عبور باد و نسیم شود، مگر با اجازه او؛

به فرزندش چیزی ندهد که بچه‌های همسایه [به خاطر محرومیت از آن چیزی غمگین و] خشمگین شوند؛

سپس فرمود: همسایه‌ها سه دسته‌اند: دسته اول سه حق دارد: حق مسلمان بودن، حق همسایگی و حق خویشاوندی؛ دسته دوم دو حق دارد: حق اسلامی و حق همسایگی؛ گروه سوم نیز همسایگان کافرند که تنها از حق همسایگی برخوردارند.^{۳۵۴}

خوش همسایگی را باعث افزایش درآمد و عمران و آبادی روستاها و شهرها می‌دانست و می‌فرمود: ... همسایه خوب بودن، باعث افزونی رزق و سامان یافتن و آباد شدن شهرها و سرزمین‌ها [و در روایتی دیگر: دنیا] می‌شود.^{۳۵۵}

می‌فرمود: اگر دو همسایه [همزمان] مرا دعوت کنند، دعوت کسی را

می‌پذیرم که خانه‌اش نزدیک‌تر است؛ زیرا او به همسایگی نزدیک‌تر است. و اگر یکی زودتر مرا دعوت کند، دعوت او را می‌پذیرم.^{۳۵۶}

آزار همسایگان را امری طبیعی می‌پنداشت و می‌فرمود: «تا روز رستاخیز، هر جا مؤمنی وجود داشته باشد، همسایه‌ای هم خواهد بود که او را آزار دهد.»^{۳۵۷}

تا چهل خانه از هر طرف را همسایه اعلام کرد.^{۳۵۸}

همسایه را گرمی بدار، گرچه کافر باشد.

احترام همسایه، همانند احترام مادر است!^{۳۵۹}

وقتی کسی می‌خواهد ملک خویش را بفروشد، باید نخست به همسایه خویش پیشنهاد دهد.^{۳۶۰}

کسان و همسایگان دانشمند، از همه مردم به او بی‌رغبت‌ترند.

* همسران

عایشه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره در تقسیم [اوقات و حقوق همسرانش] به عدالت رفتار می‌کرد و می‌فرمود: خداوندگار! این سهم من است در آنچه بر آن اختیار دارم؛ پس در آنچه اختیارش به عهده‌ام نیست [= قلبم] و تو مالک آن هستی، مرا سرزنش نکن.^{۳۶۱}

وقت خویش را میان همسرانش تقسیم می‌کرد ... همه، هر شب، در خانه همسری که نوبت او بود، جمع می‌شدند.^{۳۶۲}

هنگامی که با همسرانش خلوت می‌کرد، نرم‌خوترین، بزرگوarterترین مردمان و بسیار خنده‌رو بود.^{۳۶۳}

عایشه می‌گوید: در ماندن نزد ما کسی را بر دیگری ترجیح نمی‌داد. کم بود روزی که او به همه ما سر نزد. بدون برقراری ارتباط جنسی با همسرانش دیدار می‌کرد تا به همسری می‌رسید که آن روز نوبت او بود. پس نزدش می‌ماند.^{۳۶۴}

* یتیمان

همیشه نسیم مهربانی‌اش بر یتیمان می‌وزید:

آیا دوست داری دلت نرم شود و به حاجت خود برسی؟ بر یتیم مهر

ورز، او را نوازش کن؛ و از غذای خویش بدو بخوران تا دلت نرم شود و به حاجت خود برسی.^{۳۶۵}

محبوب‌ترین خانه‌های شما در نظر خداوند، خانه‌ای است که در آن به یتیمی احترام نهاده شود.^{۳۶۶}

در بهشت خانه‌ای به نام «خانه شادمانی» هست؛ تنها و تنها کسی به این خانه می‌رود که یتیمان دین‌باور را شاد سازد.^{۳۶۷}

وفای به عهد

در وفای به عهد، پیامبر از همگان پیشی گرفته و امین‌ترین مردم به پیمان بود.

امام رضا علیه السلام فرمود: ما خاندانی هستیم وعده‌ای را که می‌دهیم، به سانِ بدهی می‌دانیم و باید به آن وفا کنیم؛ همچنان که رسول خدا چنین می‌کرد.^{۳۶۸}

در تمامی پیمان‌هایی که با قبایل گوناگون عرب و یهودیان و ترسایان بست، هیچ کدام از آن‌ها را پایمال نکرد و تا زمانی که آن‌ها پیمان را نشکستند، عهد را محترم شمرد؛ گرچه مورد انتقاد یاران نزدیکش قرار گرفت.

هنگامی که در صلح حدیبیه، میان مسلمانان و کافران قریش پیمان بسته شد، یکی از مواد آن این بود که اگر مسلمانی از دست مکیان گریخت و به مسلمانان مدینه پناه آورد، او را به آنان پس دهند. ابوجندل نیز گریخت و به مسلمانان پناهنده شد. شخصی به حضرت یادآوری کرد: چنان پیمانی داریم. ایشان پاسخ فرمود: راست می‌گویی! و ابوجندل را تحویل اهل مکه داد. فریاد ابوجندل چهره وجدان مسلمانان را می‌خراشید. او با صدای بلند می‌گفت: ای مسلمانان! آیا مرا به مشرکان باز پس می‌دهید؟! پیامبر فرمود: ای اباجندل! شکیبایی پیشه کن. پروردگار برای تو و دیگر مستضعفان راه گریزی قرار می‌دهد. میان ما و آنان پیمانی است و به همین خاطر تو را بر می‌گردانیم و ... ما به آن‌ها نیرنگ نمی‌ورزیم.

پیمان‌شکنی را گناهی بس بزرگ می‌شمرد و می‌فرمود: کسی که یهودی یا ترسایی را که با دولت اسلامی پیمان دارد بکشد، بوی بهشت را که از فاصلهٔ چهل سال استشمام می‌شود نخواهد بویید.^{۳۶۹} عمار، پسر یاسر، می‌گوید: هم من گوسفند خانواده‌ام را می‌چراندم و هم پیامبر چوپانی می‌کرد. [روزی] به او گفتم: «فخ» را دیده‌ای؟ مرغزاری درخشان است.

فرمود: آری. فردا صبح که رفتم، دیدم او پیش از من به آن جا رسیده، اما مانع چریدن گوسفندانش شده است. حضرت فرمود: چون با تو قرار داشتیم، دوست نداشتم پیش از تو گوسفندانم را بچرانم.^{۳۷۰}

روز فتح مکه، کلید کعبه را از عثمان، پسر طلحه، رئیس کعبه گرفت. بت‌های نصب شده بر کعبه و داخل آن را شکست. بعد پرسید: عثمان کجاست؟ صدایش کردند. حضرت فرمود: بیا کلیدت را بگیر؛ امروز روز نیکی و وفای به عهد است.^{۳۷۱}

وعده دادن، به سانِ وام به عهده گرفتن است؛ وای بر آن که وعده دهد و تخلف کند؛ وای بر آن که وعده دهد و تخلف کند؛ وای بر آن که وعده دهد و تخلف کند!

* وفای به همسر

در بیست و پنج سالگی با خدیجهٔ چهل ساله ازدواج کرد. خدیجه، یاور و پشتیبان او پیش و پس از بعثت بود. ثروتش را در اختیارش نهاد و آرامش‌بخش روزهای تنهایی او بود. در دههٔ هفتاد عمرش چشم از جهان فرو بست. و پیامبر این همه را پاس می‌داشت و به آن وفادار بود؛ هم در حیات خدیجه و هم پس از آن:

جوانی‌اش را با خدیجه به سر بُرد، بی آن که همسری دیگر برگزیند؛ و پس از مرگ نیز هماره از نیکی‌های او یاد می‌کرد؛ تا جایی که عایشه، خود، می‌گوید:

خدیجه را ندیدم، اما به او حسادت می‌کردم. حضرت از او بسیار یاد می‌کرد. خیلی از اوقات، گوسفندی را سر می‌بُرد و قطعه قطعه می‌کرد و

آن‌ها را برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. بسیار می‌شد که می‌گفتم: گویا در دنیا زنی جز خدیجه نیست! حضرت می‌فرمود: او زنی بود با ویژگی‌های فراوان ... و از او فرزند داشتم.^{۳۷۲}

عایشه در روایتی دیگر می‌گوید: به هیچ زنی به اندازه خدیجه حسادت نمی‌کردم. سه سال پیش از ازدواجم مُرده بود. فراوان می‌شنیدم که حضرت از ایشان یاد می‌کرد. خدا به حضرت گفته بود که خدیجه را به خانه‌ای از نی در بهشت مژده دهد.^{۳۷۳}

در روایتی دیگر، عایشه می‌گوید: ... با حسادت گفتم: چقدر از عجزه‌ای از پیرزنان قریش یاد می‌کنی! زنی با پوستی سرخ در زیر گونه و کناره دهان. سال‌هاست مُرده و خداوند بهتر از او را به تو داده است.^{۳۷۴}

و رسول ﷺ علیه و آله پاسخ می‌داد: پروردگار بهتر از او را به من نداده است. وی زمانی به من ایمان آورد که مردمان کافر بودند. او مرا راستگو شمرد، هنگامی که مردم مرا دروغگو شمردند.^{۳۷۵} ...

پی‌افزود*های فصل سوم

۱. نوادر/۱۶۹.
۲. اصول کافی ۲۸/۵؛ تهذیب الاحکام ۱۷۴/۶؛ سنن نسائی/۱۸۶.
۳. تهذیب الاحکام ۱۵۶/۶؛ علل الشرائع ۳۷۶/۲؛ محاسن ۳۲۷/۲؛ من لایحضره الفقیه ۵۲/۲.
۴. مستدرک الوسائل ۴۷/۱۱.
۵. وسائل الشیعة (چ اسلامیة) ۵۲/۱۱.
۶. همان ۶۹/۱۱.
۷. ریاض الصالحین/۴۳۳؛ سنن ابی‌داود ۵۸۷/۱؛ عهود المحدثیه/۲۹۴؛ مسند احمد ۴۱۷/۳.
۸. بحارالانوار ۳۲/۲۱؛ صحیح بخاری ۱۵۱/۱؛ مسند احمد ۱۱۱/۳.
۹. بحارالانوار ۴۱۲/۲۱؛ سنن ابی‌داود ۶۲۸/۱؛ مجمع‌الزوائد ۳۱۴/۵؛ مسند احمد ۳۹۱/۱.
۱۰. نگاهی دوباره به سیمای پیامبر ﷺ علیه و آله/۴۹.
۱۱. وسائل الشیعة (چ اسلامیة) ۳۰/۱۱.
۱۲. همان.
۱۳. مسند احمد ۳۵۲/۵.
۱۴. سنن النبی/۱۱۱.
۱۵. اصول کافی ۲۷/۵؛ بحارالانوار ۱۷۷/۱۹؛ تهذیب الاحکام ۱۳۸/۶.
۱۶. وسائل الشیعة (چ اسلامیة) ۴۳/۱۱.
۱۷. الآحاد والمثانی ۴۶۲/۵؛ سنن ترمذی ۷۰/۳؛ معجم‌الکبیر ۴۲۱/۲۴.

* شماره سمت راست، نشانه شماره جلد کتاب، و شماره سمت چپ، نشانه شماره صفحه کتاب است.

١٨. بحار الانوار ٦١/٩٧؛ سنن نسائي ١٣٨/١.
١٩. سنن ابي داود ٥٦٤/١؛ سنن نسائي ٢٢٣/٦؛ مسند احمد ١٤٦/٤؛ مستدرک (حاکم) ٩٥/٢.
٢٠. جامع الصغير ٢٧/٢؛ كنز العمال ٣٥٠/٤.
٢١. فيض القدير ٤٣١/٤؛ كشف الخفاء ٦٨/٢؛ كنز العمال ٤٤٣/١٦.
٢٢. بحار الانوار ٢٤٦/٧١؛ فتح الباري ٦٧/٦؛ المصنف ٥٨٠/٤؛ معجم الكبير ٣٤٢/١٧.
٢٣. دلائل الاسلام ٣٦٧/١؛ مستدرک الوسائل ٤٥/١١.
٢٤. كنز العمال ٤٤٤/٦؛ مسند الشهاب ١١٧/٢.
٢٥. اصول کافی ١٦٤/٢؛ بحار الانوار ٣٣٩/٧١؛ تهذيب الاحكام ١٧٥/٦؛ نوادر ١٤٢/١.
٢٦. جامع الصغير ٦٠٤/٢؛ كنز العمال ٧٨٣/١٥؛ معجم الكبير ١٠٢/٢٠؛ مجمع الزوائد ١٣٥/٣.
٢٧. بحار الانوار ٣٨٨/٧١؛ مكارم الاخلاق ٤١٣/١.
٢٨. بحار الانوار ٣٧١/٧٦.
٢٩. جامع الصغير ٣٩٨/٢؛ كنز العمال ٤١٥/٣.
٣٠. جامع الصغير ٢٤٦/١؛ مسند احمد ١٩/٣.
٣١. اختصاص ٢٣٣/١؛ اصول کافی ٢٣٩/٢؛ تحف العقول ٤٣/١؛ خصال ١٠٥/١.
٣٢. احاديث ام المؤمنين عائشة (ادوار من حياتها) ٢٦٢/٢.
٣٣. تحفة الاحوذى ٣٦٥/٢؛ شرح سنن نسائي (سيوطي) ١٧/٣؛ شرح مسلم (نوي) ٢٠/٥؛ مسند احمد ٤٤٧/٥.
٣٤. جامع الصغير ٣٦٣/٢.
٣٥. سنن النبي ١٣٧/١؛ مستدرک الوسائل ٤٢٤/٦.
٣٦. مستدرک الوسائل ٣٠٧/٥؛ مسند الرضا ١٧٥/١.
٣٧. بحار الانوار ٤٧/٦٨؛ حلية الابرار ٢٧٨/١؛ مسند الرضا ١٧٥/١.
٣٨. بحار الانوار ١٦٧/١٦؛ شرح اصول کافی ١٥٧/٧؛ الغارات ١٦٧/١؛ مناقب آل ابي طالب ١٣٦/١.

٣٩. بحار الانوار ٢٠٨/٧٠.
٤٠. سنن النبي ١١٧/١.
٤١. اقبال الاعمال ٤٧٨/١؛ بحار الانوار ٣٧١/٨٧.
٤٢. بحار الانوار ٤١/١٦؛ شرح الاخبار في فضائل الائمة اطهار عليهم السلام ١٨٤/١.
٤٣. بحار الانوار ٢٣٧/١٦؛ سنن النبي ١٢٠/١؛ مكارم الاخلاق ٢٣/١.
٤٤. المواهب اللدنية ٨٥/٢.
٤٥. جامع الصغير ٣٧٥/٢.
٤٦. سنن النبي ١٠٦/١.
٤٧. عوالي اللئالي ١٢٠/٤؛ الفائق في غريب الحديث ٩/١؛ كشف الخفاء ٢٠١/١.
٤٨. بحار الانوار ٥٥/٢؛ سليم بن قيس ٤٧٧/١؛ مستدرک الوسائل ٣٣/٩.
٤٩. تحفة الاحوذى ١٣٦/٦؛ عوالي اللئالي ٧٢/١؛ مسند احمد ١٩٣/٤.
٥٠. اصول کافی ٦٦٠/٢؛ بحار الانوار ٢٢/٧١؛ مشكاة الانوار ٣٣١/١.
٥١. بحار الانوار ٢٦٢/٧٢؛ مستطرفات السرائر ٦٢١/١؛ مكارم الاخلاق ٤٤٤/١؛ من لا يحضره الفقيه ٤/٣٧٢.
٥٢. جامع الصغير ٣١٢/٢؛ عون المعبود ٦٥/٩؛ فتح الباري ٤٥٦/١١؛ المصنف ٤٩٩/٣.
٥٣. فيض القدير ١٤٣/٥؛ كنز العمال ٩٤/٧؛ معجم الكبير ١٥٤/٨.
٥٤. جامع الصغير ٣٢٦/١٢؛ سنن ابي داود ٤٤٣/٢؛ عون المعبود ١٢٥/١٣؛ كنز العمال ١٥٢/٧.
٥٥. جامع الصغير ٣٦٠/٢.
٥٦. تاريخ يعقوبي ٥١٣/١.
٥٧. مكارم الاخلاق ٤٣/١.
٥٨. همان ٤٥/١.
٥٩. همان.
٦٠. جامع الصغير ٣٨١/١؛ كنز العمال ٥٥/٣؛ معجم الاوسط ٣٧١/٧.

۶۱. بحارالانوار ۳۱۸/۱۴؛ عیون الحکم والمواظ/۴۳۰؛ شرح اصول کافی (مازندرانی) ۱۸۱/۱.
۶۲. سنن ترمذی ۱۴۲/۴؛ سنن دارمی ۷۶/۱؛ صحیح ابن حبان ۲۶۸/۱؛ مسند أبي يعلى ۱۹۸/۹.
۶۳. الامامة والتبصرة من الحيرة/۱۷۶؛ كنز العمال ۵۵۷/۳.
۶۴. بحارالانوار ۱۲۸/۲؛ خصال/۱۴۴؛ مجمع الزوائد ۲۳/۸؛ معجم الصغير ۱۶/۲.
۶۵. مستدرک الوسائل ۳۰/۹.
۶۶. اصول کافی ۳۲۳/۲؛ بحارالانوار ۱۴۹/۱؛ تحف العقول/۴۴؛ الزهد/۸.
۶۷. بحارالانوار ۳۳۵/۲۰؛ سليم بن قيس/۲۴۰؛ مسند احمد ۳۲۵/۴.
۶۸. همان ها.
۶۹. سنن ابن ماجه ۱۰۵۸/۲؛ سنن نسائي ۲۲۹/۷؛ شرح مسلم (نووی) ۱۰۶/۳.
۷۰. مسند أبي داود (طیالسی)/۱۵۷؛ المتقى من السنن المسندة/۲۶۸؛ مسند احمد ۱۱۱/۴.
۷۱. سنن ابی داود ۲۴۸/۱؛ مستدرک (حاکم) ۲۸۹/۱؛ معجم الكبير ۲۴۲/۲.
۷۲. مستدرک الوسائل ۴۹۸/۸.
۷۳. بحارالانوار ۳۱۷/۸؛ دعائم الاسلام ۴۶۸/۲؛ صحیح ابن خزيمة ۳۲۳/۲؛ نوادر/۱۵۹.
۷۴. اصول کافی ۳۶۰/۶؛ بحارالانوار ۲۶۷/۱۶؛ مجمع الزوائد ۶۷/۴.
۷۵. بحارالانوار ۲۶/۶۲؛ مجمع الزوائد ۶۷/۴؛ معجم الكبير ۳۴۰/۲۲.
۷۶. بحارالانوار ۲۹۵/۱۶؛ مناقب آل ابی طالب ۱۲۹/۱؛ مستدرک الوسائل ۴۱۱/۸.
۷۷. بحارالانوار ۲۹۶/۱۶؛ مستدرک الوسائل ۴۱۲/۸؛ مناقب آل ابی طالب ۱۲۹/۱.
۷۸. سنن دارمی ۱۱/۲؛ سنن ابی داود ۵۳۵/۱؛ صحیح بخاری ۲۳۶/۲؛ صحیح مسلم ۱۳۹/۳؛ مسند احمد ۲۰۸/۲.

۷۹. سنن ابن ماجه ۸۵۱/۲؛ سنن ابی داود ۳۳۲/۲؛ سنن ترمذی ۴۴۲/۲؛ سنن نسائي ۷۳/۸.
۸۰. سنن ابی داود ۱۶۴/۲؛ عوالی اللثالی ۱۶۵/۱؛ مسند احمد ۷۰/۲.
۸۱. الغارات ۱۶۷/۱.
۸۲. سنن النبی/۱۲۹.
۸۳. الشرائع ۲۹۴؛ فیض القدير ۲۱۸/۵.
۸۴. سنن نسائي ۲۶۴/۶.
۸۵. صحیح بخاری ۸۳/۳ و ۱۷۷/۷.
۸۶. صحیح بخاری ۸۲/۷.
۸۷. بحارالانوار ۲۴۱/۱۶؛ مکارم الاخلاق ۲۷/۱.
۸۸. اصول کافی ۴۰/۴؛ عوالی اللثالی ۲۸۸/۱.
۸۹. مستدرک (حاکم) ۴۱۵/۱؛ مسند احمد ۱۹۱/۲.
۹۰. بحارالانوار ۴۱۵/۳۰؛ كنز العمال ۳۹۳/۶.
۹۱. كنز العمال ۳۹۲/۶.
۹۲. جامع الصغير ۲۸۳/۱؛ كشف الخفاء ۲۴۸/۱؛ كنز العمال ۴۴۱/۳.
۹۳. شرح اصول کافی ۲۹۵/۸.
۹۴. اصول کافی ۱۰۳/۲؛ تحف العقول/۴۵؛ بحارالانوار ۱۷۲/۷۱.
۹۵. جامع الصغير ۶۰۳/۲؛ كنز العمال ۲۶۳/۶؛ مجمع الزوائد ۳۳/۴.
۹۶. جامع الصغير ۵۱۲/۲؛ كنز العمال ۳۷/۱۵.
۹۷. جامع الصغير ۶۲۵/۲؛ كنز العمال ۸۹۲/۳؛ مجمع الزوائد ۶۸/۴؛ مسند احمد ۴۴۴/۶.
۹۸. فتح الباری ۱۱۴/۱۰؛ مجمع الزوائد ۸۴/۵؛ مسند احمد ۱۵۶/۳؛ المصنف ۴۲۱/۵.
۹۹. بحارالانوار ۳۱۳/۳۰؛ منية المريد/۲۰۹.
۱۰۰. بحارالانوار ۴۶۵/۷۲؛ معدن الجواهر/۳۳.
۱۰۱. بحارالانوار ۳۸/۳۰؛ عوالی اللثالی ۱۴۹/۱؛ مسند احمد ۹/۲؛ مناقب آل ابی طالب ۶۴/۲.

١٠٢. اصول کافی ٦٦٢/٢؛ بحار الانوار ٢٤٠/١٦؛ حلیۃ الابرار ٣٣٤/١؛ مشکاة الانوار/٣٥٧.
١٠٣. اصول کافی ٦٦٢/٢.
١٠٤. مجمع الزوائد ٦٠/٨؛ مستدرک الوسائل ٣٢٠/٨؛ مسند احمد ٣٣٨/٢.
١٠٥. بحار الانوار ٢٢٩/١٦؛ الادب المفرد ٢٠٢؛ سنن ترمذی ١٨٣/٤؛ مسند احمد ١٣٤/٣.
١٠٦. كشف الخفاء ٢١٦/١؛ مجمع الزوائد ٤٠/٨؛ معجم الكبير ٩٥/٢٢.
١٠٧. بحار الانوار ٢٤٠/١٦؛ مکارم الاخلاق ٢٦.
١٠٨. سنن ابی داود ٤١٢/٢؛ سنن نسائی ١٠١/٨؛ فتح الباری ١٠٧/١.
١٠٩. جامع الصغير ٣٤٥/٢؛ کنز العمال ١٥٣/٧.
١١٠. مکارم الاخلاق ٤٥/١.
١١١. همان.
١١٢. نگاهي دوباره به سيمای پیامبر صلی الله عليه وآله. ٣٤.
١١٣. مکارم الاخلاق ٢٦/١.
١١٤. جامع الصغير ١٢٥/١.
١١٥. نگاهي دوباره به سيمای پیامبر صلی الله عليه وآله. ٣٥-٣٤.
١١٦. صحيح ابن حبان ٢١٧/١١؛ مسند الشافعي ٢٧٧.
١١٧. بحار الانوار ٦١/٧٤؛ تحف العقول ٦؛ محاسن ١٧/١.
١١٨. كشف الخفاء ٤٢٢/١؛ مسند الشهاب ٦/٢.
١١٩. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٢١٨/١٢.
١٢٠. محجة البيضاء ١٢٤/٤؛ مناقب آل ابی طالب ١٢٧/١.
١٢١. جامع الصغير ٥١٨/١؛ كنز العمال ١١١/٦؛ مجمع الزوائد ١٤٧/٤؛ معجم الكبير (طبرانی) ١٦٣/٢٥.
١٢٢. بغية الحارث ١٤٥؛ جامع الصغير ٣٥/١؛ معجم الكبير ١٩٧/١٠؛ مسند احمد ٤٠٤/١.
١٢٣. سنن ترمذی ٢٩٩/٣؛ صحيح بخاری ١٢٩/٣؛ صحيح مسلم ٩٣/٣؛ مسند احمد ٤٣٢/٢.

١٢٤. فيض القدير ٤٠٧/٤.
١٢٥. بحار الانوار ١٦٥/٧٤؛ مكارم الاخلاق (ابن أبي الدنيا) ١١٠؛ عوالي اللئالي ٢٩٤/١.
١٢٦. ارواء الغليل ٦٧/٦؛ بغية الحارث ١٤٦؛ جامع الصغير ٤٠/٢؛ فتح الباری ١٥٨/٥؛ مجمع الزوائد ١٥٣/٤؛ معجم الكبير ٢٨٠/١١؛ نصب الراية ٢٥٩/٥.
١٢٧. جزء ابن عمشليق ٢١؛ كنز العمال ١٧١/١٠؛ مسند الشهاب ٢٥٨/٢.
١٢٨. صحيح بخاری ١٢٣/٣؛ مسند احمد ١٦١/٥.
١٢٩. المصنف ٤٨٤/٨؛ نصب الراية لاحاديث الهداية ٢٢٤/٣.
١٣٠. بحار الانوار ٤٨٦/٣٢؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ٢٤٨/٥.
١٣١. بحار الانوار ٢١٦/١٦.
١٣٢. بحار الانوار ٢١٩/١٦؛ قرب الاسناد ٩١؛ معجم الكبير ٢١٥/١١؛ مجمع الزوائد ١٢٣/٣؛ المصنف ١٠/٥؛ مسند احمد ٣٠٠/١؛ نصب الراية ٢٦٨/٦.
١٣٣. سنن ابی داود ٤٥/٢.
١٣٤. كنز العمال ٥٠٠/٣.
١٣٥. جامع الصغير ٨٩٦/٢؛ سنن نسائی ٢٤/٨؛ سنن ابن ماجه ٨٩٦/٢؛ صحيح ابن حبان ٣٩٢/١٦؛ صحيح بخاری ٦٥/٤؛ فتح الباری ١٩٣/٦؛ كشف الخفاء ٢١٨/٢؛ معجم الاوسط ١٣٧/١؛ مجمع الزوائد ٢٩٣/٦؛ مستدرک (حاکم) ١٤٢/٢؛ مسند أبی داود (طیالسي) ١١٨؛ المتقى من السنن المسندة ٢١٣؛ موارد الضمان ٣٦٨.
١٣٦. المصنف ٣١٤/٦؛ نصب الراية لاحاديث الهداية ١٧٧/٦.
١٣٧. بحار الانوار ٣٠/٤٣؛ الخرائج والجرائح ٥٣٨/٢.
١٣٨. سنن كبرى (بيهقي) ٥٢/٦؛ مستدرک (حاکم) ٣٢/٢.
١٣٩. نگاهي دوباره به سيمای پیامبر صلی الله عليه وآله. ١١١.
١٤٠. سنن ابن ماجه ١١١٣/٢؛ كشف الخفاء ٣٠٨/١.
١٤١. تحفة الاحوذی ٤٦٧/٥؛ سنن ابی داود ٢١٥/٢؛ فتح الباری ٤٧١/٩.

١٤٢. سنن ترمذی ٣٧٦/٢؛ مستدرک (حاکم) ٥٥/٢؛ مسند احمد ٤١٣/٥.
١٤٣. جامع الصغير ٦٣٢/١؛ كشف الخفاء ٣٨٦/١؛ كنز العمال ٣٧١/١٦.
١٤٤. فتح الباری ٥٨/٦؛ مسند أبي يعلى ٢٢٦/٦؛ معجم الكبير ١١٩/٢٥؛ منتخب مسند عبد بن حميد ٣٦٢.
١٤٥. رياض الصالحين ٤٣٢/٢؛ صحيح بخاری ١٤٩/٨؛ صحيح مسلم ٣٩/٨.
١٤٦. تحفة الاحوذی ٧٥/٤؛ سنن نسائي ١٩/٤؛ صحيح ابن حبان ٤٢٩/٧؛ موارد الضمان ١٩٠.
١٤٧. بحار الانوار ٢٩٥/٥٩.
١٤٨. دعائم الاسلام ٦٠/٢؛ مستدرک الوسائل ٣٧٤/١٣.
١٤٩. مستطرفات السرائر ٦١٧/٦؛ من لا يحضره الفقيه ٣٥٨/٤.
١٥٠. اصول کافی ٥٢/٧؛ جامع الصغير ٣٩٦/٢؛ بحار الانوار ٢٤٩/٤٢؛ مجازات النبوة ٣٦.
١٥١. جامع الصغير ٣١١/٢؛ كنز العمال ٩٥/٧؛ معجم الكبير ١٧٢/١٠؛ المصنف ٣٣٦/٥.
١٥٢. شرح المسلم (نوى) ٥/١٥.
١٥٣. كنز العمال ٤٢٩/١٣؛ مسند احمد ٣٥/٤.
١٥٤. بحار الانوار ١٣٩/٧١؛ عوالي اللئالی ٢٧١/١؛ من لا يحضره الفقيه ١٣/٤.
١٥٥. مسند الشهاب ٨٨/٢.
١٥٦. فيض القدير ١٤٣/٥؛ كنز العمال ٩٤/٧؛ معجم الكبير ١٥٤/٨.
١٥٧. تحفة الاحوذی ٣٧/٤؛ جامع الصغير ١٩٢/١؛ كشف الخفاء ١٥٥/١؛ كنز العمال ٩٧/٩.
١٥٨. بحار الانوار ١٥٦/٦٤؛ الطرائف ٣٢٣/٣؛ شرح اصول کافی ١٩٤/٩.
١٥٩. من لا يحضره الفقيه ٣٠٠/٣.
١٦٠. اصول کافی ١١٣/٣.
١٦١. سنن النبي ١١٤.
١٦٢. سنن أبي داود ١٨٠/٢؛ كنز العمال ٤٦٧/٦؛ مسند أبي يعلى ٣٨٣/٢.
١٦٣. اختصاص ٢٢٦/٢؛ بحار الانوار ٣٤٨/١٣.

١٦٤. اصول کافی ٨/٨؛ بحار الانوار ٢١٧/٧٥؛ سنن النبي ١٢٧.
١٦٥. تحفة الاحوذی ٣٨٨/٥؛ جامع الصغير ٢٠٢/١؛ كشف الخفاء ١٦٣/١؛ فتح الباری ٢٧٦/١١.
١٦٦. سنن ترمذی ١١٢/١؛ سنن کبری (بيهقي) ١٣٣/٧؛ كنز العمال ٥١٣/٣؛ مسند احمد ١٠٥/١؛ نصب الراية ٣٤٦/١.
١٦٧. بحار الانوار ١٩٠/١٦؛ الشرائع المحمدية ٣٣/٣؛ المصنف ٤٤٥/٧.
١٦٨. جامع الصغير ٢١٣/٢؛ كنز العمال ٧٧٦/١٥.
١٦٩. جامع الصغير ٢٨٢/١؛ كنز العمال ٧٧٦/١٥.
١٧٠. جامع الصغير ٥١٦/٢؛ روضة الواعظین ٤٨١/١؛ كنز العمال ٢١٧/٤؛ مشكاة الانوار ٢٠١.
١٧١. جامع الصغير ٧٤/٢؛ كنز العمال ٣٦١/٦.
١٧٢. مستدرک الوسائل ٢٨١/٨؛ نزهة الناظر ٣٤.
١٧٣. بحار الانوار ٥٣/٧٤.
١٧٤. كنز العمال ٢٧٨/١٦؛ مجمع الزوائد ٢٥٢/٤.
١٧٥. مستدرک الوسائل ١٦٢/١٤.
١٧٦. سنن أبي داود ٣٧٥/١؛ مستدرک (حاکم) ٤٠٩/١؛ مستدرک الوسائل ١٧١/١٤.
١٧٧. دعائم الاسلام ١٩٠/٢؛ عوالي اللئالی ٢٩٢/٣.
١٧٨. سنن ترمذی ٢٦/٢؛ سنن نسائي ٢٠٥/٣؛ مسند احمد ٢٥٠/٢.
١٧٩. لواقح الانوار القدسين ٨٧٩.
١٨٠. بحار الانوار ٣٦٩/٧٦.
١٨١. سنن أبي داود ٢١٤/٢.
١٨٢. بحار الانوار ١٢٩/١٠٠؛ مستدرک الوسائل ٧٢/١٥.
١٨٣. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٩/١٤.
١٨٤. اصول کافی ٥٦٩/٥.
١٨٥. بحار الانوار ٢٢٨/١٠٠؛ دعائم الاسلام ١٩٢/٢؛ نوادر ١١٤.
١٨٦. بحار الانوار ٢٢٨/١٠٠؛ سنن النبي ٢٠٩؛ نوادر ١٢٣.

١٨٧. عوالی اللثالی ٢٥٤/١.
 ١٨٨. مستدرک الوسائل ٢٥٢/١٤؛ وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ١٢١/١٤.
 ١٨٩. همان.
 ١٩٠. همان.
 ١٩١. مکارم الاخلاق ٤٦٢/١.
 ١٩٢. بحار الانوار ٣٣٤/٧٣؛ ثواب الاعمال ٢٨٤.
 ١٩٣. سنن ابن ماجه ٦٣٦/١؛ سنن ترمذی ٣٦٩/٥؛ عوالی اللثالی ٢٧٠/١؛
 من لایحضره الفقیه ٤٤٣/٣.
 ١٩٤. بحار الانوار ١١٩/٨؛ خصال ٤٢؛ مشکاة الانوار ٣٩٣.
 ١٩٥. سنن دارمی ٢/٢؛ صحیح بخاری ١٣٥/٣؛ صحیح مسلم ١١٣/٨.
 ١٩٦. بحار الانوار ٢١٤/٧؛ ثواب الاعمال ٢٨٣؛ وسائل الشیعة ٣٤٢/٢١.
 ١٩٧. عوالی اللثالی ٢٥٤/١.
 ١٩٨. اصول کافی ٥٠٩/١؛ وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ١٩/١٤.
 ١٩٩. بحار الانوار ٢٤٩/١٠٠؛ مستدرک الوسائل ٢٥٠/١٤.
 ٢٠٠. مستدرک الوسائل ٢٥٠/١٤.
 ٢٠١. مستدرک سفینه البحار ٤٧/١٠.
 ٢٠٢. وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ١٤٣/١٤.
 ٢٠٣. جامع الصغیر ١٥٦/٢؛ کنز العمال ٣١٧/٥؛ معجم الاوسط ٢٤١/٦؛
 مجمع الزوائد ٨١/٨.
 ٢٠٤. بحار الانوار ١٠٩/٧٤.
 ٢٠٥. مستدرک (حاکم) ٢٢/٢؛ مسند احمد ٩٩/٦.
 ٢٠٦. مستدرک الوسائل ٢٢١/١٤؛ وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ٨٢/١٤.
 ٢٠٧. اصول کافی ٤٩٧/٥؛ تهذیب الاحکام ٤١٣/٧؛ وسائل الشیعة (ج
 اسلامیة) ٨٢/١٤.
 ٢٠٨. مستدرک الوسائل ٢٢١/١٤؛ وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ٨٣/١٤.
 ٢٠٩. اصول کافی ٥٠/٥؛ تهذیب الاحکام ١٧٥/٦؛ بحار الانوار ٢١٦/٦١؛ سنن
 ابن ماجه ٩٤٠/٢؛ سنن نسائی ٢٢٣/٦؛ معجم الکبیر ٣٤١/١٧؛ مسند
 احمد ١٤٤/٤؛ وسائل الشیعة (ج اسلامیة) ٣٤٧/١٣.

٢١٠. دعائم الاسلام ١٩٣/٢؛ مستدرک الوسائل ٣٤/١٥.
 ٢١١. کنز العمال ٢٨٤/١٦.
 ٢١٢. کنز العمال ٨٣٤/١٥.
 ٢١٣. کنز العمال ٤٠٨/١٦.
 ٢١٤. بحار الانوار ١٣٢/١٠١؛ مستدرک الوسائل ١٤٨/١٣.
 ٢١٥. بحار الانوار ٣٣٣/٧٣؛ من لایحضره الفقیه ١٣/٤.
 ٢١٦. جامع الصغیر ٤٥٥/١؛ العهود المحمدیه ٣١٣؛ مجمع الزوائد ١٣١/٤.
 ٢١٧. بحار الانوار ٣٦٥/٧٦؛ مستدرک الوسائل ٣٨٠/١٥.
 ٢١٨. روضة الواعظین ٣٧٦؛ مجمع الزوائد ٣٠٤/٤؛ مسند أبی یعلیٰ ١٤١/٦.
 ٢١٩. مسکن الفوائد ٧١؛ مستدرک (حاکم) ٦١/٤.
 ٢٢٠. اصول کافی ٣٢٥/٥؛ عوالی اللثالی ٢٩٣/٣؛ من لایحضره الفقیه
 ٣٨٨/٣.
 ٢٢١. سنن کبریٰ ٣٦١/٥.
 ٢٢٢. صحیح بخاری ١٣٩/٤؛ صحیح مسلم ١٨٢/٧؛ مسند احمد ٣٩٣/٢.
 ٢٢٣. اصول کافی ٣٢٥/٥؛ روضة الواعظین ٣٧٤؛ مکارم الاخلاق ٢٠٢/١؛
 من لایحضره الفقیه ٣٨٩/٣.
 ٢٢٤. اصول کافی ٣٢٦/٥.
 ٢٢٥. بحار الانوار ٣٣٤/٧٣؛ ثواب الاعمال ٢٨٤.
 ٢٢٦. بحار الانوار ٢٤٠/١٠٠.
 ٢٢٧. اصول کافی ٣٢٦/٥.
 ٢٢٨. مکارم الاخلاق ٢٠٢/١.
 ٢٢٩. جامع الصغیر ١٢٠/١؛ من لایحضره الفقیه ٤٤٠/٣.
 ٢٣٠. جامع الصغیر ١٦٣/١.
 ٢٣١. کنز العمال ٦٧٧/٦.
 ٢٣٢. اصول کافی ٣٢٤/٥؛ دعائم الاسلام ١٩٧/٢.
 ٢٣٣. اصول کافی ٣٢٤/٥؛ بحار الانوار ٣٣٩/١٠٠.
 ٢٣٤. سنن ابی داود ٤٧٥/١؛ صحیح بخاری ٨٤/٤؛ صحیح مسلم ١٥٧/٤؛
 مسند احمد ٤٣٩/٢.

۲۳۵. مستدرک الوسائل ۲۴۰/۱۴.
 ۲۳۶. بحارالانوار ۲۳۹/۱۴؛ مستدرک الوسائل ۱۶۱/۱۴.
 ۲۳۷. مسند الشاميين ۱۹۰/۲.
 ۲۳۸. مستدرک الوسائل ۱۶۲/۱۴.
 ۲۳۹. بحارالانوار ۹۷/۱۰۱؛ كنزالعُمَال ۴۱۱/۱۶؛ مجمع الزوائد ۳۰۵/۴؛ من لا يحضره الفقيه ۵۶۱/۳.
 ۲۴۰. مكارم الاخلاق ۴۳۹/۱.
 ۲۴۱. جامع الصغير ۲۷۱/۱؛ كشف الخفاء ۲۳۶/۱؛ كنزالعُمَال ۴۰۷/۱۶؛ فتح الباري ۲۶۶/۹؛ معجم الكبير (طبرانی) ۸۸/۱۰؛ مجمع الزوائد ۳۲۰/۴.
 ۲۴۲. بحارالانوار ۲۲۸/۱۶؛ مناقب آل ابی طالب ۱۲۷/۱.
 ۲۴۳. السنن الكبرى ۱۱/۸.
 ۲۴۴. رياض الصالحين ۶۴۵؛ سنن ابی داود ۲۷۶/۲؛ سنن ترمذی ۱۹۸/۲؛ سنن نسائي ۱۳۰/۸؛ صحيح ابن حبان ۴۲۱/۷؛ مسند احمد ۲۶۹/۳؛ نصب الراية ۱۹۱/۳.
 ۲۴۵. جامع الصغير ۴۹۴/۲؛ صحيح ابن حبان ۱۵۳/۱۰؛ مسند أبی يعلى ۵۱/۳؛ موارد الضمآن ۲۹۳.
 ۲۴۶. جامع الصغير ۳۵۸/۲؛ كنزالعُمَال ۱۳۸/۷؛ مجمع الزوائد ۲۴۹/۲؛ مسند احمد ۵۰۰/۳.
 ۲۴۷. بحارالانوار ۲۹۱/۵۹؛ تذكرة الموضوعات ۱۹۱.
 ۲۴۸. جامع الصغير ۵۶/۱؛ رياض الصالحين ۵۴۳؛ شرح معاني الآثار ۳۵۷/۴؛ كشف الخفاء ۶۹/۱؛ صحيح بخارى ۱۲۵/۳؛ مسند ابن الجعد ۴۷۸؛ مسند ابن راهويه ۱۵۱/۱؛ مسند احمد ۴۴۶/۱.
 ۲۴۹. شرح اصول كافي (مازندرانی) ۲۰۲/۹.
 ۲۵۰. مستدرک الوسائل ۲۰۶/۹؛ مشکاة الانوار ۲۹۰.
 ۲۵۱. مجمع الزوائد ۱۴۹/۸.
 ۲۵۲. بحارالانوار ۴۲/۷۳؛ نوادر ۱۳۶.
 ۲۵۳. بحارالانوار ۲۹۵/۵۹.

۲۵۴. دعائم الاسلام ۶۰/۲؛ مستدرک الوسائل ۳۷۴/۱۳.
 ۲۵۵. بحارالانوار ۸۹/۷۱؛ من لا يحضره الفقيه ۱۶/۴.
 ۲۵۶. تذكرة الموضوعات ۲۰۳؛ جامع الصغير ۹۵/۲؛ كنزالعُمَال ۳۵۹/۳.
 ۲۵۷. اصول كافي ۱۰/۴؛ تهذيب الاحكام ۱۰۶/۴؛ ثواب الاعمال ۱۴۲؛ روضة الواعظين ۳۵۷.
 ۲۵۸. نگاهى دوباره به سيمای پیامبر صلى الله عليه وآله. ۵۵.
 ۲۵۹. اصول كافي ۴۷/۲؛ التمهيد ۶۶؛ مكارم الاخلاق ۳۲۰/۲؛ من لا يحضره الفقيه ۳۵۴/۴.
 ۲۶۰. مستدرک الوسائل ۲۸۱/۸؛ نزهة الناظر ۳۴.
 ۲۶۱. سنن النبي ۱۲۳.
 ۲۶۲. بحارالانوار ۲۳/۷۳.
 ۲۶۳. معاني الاخبار ۱۹۶؛ من لا يحضره الفقيه ۳۹۵/۴.
 ۲۶۴. بحارالانوار ۱۹۸/۷۱؛ تحف العقول ۳۶۸؛ مسند الشهاب ۷۳/۲؛ نزهة الناظر ۳۹.
 ۲۶۵. فيض القدير ۲۰۴/۵.
 ۲۶۶. سنن النبي ۱۲۳.
 ۲۶۷. اصول كافي ۶۷۱/۲؛ بحارالانوار ۲۸۰/۱۶؛ حلية الأبرار ۱۷۹/۱.
 ۲۶۸. مكارم الاخلاق ۵۵/۱.
 ۲۶۹. امثال الحديث المروية عن النبي صلى الله عليه وآله. ۱۱۳؛ مسند الشهاب ۲۸۷/۲.
 ۲۷۰. بحارالانوار ۴۱۴/۳۰؛ شرح اصول كافي ۳۱۲/۲؛ فتح الباري ۴۱۶/۱۰؛ مجمع الزوائد ۱۷۵/۸.
 ۲۷۱. بحارالانوار ۱۴۳/۵۹؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۷۳/۱۲.
 ۲۷۲. صحيح مسلم ۷۶/۷.
 ۲۷۳. جامع الصغير ۳۶۹/۱؛ كنزالعُمَال ۴۵۷/۱۶؛ مجمع الزوائد ۱۵۵/۸.
 ۲۷۴. جامع الصغير ۳۵۸/۲؛ المعجم الصغير (طبرانی) ۳۹/۲.
 ۲۷۵. تحفة الاحوذى ۸۶/۱۰؛ سنن ترمذی ۲۶۲/۵؛ الشمائل المحمدية ۱۸۶؛ مسند احمد ۱۹۰/۴.

٢٧٦. بحارالانوار ٩٢/١٠١؛ جامع الصغير ١٧٣/١؛ كنزالعمال ٤٤٤/١٦.
٢٧٧. بحارالانوار ٨٤/٧١؛ من لا يحضره الفقيه ٤٨٣/٣؛ نوادر ٩٦.
٢٧٨. بحارالانوار ٩٩/١١.
٢٧٩. بحارالانوار ٧٣/١٠١؛ عدة الداعي ٧٥.
٢٨٠. همان ها.
٢٨١. تهذيب الاحكام ٢٧٤/٣.
٢٨٢. المصنف ١٤٤/٦.
٢٨٣. سنن النبي ١١٨.
٢٨٤. روضة الواعظين ٣٦٩؛ المعجم الصغير ٢١/٢؛ مجمع الزوائد ١٥٦/٨.
٢٨٥. سنن ابي داود ٤٧٥/٢؛ عون المعبود ٢٢٨/١٣؛ المصنف ١٢٤/٦.
٢٨٦. كنزالعمال ٤٥٧/١٦؛ عوالي اللثالي ٣١١/٣؛ من لا يحضره الفقيه ٤٨٣/٣.
٢٨٧. سنن النبي ١٢٢.
٢٨٨. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٤٤٦/١.
٢٨٩. كشف الخفاء ٥٧/٢؛ مستدرك الوسائل ١٧٠/١٥.
٢٩٠. المستدرك (حاکم) ٤١٥/١؛ مسند احمد ١٩١/٢.
٢٩١. صحيح مسلم ٩٢/٨.
٢٩٢. صحيح مسلم ٩٦/٨.
٢٩٣. اصول كافي ٤٨/٥؛ دعائم الاسلام ٣٤٥/١؛ محاسن ٦٣١/٢؛ من لا يحضره الفقيه ٢٨٣/٢.
٢٩٤. بحارالانوار ١١٠/٦١؛ سنن ابن ماجه ٧٧٣/٢؛ محاسن ٦٣٥/٢؛ من لا يحضره الفقيه ٢٩٠/٢.
٢٩٥. اصول كافي ٣٣٧/٥؛ تهذيب الاحكام ٣٩٨/٧؛ روضة الواعظين ٣٧٤.
٢٩٦. مستدرك الوسائل ٢٤/١٣.
٢٩٧. بحارالانوار ٢١٢/٩؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٢٥/١٢.
٢٩٨. همان ها.
٢٩٩. بحارالانوار ٣٢١/٩٠؛ مستدرك الوسائل ٢٧/١٣.

٣٠٠. بحارالانوار ٩٨/١٠١؛ مستدرك الوسائل ١١٥/١٥.
٣٠١. جامع الصغير ٦٢٢/٢؛ سنن ابي داود ٥٠٨/٢؛ عون المعبود ٣٨/١٤؛ كنزالعمال ٤٤٩/١٦.
٣٠٢. اختلاف الحديث ٥١٧؛ سنن ابي داود ٤٦٥/١؛ فتح الباري ١٥٩/٩؛ مسند احمد ٣٤/٢.
٣٠٣. الادب المفرد ٢٨؛ سنن ابن ماجه ١٢١/٢؛ المستدرك ١٧٨/٤؛ مسند احمد ٣٦٣/١.
٣٠٤. تذكرة الموضوعات ٢٢؛ جامع الصغير ٥٦/١؛ كشف الخفاء ٧٥/١؛ كنزالعمال ١٣٦/١٠.
٣٠٥. اصول كافي ١٦٥/٢؛ بحارالانوار ١٣٧/٧٢؛ سنن ابي داود ٤٤٤/٢.
٣٠٦. سنن ترمذی ٢٥١/٣؛ العمر و الشيب ٥٣؛ مشكاة الانوار ٢٩٣؛ المعجم الاوسط ٩٤.
٣٠٧. مجمع الزوائد ١٥/٨؛ مستدرك الوسائل ٣٩٣/٨؛ مشكاة الانوار ٢٩٤.
٣٠٨. جامع الصغير ٩٠/٢؛ كنزالعمال ٦٦٤/١٥؛ مشكاة الانوار ٢٩٥.
٣٠٩. اصول كافي ١٦٥/٢؛ بحارالانوار ١٣٨/٧٢؛ شرح الاخبار ٤٨٨/٢؛ عوالي اللثالي ١٠٨/١.
٣١٠. بحارالانوار ١٣٧/٧٢؛ صحيح ابن حبان ٣١٩/٢؛ مجمع الزوائد ١٥/٨؛ مسند الشهاب ٥٧/١.
٣١١. سنن النبي ١١٤.
٣١٢. سنن ابن ماجه ١١٤/١؛ صحيح ابن خزيمة ٤٤/١.
٣١٣. سنن النبي ١٠٤.
٣١٤. سنن النبي ١٢٦.
٣١٥. الاربعون حديثاً ٥٦؛ مشكاة الانوار ٣٨٢؛ معاني الاخبار ١٩٦.
٣١٦. اصول كافي ١١٧/٢؛ دعائم الاسلام ٢٥٤/٢.
٣١٧. سنن ترمذی ٢١٧/٣؛ مسند ابن مبارك ١٦٥؛ مسند احمد ١٦٠/٢.
٣١٨. سنن النبي ١٢٣.
٣١٩. سنن النبي ١٠٤.

٣٢٠. الآحاد و المثاني ١٥٤/٢؛ المستدرک ٢٩٠/٣.

٣٢١. جامع الصغير ١٨٤/١؛ كشف الخفاء ١٥٢/١.

٣٢٢. بحارالانوار ١٥١/١٦؛ مجمع الزوائد ٢٧٤/٨؛ معاني الاخبار ٨٢/٢.

٣٢٣. بحارالانوار ١٥٨/٧٤؛ تحف العقول ٥٤/٥؛ سنن كبرى (بيهقي) ١٢٩/١٠؛

مجمع الزوائد ٨٩/٨.

٣٢٤. تحفة الاحوذى ٣٥٧/٦؛ العهود المحمدية ٤٧٩/٤.

٣٢٥. بحارالانوار ٣٥٦/٦٨.

٣٢٦. جامع الصغير ٣٧٧/١؛ السنة ١٢٧/١؛ سنن ابن ماجه ٨٦/١؛ كنزالعُمَال

٦٩٦/٣.

٣٢٧. شرح كلمات امير المؤمنين على عليه السلام ٣٦/٤؛ عوالى اللئالى ١٠١/١؛ من

لا يحضره الفقيه ٣٥٣/٤.

٣٢٨. امالى ٧٣/١؛ مشكاة الانوار ٣٩٩/٣؛ معاني الاخبار ١٩٦/١؛ من لا يحضره

الفقيه ٣٩٦/٤.

٣٢٩. كنزالعُمَال ١٥٣/١٠.

٣٣٠. جامع الصغير ٢٤٦/١؛ مسند احمد ١٩/٣.

٣٣١. كنزالعُمَال ١٤٢/١؛ مستدرک الوسائل ٣٩١/١٢.

٣٣٢. المستدرک (حاکم) ٣١٣/٤؛ شرح مسلم (نوى) ٢٧/١١؛ المعجم الكبير

١٩٣/٦.

٣٣٣. روضة الواعظين ٤٣٢/٢؛ معاني الاخبار ١٩٦/١؛ من لا يحضره الفقيه

٣٩٥/٤.

٣٣٤. رياض الصالحين ٢٢٨/٢؛ صحيح مسلم ٤١/٨؛ مسند ابى داود

(طيالسى) ٣١٩/١؛ مسند احمد ٤١٣/٢.

٣٣٥. كنزالعُمَال ٢٥/٣؛ فيض القدير ٤٩/٦.

٣٣٦. بحارالانوار ١٧٨/٧٤؛ العهود المحمدية ٧٩٧/٧؛ مجمع الزوائد ٢٢٥/١٠؛

مسند الشهاب ٢٩٩/١.

٣٣٧. مسند احمد ١٥٦/٣.

٣٣٨. خصال ٧/١.

٣٣٩. مسند أبى داود (طيالسى) ١٣٣/١؛ مسند احمد ٢٧٥/٥؛ المصنف

٩١/١١؛ معجم الكبير ٩٨/٢.

٣٤٠. بحارالانوار ٣٣١/٧٣.

٣٤١. اصول كافى ٢٨٩/٥؛ تهذيب الاحكام ٢١١/٧؛ سنن ابن ماجه ٨١٧/٢؛

عوالى اللئالى ٢٥٣/٣.

٣٤٢. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ٢٤٧/١٣.

٣٤٣. بحارالانوار ٥٣/٧٤؛ من لا يحضره الفقيه ٣٦٢/٤.

٣٤٤. اصول كافى ٣٨٢/٥؛ بحارالانوار ٢١٨/٦٩.

٣٤٥. مسند أبى يعلى ٣٧٤/٦؛ مسند احمد ١٧٧/٣.

٣٤٦. بحارالانوار ٤٥١/٧٢؛ عيون اخبارالرضا ٧٥/١.

٣٤٧. اصول كافى ٢٨٦/٦؛ حليةالابرار ٣٩٦/١؛ مسائل على بن جعفر ٣٤١/١.

٣٤٨. جامع الصغير ٣٨/١؛ العهود المحمدية ٣٧٣/٣؛ كشف الخفاء ٥٢/١.

٣٤٩. مجمع الزوائد ١٧٥/٨.

٣٥٠. جامع الصغير ٥٠/٢؛ كنزالعُمَال ٢٤٨/٩.

٣٥١. جامع الصغير ٢٣٧/١؛ مسند الشهاب ٤١٢/١؛ مجمع الزوائد ١٦٤/٨؛

معجم الكبير ٢٦٩/٤.

٣٥٢. مستدرک الوسائل ٤٢٣/٨.

٣٥٣. بحارالانوار ٣٩٤/٦٨؛ مستدرک الوسائل ٤٢٣/٨؛ كنزالعُمَال ١٨٧/٩؛

مشكاة الانوار ٣٧٥/٨.

٣٥٤. روضة الواعظين ٣٨٨/٨؛ مستدرک الوسائل ٤٢٤/٨؛ مشكاة الانوار ٣٧٣/٨.

٣٥٥. الاصول ستة عشر ٧٧/١.

٣٥٦. سنن ابى داود ١٩٩/٢؛ مسند احمد ٤٠٨/٥.

٣٥٧. مستدرک الوسائل ٤٢٣/٨.

٣٥٨. اصول كافى ٦٦٦/٢؛ بحارالانوار ١٥٢/٧١؛ مشكاة الانوار ٣٧٦/٨.

٣٥٩. بحارالانوار ١٦٨/١٩؛ شرح اصول كافى ١٥١/١١.

٣٦٠. جامع الصغير ٦٦/١.

٣٦١. سنن ابن ماجه ٦٣٣/١؛ سنن ابى داود ٤٧٣/١؛ سنن دارمى ١٤٤/٢؛

مسند احمد ١٤٤/٦.

۳۶۲. صحیح مسلم ۱۷۴/۴؛ معجم الکبیر ۶۹/۹.

۳۶۳. جامع الصغیر ۳۲۹/۲؛ کنز العمال ۲۲۲/۷؛ مسند ابن راهویه ۱۰۰۷/۳.

۳۶۴. ارواء الغلیل ۸۵/۷؛ المستدرک (حاکم) ۱۳۵/۱؛ السنن الکبری (بیهقی)

۱۲۳/۱؛ سنن ابی داود ۴۷۴/۱؛ فتح الباری ۲۵۵/۹؛ المعجم الاوسط

۲۵۹/۵؛ نصب الراية ۹۴/۳.

۳۶۵. جامع الصغیر ۲۰/۱؛ مجمع الزوائد ۱۶۰/۸؛ منتخب مسند عبد بن

حمید/۴۱۷؛ المصنف ۹۷/۱۱.

۳۶۶. جامع الصغیر ۳۹/۱؛ عهود المحمدية/۴۳۱؛ کنز العمال ۱۶۸/۳؛ مسند

الشهاب ۲۲۹/۲.

۳۶۷. جامع الصغیر ۴۳۳/۲؛ کشف الخفاء ۱۵۰/۲؛ کنز العمال ۱۴/۲.

۳۶۸. بحار الانوار ۹۷/۷۲؛ تحف العقول/۴۴۶؛ سنن النبی/۳۹۷.

۳۶۹. سنن ابن ماجه ۸۹۶/۲؛ صحیح بخاری ۶۵/۴.

۳۷۰. بحار الانوار ۲۲۴/۱۶.

۳۷۱. الغیة/۳۰۸.

۳۷۲. الآحاد و المثانی ۳۸۶/۵؛ سنن ابن ماجه ۶۴۳/۱؛ صحیح بخاری

۲۳۰/۴؛ صحیح مسلم ۱۳۴/۷.

۳۷۳. صحیح بخاری ۲۳۱/۴.

۳۷۴. صحیح مسلم ۱۳۴/۷.

۳۷۵. کنز العمال ۱۳۲/۱۲؛ فتح الباری ۱۰۷/۷.

فصل چهارم:

طبیعت

حیوانات

نخستین «جمعیت» حمایت از حقوق حیوانات، در سال ۱۸۲۴ میلادی در انگلستان تأسیس شد. اما اسلام ۱۲۰۰ سال پیش از غربی‌ها، حمایت از انواع حقوق حیوانات را در صدر فرمان‌های خود به مسلمانان قرار داد. گروه‌های حامی حقوق حیوانات، براساس مسائل اخلاقی و انسانی دست به این کار ارزشمند زدند؛ اما اسلام، افزون بر این‌ها، قوانینی حقوقی نیز برای آن تنظیم کرده است که بر اساس آن، کسی که این حقوق را رعایت کند، ثواب [پاداش] و فردی که آن را انجام ندهد، کیفر [جزای] این جهانی و آن جهانی دارد.

سخن ما یک ادعاست و برای اثبات آن کافی است تا آشنایان به مسائل حقوقی، نگاهی به کتاب‌های فقهی اسلامی بيفکنند تا درستی سخن ما را دریابند.

نکته دیگر، «جایگاه ارزشمند حیوانات» در اسلام است. قرآن آن قدر برای آن‌ها ارزش قائل شده که بلندترین و دومین سوره خود را به نام یکی از سودمندترین حیوانات کرده است: بقره [=گاو ماده]. نامگذاری دیگر سوره‌ها نیز به اسامی: انعام [=چارپایان]، نحل [=زنبور عسل]، نمل [=مورچه]، عنکبوت، عادیات [=اسبان دونده] و فیل، دلیلی دیگر بر این ادعاست.

در قرآن کریم بیست بار از پرندگان سخن به میان آمده است. از حشرات و آبزیان نیز بارها سخن گفته شده است.

در روایات، با بیان ارزش‌های حیوانات، توجه مسلمانان به لزوم مهربانی با آن‌ها جلب شده است.

اینک به نمونه‌هایی توجه فرمایید که در آن‌ها حقوق حیوانات بسی فراتر از قوانین غربی حمایت از حقوق حیوانات مطرح شده است.*

*. عبداللطیف عاشور در کتاب موسوعة الطیر و الحيوان فی الحديث النبوی، ۶۸۰

حضرت مردم را از به جان هم انداختن جانداران باز می‌داشت.^۱
 از نخستین کسانی در جهان بود که «احترام» به حیوانات را مطرح کرد:
 کسی که چارپایی می‌گیرد، باید آن را گرامی دارد.^۲
 می‌فرمود: پروردگار نیکی را بر هر چیزی نوشته است، پس هرگاه
 می‌خواهید حیوانی را سر ببرید، به نیکی سر آن را ببرید^۳... آلت قتاله را تیز
 کنید تا قربانی راحت کشته شود.^۴
 در فتح مکه، هنگام آمدن از مدینه به مکه، در کنار آبی سگی ماده را دید
 که عوعو می‌کند و توله‌هایش شیر می‌خورند. به یکی از یارانش دستور داد
 که در برابر آن سگ بنشیند تا کسی از سپاهیان اسلام متعرض آن سگ و
 توله‌هایش نشود.^۵
 روزی از کنار الاغی گذشت که صورتش را داغ کرده بودند. فرمود:
 آفریدگار لعنت کند کسی را که این حیوان را داغ کرده است.^۶
 همچنین هر کسی را که اعضای حیوان را ببرد، نفرین کرده است.^۷
 نهی فرمود که سه نفر بر یک مرکب سوار شوند.^۸
 فرمود: مردی از راهی می‌گذشت. تشنه شد. چاهی یافت. وارد آن شد و
 آب نوشید. وقتی بیرون آمد، سگی را دید که [از تشنگی] له له می‌زند و
 خاک [مرطوب] را می‌خورد. با خویش گفت: او هم مثل من تشنه است!
 پس دوباره وارد چاه شد. کفشش را از آب پر کرد، آن را به دندان گرفت و از
 چاه بیرون آمد و سگ را سیراب کرد. خداوند نیز از وی سپاسگزاری کرد.
 پرسیدند: مگر سیراب کردن چارپایان نیز پاداش دارد؟ فرمود: سیراب کردن
 هر تشنه‌ای پاداش دارد.
 و در روایت دیگر فرمود: سپاسگزاری خدا از آن مرد آن بود که وی را
 وارد بهشت کرد.^۹
 خداوند خجسته و والا، نرمخویی را دوست دارد و به آن کمک می‌کند؛

حدیث را دربارهٔ پرندگان و جانداران فقط از زبان پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله.
 [نه سیزده معصوم دیگر] آورده است.

پس هرگاه سوار چارپایان گرسنه شدید، ... اگر زمین [محل عبور شما]
 بی‌گیاه است، با سرعت از آن بگذرید؛ و اگر سرسبز است، بایستید.^{۱۰}
 چارپا بر صاحبش [حقوق و] بهره‌هایی دارد:
 هنگامی که فرود می‌آید، ابتدا او را علف بدهد؛
 از آبی می‌گذرد، آب را بر او عرضه کند؛
 بر صورتش نزند؛ چرا که او هم خدایش را به پاکی یاد می‌کند؛
 جز در راه خدا، وقتی حیوان متوقف است، بر پشتش ننشیند؛
 بیش از توانش بر او بار نکند؛
 بیش از قدرتش او را ندواند.^{۱۱}
 پیامبر روزی شتر ماده‌ای را دید که ایستاده و بر پشتش بار است. فرمود:
 صاحبش کجاست؟ خود را برای بازخواست در فردا [رستاخیز] مهیا
 کند.^{۱۲}
 نهی می‌فرمود که عضوی از حیوان را آتش بزنند.^{۱۳}
 مردمان را از کشتن مورچه، زنبور عسل، شانه به سر و صُرد* باز
 می‌داشت.^{۱۴}
 پشت چارپایان را جای نشستن خود [برای گفت‌وگو] قرار ندهید؛ چه
 بسیار مرکبی که از سوار خود بهتر و به پروردگار مطیع‌تر است و ذکر خداوند
 بیشتر می‌گوید.^{۱۵}
 بارها را در انتهای کمر و پشت حیوان قرار دهید؛ زیرا دستان حیوان
 آویزان [= لرزان] است و دو پای او محکم.^{۱۶}
 اجازه نمی‌داد برای کشتن حیوانی، او را به جایی ببندند و سنگبارانش
 کنند.^{۱۷}
 اجازه نمی‌داد برای کشتن حیوان، او را از جای مرتفعی پرتاب کنند.^{۱۸}
 کشتن حیوان با چیزی غیر از آهن [مانند سنگ تیز] را اجازه نمی‌داد.^{۱۹}
 خوش نمی‌داشت حیوان شیرده و حامله را بی‌ضرورت سر ببرند.^{۲۰}

* صُرد، پرنده‌ای است بزرگ‌تر از گنجشک با شکمی سفید و پستی سبز و سر و منقاری
 بزرگ که معمولاً حشرات و گنجشک را شکار می‌کند.

دستور داده بود پیش از جان دادن کامل و آرام گرفتن حیوان حلال‌گوشتی که ذبح شده است، سرش را یکباره قطع نکنند و پوستش را نکنند.^{۲۱} از همین روی است که فقیهان شیعه بی‌هیچ اختلافی فتوا به وجوب تغذیه حیواناتی داده‌اند که انسان در اختیار دارد. باید توجه داشت که کرم ابریشم و زنبور عسل نیز در زمره آن‌ها قرار دارد؛ چه آن حیوانات حلال‌گوشت باشند، و چه حرام گوشت. و چه انسان‌ها از آن‌ها نفعی ببرند و چه نبرند.^{۲۲} آری، غذا دادن به حیواناتی که در اختیار ماست، واجب است.

* اسب

خیر، تا روز رستاخیز در پیشانی اسب است.^{۲۳} می‌فرمود: کسی که جو را برای اسبش پاکیزه سازد و سپس آن را به حیوان بخوراند، پروردگار برای هر دانه جو، پاداشی برای او می‌نویسد.^{۲۴} یال اسب را نچینید؛ زیرا اسب با یال خود گرم می‌شود.^{۲۵} خداوند لعنت کند کسی را که یال اسب را بکند یا بچیند.^{۲۶}

* چلچله

درباره چلچله نیک‌اندیشی کنید؛ چرا که او مانوس‌ترین پرنده به انسان است.^{۲۷}

از آشیانه‌سازی چلچله در خانه‌هایتان جلوگیری نکنید.^{۲۸}

* خروس

حضرت در خانه‌اش خروس سپیدی نگه می‌داشت.^{۲۹} می‌فرمود: به خروس دشنام دهید که بیدارگر نماز [صبح] است.^{۳۰} به جنگ انداختن خروس‌ها را حرام شمرد.^{۳۱}

* سگ

می‌فرمود: [شب معراج] وارد بهشت شدم، صاحب سگی را دیدم که حیوان را سیراب کرده بود.^{۳۲}

* خوانندگان فرزانه برای آشنایی با قطره‌ای از دریای معارف دینی درباره حقوق حیوانات، می‌توانند بنگرند به مقاله «حقوق حیوان از دیدگاه صاحب جواهر» در فصلنامه فرهنگ جهاد، سال هشتم، شماره دوم، صص ۱۰۲-۱۱۰.

زن بدکاره‌ای را بخشیدند؛ زیرا از کنار سگی گذشت که کنار چاه آب [کم‌عمقی] از تشنگی لاله می‌زد. سگ، در آستانه مردن بود. زن کفش را درآورد و آن را به روسری‌اش بست و با آن آب از چاه برآورد [و به سگ داد] و به خاطر همین بخشیده شد.^{۳۳}

هرگز عضوهای جاننداری را نبرید؛ گرچه آن حیوان، سگی درنده باشد.^{۳۴}

* شتر

شتر مایه ارجمندی خاندان [= صاحبان] خویش است.^{۳۵} مردی در حضور ایشان شتر ماده‌ای را دوشید. پیامبر بدو فرمود: مقداری شیر [در پستان شتر برای فرزندش] بگذار.^{۳۶}

* کبوتر

هماره از دیدن کبوتر سرخ، لذت می‌برد.^{۳۷} در خانه‌اش جفتی کبوتر قرمز بود.^{۳۸} نگه داشتن کبوتر و گرامی داشتن او را مستحب شمرد.^{۳۹} مردی به نزد او آمد و از تنهایی شکایت کرد. حضرت فرمان داد برای خودش جفتی کبوتر تهیه کند.^{۴۰}

* گاو

پس از گوسفندداری، گاوداری را بهترین ثروت اعلام کرد.^{۴۱} نگهداری گاو را در منزل مستحب^{۴۲} و برکت^{۴۳} شمرد.

* گربه

[در شب معراج] صاحب گربه‌ای را در دوزخ دیدم، که گوشت‌های پس و پیش او را می‌کنند. او زنی بود که گربه را جایی بسته بود، نه به او غذایی می‌داد و نه رهایش می‌کرد تا گربه برای سیر کردن شکمش از حشرات و دیگر خزندگان زمین بهره گیرد.^{۴۴} می‌فرمود: گربه را گرامی بدارید! او از جانورانی است که دوروبر شما پرسه می‌زند^{۴۵} [و چشم امید به شما دارد].

امام علی علیه السلام نقل کرده است: هنگامی که پیامبر مشغول وضو گرفتن بود، گربه‌ای خانگی به او پناه آورد. حضرت دریافت او تشنه است. کاسه‌ای آب وضو [را کج کرد و گربه از آن نوشید. از باقی مانده آب، وضو گرفت.^{۴۶}

* گنجشک

کسی که بیهوده گنجشکی را بکشد، [این پرنده] روز قیامت جیغ کشان نزد آفریدگار خواهد آمد و می گوید: خداوندگار! این فرد مرا بیهوده کشت، از کشتن من سودی هم نبرد و زنده ام نگذاشت تا از حشرات زمین تغذیه کنم^{۴۷} [پس او را کیفر ده].

* گوسفند

بر شما باد به گوسفند [داری] و کشاورزی.^{۴۸}
پس از کشاورزی، بهترین ثروت را گوسفندداری اعلام کرد.^{۴۹}
بهترین ثروت را گوسفند [داری] شمرد. می فرمود: گوسفند، روغنش گذران زندگی و پشمش جامه است.^{۵۰} یک گوسفند یک برکت، دو گوسفند دو برکت، و سه گوسفند سود است.^{۵۱}
نگهداری گوسفند شیرده در خانه و گرمی داشتن آن را مستحب شمرد.^{۵۲}
نگهداری گوسفند در خانه، هفتاد در بینوایی را می بندد.^{۵۳}
می فرمود: آب بینی گوسفندان را از صورتشان پاک کنید.^{۵۴}
آغل آن ها را پاکیزه نمایید.^{۵۵}
روزی مردی را دید که گوسفندی را خوابانده است و کاردش را تیز می کند. بدو فرمود: می خواهی او را دوبار بکشی؟ چرا پیش از خواباندنش کارد را تیز نکرده ای؟^{۵۶}

* مرغ

روزی از جایی می گذشت. دید گروهی مرغی را جایی بسته اند و از هر سو به سمتش تیر [یا سنگ] پرتاب می کنند. پرسید: آن ها کی اند؟ خدایشان لعنت کند.
نگهداری مرغ را مستحب دانست.^{۵۷}
می فرمود: حیوانات اهلی را در خانه بسیار نگهدارید؛ زیرا شیاطین کاری به کار کودکانان نخواهند داشت.^{۵۸} و این گونه نقش سرگرمی های مفید را در پُر کردن اوقات فراغت فرزندان یادآوری می کرد.
مرغ در خانه، باعث برکت است.^{۵۹}

درختکاری و باغداری

آب پاشی به ریشه های درخت هنگام کاشتن و پیش از ریختن خاک را مستحب برشمرد.^{۶۰}
اگر قیامت دارد برپا می شود و در دست یکی از شما نهالی هست، اگر فرصت کاشتن آن را دارد، باید آن را بکار.^{۶۱}
ابی سعید خدری از ایشان نقل کرده است: کسی که در درخت طلحه^{*} یا سدري را آب دهد، گویا دین باور تشنه ای را سیراب کرده است.^{۶۲}
هیچ مسلمانی درختی نمی کارد که انسان، چارپا یا پرنده ای از [میوه های] آن بخورد، جز آن که برایش در روز رستاخیز صدقه محسوب می شود.
درختان استوار و بلند خرما که در گِل می رویند و درختانی که در بیابان های خشک و تفتیده میوه می دهند، بهترین ثروت اند.^{۶۳}
بهترین دارایی، ردیف های طولانی، زیبا و منظم خرما و درختان میوه دار است.^{۶۴}
پس از کشاورزی و دامداری، نخلداری را بهترین ثروت اعلام کرد و فرمود: نخل خوب چیزی است. [هرگاه] کسی که آن را بفروشد، پولش به سان مشتی خاکستر بر قله ای رفیع در روزی طوفانی است؛ مگر آن که نخلی دیگر بکارد یا بخرد.^{۶۵}
حضرت هسته خرما را مرطوب می کرد و می کاشت.^{۶۶}

گل

برترین رستنی ها را گل سرخ و بنفشه می دانست.^{۶۷}
فرمود که عطر حورالعین بوی آسه^{*} است و فرشتگان بوی گل سرخ می دهند.^{۶۸}
می فرمود: کسی که می خواهد بوی خوش مرا استشمام کند، گل سرخ را ببوید.^{۶۹}

*. درخت بلند سایه دار. برخی آن را درخت موز یا خار مغیلان ترجمه کرده اند.
*. آسه، گیاهی همیشه سبز با میوه گرد و سفید و سیاه و برگ های خوشبو.

می‌فرمود: هرگاه به یکی از شما گلی دادند، پس آن را ببوید و بر چشمانش گذارد، که آن از بهشت است.^{۷۰} و هرگاه به شما گلی [هدیه] دادند، آن را رد نکنید.^{۷۱}

امام علی علیه السلام می‌فرماید: رسول گرامی با دو دستش به من گل سرخ هدیه داد، چون آن را به بینی‌ام نزدیک کردم، حضرت فرمود: آگاه باش که گل سرخ، بعد از «آسه»، سرور گل‌های بهشتی است.^{۷۲}
بر شما باد به «مرزنگوش». آن را ببوید که برای [بهبود] گرفتگی بینی خوب است.^{۷۳}

میراث بازمانده

پس از چشم فرو بستن از جهان، این بود میراث مردی که هزاران سکه طلا را میان بینوایان تقسیم کرده بود:

دو قطعه پارچه، از نوع «بُرد»؛

دو جامه؛

دو پیراهن بلند؛

یک پیراهن [کوتاه]؛

یک بالاپوش یمنی؛

دو عدد خیمه؛

یک حوله؛

یک عبای سید؛

یک چادر شب؛

مسواک؛

قیچی؛

سرمه‌دان؛

آینه؛

سه قَدَح*؛

یک کاسه؛

تغار سنگی؛

کوزه آب؛

کاسه بزرگ برای میهمانان؛

عصای یک متری؛

بیل، پیمانه و پلاسی برای تقسیم زکات فطره.

وقتی از جهان رفت، زرهش برای سی صاع جو که به خاطر خانواده‌اش قرض کرده بود در گرو یک یهودی بود.^{۷۴}

*. کاسه، پیمانه، جام.

سوگ سرود

امام علی علیه السلام:

پدر و مادرم فدای تو باد؛ ای فرستاده خدا!

... اگر به شکیبایی امر نمی‌کردی، و از بی‌تابی نهی نمی‌فرمودی، آن قدر اشک می‌ریختم تا اشک‌هایم تمام شود؛ و این درد جانکاه همیشه در من می‌ماند و اندوهم جاودانه می‌شد؛ که همه این‌ها در مصیبت تو ناچیز است! ^{۷۵}

همانا شکیبایی نیکوست جز در غم از دست دادنت؛ و بی‌تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو؛ مصیبت تو بزرگ، و مصیبت‌های پیش از تو و پس از تو [در برابر فقدان تو] ناچیزند. ^{۷۶}

سخن آخر

و این چکیده، تنها، روایتی بود از آن بهار؛ آیا هیچ‌گاه می‌توان بهار را در روایت گنجانید؟

و اکنون که روایت بهار را خوانده‌ایم، آیا از خویشتن خویشتن می‌پرسیم: چرا با چنان بهاری، چنین سراپا خزان زده‌ایم؟!

پی‌افزود*های فصل چهارم

۱. اصول کافی ۵۵۳/۶؛ سنن ابی‌داود ۵۵۷/۱؛ محاسن ۶۲۸/۲؛ مستطرفات السرائر/۵۶۳.
۲. دعائم الاسلام ۱۵۸/۲؛ قرب الاسناد/۷۰؛ مجمع الزوائد ۱۶۴/۵.
۳. سنن ابن‌ماجه ۱۰۵۸/۲؛ سنن نسائی ۲۲۹/۷؛ شرح المسلم (نووی) ۱۰۶/۱۳؛ المصنف ۴۹۲/۴.
۴. بحارالانوار ۳۱۵/۶۲؛ دعائم الاسلام ۱۷۴/۲؛ سنن ابن‌ماجه ۱۰۵۸/۲؛ سنن ابی‌داود ۶۴۳/۱؛ سنن ترمذی ۴۳۱/۲؛ سنن نسائی ۲۲۷/۷؛ صحیح مسلم ۷۲/۶؛ مسند احمد ۱۲۳/۴.
۵. کنز العمال ۴۲۹/۱۳؛ مسند احمد ۳۵/۴.
۶. تحفة الاحوذی ۳۰۰/۵؛ سنن ابی‌داود ۵۷۸/۱؛ صحیح مسلم ۱۶۳/۶؛ فتح الباری ۵۵۱/۹؛ مسند احمد ۲۹۷/۳؛ المصنف ۴۵۸/۴.
۷. بحارالانوار ۲۸۲/۶۱؛ سنن دارمی ۸۳/۲؛ سنن نسائی ۲۳۸/۷؛ صحیح ابن‌حبان ۴۳۴/۱۲؛ صحیح بخاری ۲۲۸/۶؛ فتح الباری ۵۲۹/۹.
۸. خصال/۹۹؛ علل الشرائع ۵۸۳/۲؛ محاسن ۶۲۷/۲.
۹. صحیح بخاری ۷۷/۳؛ صحیح مسلم ۴۴/۷.
۱۰. بحارالانوار ۲۱۳/۶۱؛ مکارم الاخلاق ۵۵۷/۱؛ من لایحضره الفقیه ۲۹۰/۲.
۱۱. مکارم الاخلاق ۵۵۸/۱.
۱۲. همان.
۱۳. بحارالانوار ۵۱۵/۳۰؛ مکارم الاخلاق ۳۰۷/۲؛ من لایحضره الفقیه ۵/۴.

*. عدد سمت راست، نشان شماره جلد کتاب، و عدد سمت چپ، نشان شماره صفحه است.

١٤. بحار الانوار ٢٩١/٦١.

١٥. بحار الانوار ٢١٠/٦١؛ دعائم الاسلام ٣٤٧/١؛ مسند احمد ٤٤١/٣؛

المصنف ١٦٦/٦؛ نوادر ١٢١/١.

١٦. بحار الانوار ٢٩٢/٢؛ بحار الانوار ٢١٥/٦١.

١٧. دعائم الاسلام ١٧٥/٢؛ بحار الانوار ٣٢٨/٦٢؛ سنن ابن ماجه ١٠٦٣/٢؛

شرح مسلم (نووی) ١٠٧/١٣؛ مسند أبی داود/٢٧٥؛ المصنف ٤٥٣/٤؛

موارد الضمان/٢٦٣؛ اسباب ورود الحديث/٦٥.

١٨. جامع الصغير ٦٨٧/٢؛ بحار الانوار ١٥٢/٤٥؛ خصال/١٣٧؛ سنن

ابن ماجه ١٠٦٤/٢؛ صحيح ابن خزيمة ١٤٦/٤؛ صحيح مسلم ٧٣/٦؛

الفاائق في غريب الحديث ٢٢٨/٢؛ كنز العمال ٣٦٣/١٣؛ مسند أبی يعلى

١٦٣/٤؛ معجم الكبير ٣٧/١٢؛ اللمع في اسباب ورود الحديث/٦٥.

١٩. بحار الانوار ٣٢٩/٦٢؛ دعائم الاسلام ١٧٦/٢.

٢٠. الآحاد والمثاني ٩٩/٤؛ بحار الانوار ٣١٦/٦٢؛ سنن ابن ماجه ١٠٥٨/٢؛

سنن أبی داود ٦٤٣/١؛ سنن ترمذی ٤٣١/٢؛ سنن نسائي ٢٢٧/٧؛ شرح

مسلم (نووی) ١٠٧/١٣؛ صحيح ابن حبان ١٩٩/١٣؛ مسند ابن

جعده/١٩٢؛ مسند احمد ١٢٣/٤؛ المتقى من السنن المبسطة/٢٢٦؛

المصنف ٤٩٢/٤.

٢١. دعائم الاسلام ١٧٧/٢.

٢٢. فصلنامه فرهنگ جهاد، شماره ٣٠، ص ١٠٥.

٢٣. اصول کافی ٤٨/٥؛ دعائم الاسلام ٣٤٥/١؛ محاسن ٦٣١/٢؛ من

لايحضره الفقيه ٢٨٣/٢.

٢٤. بحار الانوار ٧٧/٦١؛ مسند احمد ١٠٣/٤؛ مسند الشاميين ٣١٥/١.

٢٥. بحار الانوار ١٧٣/٦١؛ مكارم الاخلاق ٤٥٠/١.

٢٦. بحار الانوار ١٧٤/٦١؛ نوادر/١٧٤.

٢٧. سنن أبی داود ٢١٤/٢؛ سنن كبرى ٢٨١/٧.

٢٨. مكارم الاخلاق ٢٨٠/١.

٢٩. بغية الحارث/٢٦٨؛ سنن النبي/١٨٨؛ فيض القدير ٧٤٠/٣؛ مكارم

٢٨٢/١.

٣٠. بحار الانوار ٣/٦٢؛ عون المعبود ٥/١٤؛ المعجم الكبير (طبرانی)

٢٤٠/٥؛ من لا يحضره الفقيه ٥/٤.

٣١. بحار الانوار ١٠/٦٢.

٣٢. بحار الانوار ٣١٧/٨؛ دعائم الاسلام ٤٦٨/٢؛ صحيح ابن خزيمة ٣٢٣/٢؛

نوادر/١٥٩.

٣٣. جامع الصغير ٢٠١/٢؛ صحيح بخاری ١٠٠/٤؛ مسند احمد ٥١٠/٢.

٣٤. إرواء الغلیل ٧٤/٦؛ اختصاص/١٥٠؛ ذخائر العقبی ١١٦؛ بحار الانوار

٢٤٦/٤٢؛ روضة الواعظین/١٣٧؛ شرح اصول کافی ١٥٠/٦؛

مجمع الزوائد ٢٤٩/٦؛ معجم الكبير ١٠٠/٦.

٣٥. اصول کافی ٤٨/٥؛ دعائم الاسلام ٣٤٥/١؛ محاسن ٦٣١/٢؛ من

لايحضره الفقيه ٢٨٣/٢.

٣٦. الآحاد والمثاني ٢٩٨/٢؛ بحار الانوار ١٤٩/٦١؛ جامع الصغير ٢٤٨/١؛

سنن دارمی ٨٨/٢؛ صحيح ابن حبان ٩٠/١٢؛ كنز العمال ٤١٩/١٥؛

المعجم الاوسط ١١٢/٤؛ معاني الاخبار/٢٨٤؛ موارد الضمان/٤٩٠.

٣٧. بحار الانوار ٢٦/٦٢؛ معجم الكبير ٣٤٠/٢٢؛ مجمع الزوائد ٦٧/٤.

٣٨. السيرة النبوية (بدري)/٣٧٣.

٣٩. اصول کافی ٥٤٦/٦؛ مجمع الزوائد ١٢٨/١٠؛ من لا يحضره الفقيه

٣٤٩/٣؛ مسند الشاميين ٢٣٩/١.

٤٠. همان ها.

٤١. بحار الانوار ٦٤/١٠٠.

٤٢. اصول کافی ٥٤٥/٦؛ بحار الانوار ١٣٠/٦١؛ محاسن ٦٤١/٢.

٤٣. همان ها.

٤٤. بحار الانوار ٣١٧/٨؛ دعائم الاسلام ٤٦٨/٢؛ صحيح ابن خزيمة

٣٢٣/٢؛ نوادر/١٥٩.

٤٥. عوالي اللئالی ٦/٤؛ مستدرک الوسائل ٣٠٣/٨.

٤٦. بحار الانوار ٢٩٣/١٦؛ مستدرک الوسائل ١٩١/٧.

٤٧. بحار الانوار ٤/٦١.

۴۸. بحارالانوار ۱۲۰/۶۱؛ خصال/۴۵؛ محاسن ۶۴۳/۲.
۴۹. بحارالانوار ۶۴/۱۰۰.
۵۰. مستدرک الوسائل ۲۸۱/۸؛ نزهة الناظر/۳۴.
۵۱. مستدرک الوسائل ۲۸۲/۸.
۵۲. اصول کافی ۵۴۵/۶؛ بحارالانوار ۱۳۰/۶۱؛ محاسن ۶۴۱/۲.
۵۳. مکارم الاخلاق ۲۸۰/۱.
۵۴. بحارالانوار ۱۵۰/۶۱؛ كنزالْعَمَال ۳۴۰/۷؛ محاسن ۶۴۲/۲.
۵۵. بحارالانوار ۱۵۰/۶۱؛ محاسن ۶۴۱/۲؛ وسائل الشيعة (ج آل البيت) ۵۱۳/۱۱.
۵۶. كنزالْعَمَال ۲۶۲/۶؛ نصب الراية ۴۶/۶.
۵۷. بحارالانوار ۱۲۴/۱۶؛ سنن النبي/۱۸۸.
۵۸. بحارالانوار ۷۴/۶۰.
۵۹. كشف الخفاء ۱۶/۲؛ كنزالْعَمَال ۳۲۷/۱۲.
۶۰. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۱۹۲/۱۳.
۶۱. جامع الصغير ۴۰۹/۱؛ كنزالْعَمَال ۸۹۲/۳؛ منتخب مسند عبد بن حميد/۳۶۶.
۶۲. بحارالانوار ۲۱۲/۹؛ وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۲۵/۱۲.
۶۳. طبيعت و کشاورزی از دیدگاه اسلام/۱۱۶.
۶۴. بحارالانوار ۱۸۵/۵؛ مسند احمد ۴۶۸/۳؛ معانی الاخبار/۲۹۲.
۶۵. بحارالانوار ۶۴/۱۰۰.
۶۶. اصول کافی ۷۴/۵؛ بحارالانوار ۳۸۸/۱۷؛ حلیة الابرار ۳۲۹/۱.
۶۷. مستدرک الوسائل ۴۳۴/۱.
۶۸. همان.
۶۹. بحارالانوار ۱۴۷/۷۶؛ كشف الخفاء ۲۵۹/۱.
۷۰. اصول کافی ۵۲۴/۶.
۷۱. همان.
۷۲. وسائل الشيعة (ج اسلاميه) ۴۶۱/۱.

۷۳. بحارالانوار ۲۹۹/۵۹؛ جامع الصغير ۱۷۱/۲؛ مکارم الاخلاق ۱۰۷/۱.
۷۴. بحارالانوار ۱۴۴/۱۰۰؛ قرب الاسناد/۹۱؛ مجمع الزوائد ۱۲۳/۳؛ معجم الكبير ۲۱۵/۱۱؛ مسند احمد ۳۰۰/۱؛ المصنف ۱۰/۵.
۷۵. نهج البلاغة، خطبه ۲۳۵.
۷۶. نهج البلاغة، حکمت ۲۹۲.

تذکر:

در کتابنامه بخش عربی نواقصی دیده می‌شود که مربوط به ناشران عرب یا برنامه‌نویسان سی‌دی «معجم فقهی» است و تلاش نویسنده در دستیابی به شناسنامه کامل کتاب‌ها به جایی نرسیده است. همچنین هرچا به مکارم الاخلاق ارجاع داده شده، منظور مکارم الاخلاق شیخ طبرسی است، نه مکارم الاخلاق ابن‌ابی‌الدنیا. گاهی نیز نام یک کتاب، مشترک میان نویسندگان مختلف است. در این صورت، نام نویسنده کتاب مقصود را داخل پرانتز آورده‌ایم تا آشکار شود کدام یک از آن کتاب‌ها مورد نظر ماست.

کتابنامه
* الف. منابع فارسی

۱. پیامبر نامه، بنیاد شناختی سیمای نبوی از منظر امام علی علیه السلام، سیده علیه نقیب‌پور، انتشارات وثوق، چ اول زمستان ۱۳۷۹، قم.
۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ۲ ج، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم ۱۳۷۱، تهران.
۳. توتیای دیدگان، زندگانی خاتم پیامبران، (ترجمه کحل البصر فی سیره سید البشر)، عباس قمی، بازگردان هوشنگ آجاقی، جواد قیومی، نشر آفاق، چ اول ۱۳۷۵، تهران.
۴. حمایت از حیوانات در اسلام، تألیف، ترجمه و نگارش سیدهاشم ناجی جزایری، دارالتقلین، ۱۳۷۹، قم.
۵. سیره نبوی، (منطق عملی)، دفتر دوم، سیره اجتماعی، مصطفی دلشاد تهرانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، پاییز ۱۳۷۲، تهران.
۶. طبیعت و کشاورزی از دیدگاه اسلام، مرکز مطالعات و تحقیقات حوزه نمایندگی ولی فقیه در وزارت جهاد کشاورزی، مؤسسه شقایق روستا، چ اول تابستان ۱۳۸۲، تهران.
۷. فرهنگ جامع کاربردی عربی-فارسی فرزنان، از دیرینه ایام عرب تا نوترین واژگان علم و ادب، پرویز اتابکی، نشر فرزنان، چ اول ۱۳۷۸ ش، تهران.
۸. فرهنگ واژه‌های فارسی سره برای واژه‌های عربی در فارسی معاصر، فریده رازی، نشر مرکز، چ دوم ۱۳۷۲، تهران.
۹. منتهی الامال، عباس قمی، انتشارات هجرت، چ ششم پاییز ۱۳۷۱، قم.
۱۰. نگاهی دوباره به سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله، رضا رجب‌زاده، انتشارات رستگار، ۱۳۷۴.
۱۱. نهج البلاغه، شریف رضی، ترجمه محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چ اول تابستان ۱۳۷۹، قم.

* ب. منابع عربی

١. آداب الخطبة والزفاف في السّنة المطهرة، و معه بحث مهم في جواز تحلى النساء بالذهب المحلق، عمرو عبد المنعم سليم، دارالضياء، الطبعة الاولى ١٤٢١ق - ٢٠٠٠م، رياض.
٢. اثنا عشرة رسالة (شارع النجاة و عيون المسائل)، المحقق الداماد، مكتبة السيّد الدّاماد.
٣. الاحاد والمثاني، ابن أبي عاصم، التحقيق: باسم فيصل احمد الجوابرة، دارالدرية، الطبعة الاولى ١٤١١ق - ١٩٩١م.
٤. أحاديث ام المؤمنين عائشة (أدوار من حياتها)، السيد مرتضى العسكري، المجمع الاسلامي، الطبعة الاولى ١٤١٨ق، قم.
٥. الاختصاص، المفيد، التحقيق: على اكبر الغفاري، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم.
٦. اختلاف الحديث، الامام محمد بن ادریس الشافعي.
٧. اخلاق النبي - صلى الله عليه وآله - في القرآن و السّنة، الدكتور احمد بن عبدالعزيز بن قاسم الحداد، دارالغرب الاسلامي، الطبعة الاولى ١٩٩٦م، بيروت.
٨. الادب المفرد، محمد بن اسمعيل البخاري، التحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الثالثة ١٤٠٩ق - ١٩٨٩م.
٩. الاذكار النووية، يحيى بن شرف النووي الدمشقي، دارالفكر.
١٠. الاربعون في التّيسر و الضحك، جمع و ترتيب: عطاء الله بن عبدالغفار بن فيض أبو مطيع السّندي، دارالجيل، الطبعة الثانية ١٤١٤ق - ١٩٩٤م، بيروت.
١١. ارواء الغليل في تخریج أحاديث منار السبيل، محمد ناصر الالباني، التحقيق: زهير الشاويش، المكتب الاسلامي، الطبعة الثانية ١٤٠٥ق - ١٩٨٥م، بيروت.
١٢. اسباب الورود الحديث أو اللمع في اسباب الحديث، عبدالرحمن سيوطي، دارالمفكر، الطبعة الاولى ١٤١٦ق.
١٣. الاستبصار، الشيخ الطوسي، التحقيق: السيد حسن الخراسان، تصحيح: الشيخ محمد الآخوندي، دارالكتب الاسلامية.
١٤. الاعتبار و أعقاب السرور و الاحزان، عبد الله بن محمد القرشي، التحقيق: د. نجم عبدالرحمن خلف، دارالبشير، الطبعة الاولى ١٤١٣ق - ١٩٩٣م، عمان.
١٥. اقبال الاعمال، السيد رضي الدين علي بن موسى جعفر بن طاووس، المحقق: جواد القيومي الاصفهاني، مكتب الاعلام الاسلامي، الطبعة الاولى ١٤١٤ق.

١٦. الامالي، محمد بن الحسن الطوسي، التحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، دارالثقافة، الطبعة الاولى ١٤١٤ق.
١٧. الامامة والتبصرة من الحيرة، ابن بابويه القمي (والد الشيخ الصدوق)، التحقيق: مدرسة الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه -، مدرسة الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه -، قم.
١٨. الامان من اخطار الاسفار والازمان، السيد علي بن موسى جعفر بن طاووس، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت - عليهم السلام -، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق.
١٩. أمثال الحديث المروية عن النبي - صلى الله عليه وآله -، ابو الحسن بن عبدالرحمن بن خلاد الرامهرمزي، التحقيق: أحمد عبدالفتاح تمام، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق، بيروت.
٢٠. اوائل المقالات، مفيد، التحقيق: ابراهيم الانصاري الزنجاني الخوئي، دارالمفيد، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق - ١٩٩٣م، بيروت.
٢١. اهمية و آداب اللسان، عبد الله بن محمد بن عبيد بن أبي الدنيا، التحقيق: أبو اسحاق الجويني، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى ١٤١٠ق.
٢٢. بحار الانوار، محمد باقر المجلسي، مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية المصححة ١٤٠٣ق - ١٩٨٣م، بيروت.
٢٣. البركة في فضل السّمي والحركة، أبي عبد الله محمد بن عبدالرحمن بن عمر الوصابي الجبشي، دارالمعرفة، ١٤١٤ق - ١٩٩٣م، بيروت.
٢٤. بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، التحقيق: مسعد عبدالحميد محمد السعدني، دارالطلائع.
٢٥. تأويل مختلف الحديث، الامام أبي محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة، التحقيق: الشيخ اسماعيل الاسعدي، دارالكتب العلمية، بيروت.
٢٦. تحف العقول عن آل الرسول - عليهم السلام -، ابن شعبة الحرّاني، التحقيق: على اكبر الغفاري، مؤسسة النشر الاسلامي لجماعة المدرسين، الطبعة الثانية ١٣٦٣ ش - ١٤٠٤ق، قم.
٢٧. تحفة الاحوذى في شرح الترمذی، المباركفوري، دارالكتب الاسلامية، الطبعة الاولى ١٤١٠ق، بيروت.
٢٨. التخويف من النار والتعريف بحال دار البوار، ابو الفرج عبدالرحمن بن احمد بن رجب الحنبلي، مكتبة دارالبيان، الطبعة الاولى ١٣٩٩ق، دمشق.
٢٩. تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفتني.
٣٠. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، الحر العاملي.

٤٤. الرسول الاكرم مدرسة الاخلاق، حسن مرتضى القزويني، دارالبيان العربي، الطبعة الاولى ١٤١١ق-١٩٩١م، بيروت.
٤٥. الرسول المعلم - صلى الله عليه وآله، واساليه في التعليم، عبدالفتاح ابو غدة، مكتب المطبوعات الاسلامية بحلب، الطبعة الاولى ١٤١٧ق-١٩٩٦م، بيروت.
٤٦. الرصف (لما روى عن النبي - صلى الله عليه وآله - من الفعل والوصف وبليه شرح الغريب)، العلامة محمد بن محمد بن عبد الله العاقولي، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى ١٤١٤ق-١٩٩٤م، بيروت.
٤٧. الرضا عن الله بقضائه، عبد الله بن محمد بن عبيد ابن أبي الدنيا البغدادي، التحقيق: ضياء الحسن السلفي، دارالسلفية، الطبعة الاولى ١٤١٠ق، بومباي.
٤٨. روضة الواعظين، محمد بن الفتال النيسابوري، التحقيق: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسان، منشورات الرضى، قم.
٤٩. رياض الصالحين من حديث سيد المرسلين، أبي ذكريا يحيى بن شرف النووي الدمشقي، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٤١١ق.
٥٠. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، التحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دارالفكر، بيروت.
٥١. سنن ابوداود، سليمان بن الاشعث السجستاني، التحقيق: محمد سعيد اللحام، دارالفكر، بيروت.
٥٢. سنن ترمذي، محمد بن عيسى الترمذي، التحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، الطبعة الثانية.
٥٣. سنن الدارقطني، علي بن عمر الدارقطني، التحقيق: مجدي بن منصور بن سيد الشوري، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى ١٤١٧ق-١٩٩٦م، بيروت.
٥٤. سنن دارمي، عبد الله بهرام الدارمي، مطبعة الاعتدال، دمشق.
٥٥. السنن الكبرى، احمد بن الحسين بن علي البيهقي، دارالفكر.
٥٦. سنن النبي - صلى الله عليه وآله -، محمد حسين الطباطبائي، مع ملحقات محمد هادي الفقهي، مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الثانية ١٤٢٢ق، قم.
٥٧. سنن النسائي، احمد بن شعيب النسائي، دارالفكر، الطبعة الاولى ١٣٤٨ق ١٩٣٠م.
٥٨. سيدنا محمد رسول الله - صلى الله عليه وآله -، شمائله الحميدة، خصاله المجيدة، عبد الله سراج الدين، مكتبة دارالفلاح، الطبعة السادسة ١٤١٠ق-١٩٩٠م، حلب.

- تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام - لاهياء التراث، الطبعة الثانية ١٤١٤ق، قم.
٣١. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، الحر العاملي، التحقيق، الشيخ عبدالرحيم الرياني الشيرازي، دارالحياء التراث العربي، بيروت.
٣٢. التمهيد، محمد بن همام الاسكافي، التحقيق: مدرسة الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه -، مؤسسة الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه -، قم.
٣٣. تهذيب الاحكام، الشيخ الطوسي، التحقيق: السيد حسن الخرسان، تصحيح: الشيخ محمد الآخوندي، دارالكتب الاسلامية، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ش.
٣٤. ثواب الاعمال، الشيخ الصدوق، منشورات الرضى، الطبعة الثانية ١٣٦٨ش، قم.
٣٥. الجامع الصغير، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي، دارالفكر، الطبعة الاولى ١٤١٠ق، بيروت.
٣٦. جزء ابن عمشليق، احمد بن علي بن محمد الجعفري، التحقيق: خالد بن محمد بن علي الانصاري، دار ابن الحزم، الطبعة الاولى ١٤١٦ق، بيروت.
٣٧. حسن الظن بالله، أبي بكر ابن أبي الدنيا، تحقيق: مخلص محمد، دار الطيبة، الطبعة الثانية ١٤٠٨ق-١٩٨٨م، الرياض.
٣٨. حلية الابرار، السيد هاشم البحراني، تحقيق: الشيخ غلام رضا مولانا البحراني، مؤسسة المعارف الاسلامية، الطبعة الاولى ١٤١١ق.
٣٩. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندي، تحقيق: مؤسسة الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه -، مؤسسة الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه -، قم.
٤٠. الخصال، الشيخ الصدوق، التحقيق: علي اكبر الغفاري، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم.
٤١. دعائم الاسلام، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون التميمي المغربي، التحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، دارالمعارف، ١٣٨٣ق-١٩٦٣م.
٤٢. دلائل الامامة، ابي جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، الطبعة الاولى ١٤١٣ق، قم.
٤٣. دلائل النبوة، اسماعيل بن محمد بن افضل التيمي الاصبهاني، التحقيق: محمد محمد الحداد، دارالطبعة، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق، الرياض.

٥٩. **السيرة النبوية** (تدوين مختصر مع تحقیقات واثارات جديدة)، السيد سامی البدری، الطبعة الاولى ١٩٢٠ق، قم.
٦٠. **السيرة النبوية فی ضوء القرآن والسنة** (دراسة محرورة جمعت بين اصالة القديم و جذة الحديث)، الدكتور محمد بن محمد ابوشهبة، دارالقلم، الطبعة الثانية ١٩١٢ق-١٩٩٢م، دمشق.
٦١. **شرح الاخيار فی فضائل الائمة الاطهار**، نعمان بن محمد التميمي المغربي، التحقيق: السيد محمد الحسيني الجلالی، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
٦٢. **شرح اصول کافی**، مولى محمد صالح مازندرانی.
٦٣. **شرح كلمات أمير المؤمنين علی عليه السلام**، كمال الدين ميثم بن علی البحرانی، تحقيق و نشر: ميرجلال الدين الحسيني الارموى المحدث، ٢٢ محرم ١٣٩٠ق.
٦٤. **شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد**، التحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، داراحياء الكتب العربية.
٦٥. **٦٦ وصية من وصايا الرسول صلى الله عليه و آله**، إعداد: مروان عبدالرحيم، دارالبیارق، الطبعة الثانية ١٩١٩ق-١٩٨٨م، عمان.
٦٦. **الشكر لله عزوجل**، الحافظ أبي بكر عبدالله بن عبيد بن ابی الدنيا، التحقيق: ياسين محمد السواس عبدالقادر الارناؤوط، دار ابن كثير، الطبعة الثانية ١٩٠٧ق-١٩٨٧م.
٦٧. **الشمائل الشريفة**، للإمام جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطی، وشرحها للإمام المناوی زين الدين محمد محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين المناوی، شركة دارالعلم للطباعة والنشر، الطبعة الاولى ١٩١٢ق-١٩٩١م، جدة.
٦٨. **الشمائل المحمدية والخصائل المصطفوية**، محمد بن عيسى بن سورة الترمذی، تحقيق: سيد عباس الجليمی، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت.
٦٩. **صحیح ابن حبان**، عماد الدين علی بن بلیان الفارسی (محمد بن حبان بن احمد)، التحقيق: شعيب الارناؤوط، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية ١٩١٤ق-١٩٩٣م.
٧٠. **صحیح ابن خزيمة**، أبي بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة السلمی النيسابوری، التحقيق: دكتور محمد مصطفى الاعظمی، المكتب الاسلامی، الطبعة الثانية ١٩١٢ق.
٧١. **صحیح بخاری**، محمد بن اسماعيل البخاری، دارالفکر، بيروت.
٧٢. **صحیح مسلم**، مسلم النيسابوری، دارالفکر، بيروت.

٧٣. **صحیح المسلم بشرح النووي**، النووي، دارالكتاب العربي، الطبعة الثانية ١٩٠٧ق، بيروت.
٧٤. **صفة طعام وشراب النبي صلى الله عليه و آله**، تأليف: محمود نصار، مراجعة: احمد عبدالنواب عوض، دارالفضيلة، القاهرة.
٧٥. **عدة الداعي ونجاح الساعي**، احمد بن فهد الحلی، تحقيق: احمد الموحدي القمی، مكتبة الوجدانی، قم.
٧٦. **علل الشرائع**، الشيخ الصدوق، المكتبة الحيدرية ١٣٨٦ق-١٩٦٦م.
٧٧. **العمر و الشيب**، عبدالله بن محمد بن عيد بن أبي الدنيا، التحقيق: د. نجم عبدالله الخلف، مكتبة الرشد، الطبعة الاولى ١٩١٢ق، الرياض.
٧٨. **عوالي اللئالی**، ابن أبي جمهور الاحسانی، التحقيق: السيد مرعشي والشيخ مجتبی العراقي، الطبعة الاولى ١٩٠٣ق-١٩٨٣م.
٧٩. **عون المعبود شرح سنن ابی داود**، محمد شمس الحق العظيم آبادی، دارالکتب العلمية، الطبعة الثانية ١٩١٥ق.
٨٠. **عيون أخبار الرضا عليه السلام**، الشيخ الصدوق، التحقيق: الشيخ حسين الاعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، بيروت.
٨١. **عيون الحکم والمواظ**، علی بن محمد اللیثی الواسطی، التحقيق: حسين الحسنی البيرجندی، دارالحديث، الطبعة الاولى ١٣٧٦ش.
٨٢. **الغارات**، ابراهيم بن محمد التقفی الکوفی، التحقيق: السيد جلال الدين محدث.
٨٣. **الغيبة**، محمد بن ابراهيم النعمانی، التحقيق: علی اکبر الغفاری، مكتبة الصدوق، طهران.
٨٤. **الفائق فی غريب الحديث**، محمود بن عمر الزمخشري، دارالکتب العلمية، الطبعة الاولى ١٩١٧ق، بيروت.
٨٥. **فتح الباری شرح صحيح بخاری**، الامام ابن حجر العسقلانی، دارالمعرفة للطباعة والنشر، الطبعة الثانية.
٨٦. **الفرج بعد الشدة**، القاضي أبي علی الحسن بن ابی القاسم التنوخی، منشورات الشريف الرضي، الطبعة الثانية ١٣٦٤ش، قم.
٨٧. **الفصول المهمة فی اصول الائمة**، عليهم السلام، الحر العاملي، تحقيق: محمد بن محمد حسين القائینی، مؤسسة معارف اسلامی امام رضا عليه السلام، الطبعة الاولى ١٩١٨ق.
٨٨. **فضائل الاوقات**، احمد بن حسين البيهقي، التحقيق: عدنان عبدالرحمن مجيد القيسي، مكتبة المنارة، الطبعة الاولى ١٩١٠ق، مكة المكرمة.
٨٩. **فيض القدير**، شرح الجامع الصغير، محمد عبدالرؤوف المناوی،

- تحقيق: احمد عبدالسلام، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى ١٤١٥ق، بيروت.
٩٠. فوائد العراقيين، محمد بن علي بن عمرو النقاش، التحقيق: مجدى السيد ابراهيم، مكتبة القرآن، القاهرة.
٩١. قرب الاسناد، ابو الفضل عبدالله الحميرى البغدادى، التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام - لاهياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - لاهياء التراث، الطبعة الاولى ١٤١٣ق، قم.
٩٢. قطوف نبوية للنساء، الدكتور حسن أبو غدة، مكتبة العبيكان، الطبعة الاولى ١٤١٧ق - ١٩٩٧م، رياض.
٩٣. الكافي، الشيخ الكليني، التحقيق: على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلامية - آخوندى.
٩٤. كتاب الدعاء، سليمان بن احمد الطبراني، التحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى ١٤١٣ق.
٩٥. كتاب السنة، عمر بن أبي عاصم الضحاك، التحقيق: محمد ناصر الدين الالبانى، المكتب الاسلامى، الطبعة الثالثة ١٤١٣ق - ١٩٩٣م، بيروت.
٩٦. كتاب المسند، الامام الشافعى، التحقيق: مطبعة بولاق الاميرية والنسخة المطبوعة فى بلاد الهند، دارالكتب العلمية، بيروت.
٩٧. الكرم والجود وسخاء النفوس، محمد بن الحسين البرجلاني، التحقيق: د. عامر حسن صبرى، دار ابن حزم، الطبعة الثانية ١٤٢٠ق.
٩٨. كشف الخفاء و مزيل الالباس، اسمائيل بن محمد العجلونى الجراحى، دارالكتب العلمية، الطبعة الثانية ١٤٠٨ق.
٩٩. كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، التحقيق: صححه وعلق عليه: على اكبر الغفارى، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم.
١٠٠. كنز العمال، المتقى الهندى، التحقيق: الشيخ بكرى الحيانى، الشيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٠١. كنز الفوائد، ابن الفتح محمد بن على الكراچكى، مكتبة المصطفوى، الطبعة الثانية ١٤١٠ق.
١٠٢. اللباس والزينة من السنة المطهرة، جمع ودراسة وتحقيق: محمد عبدالحكيم القاضى، دار الحديث، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق - ١٩٨٩م، القاهرة.
١٠٣. لوائح الانوار القدسين فى بيان عهود المحمدية، سيد عبدالوهاب الشعرانى، الناشر: مصطفى البابى الحلبى واولاده، الطبعة الثانية ١٣٩٣ق.

١٠٤. ما رواه العامة من مناقب اهل البيت عليهم السلام، المولى حيدر على بن محمد الشيروانى، تحقيق: الشيخ محمد حسن، الطبعة المنشورات الاسلامية، الطبعة ١٤١٤ق.
١٠٥. المجازات النبوية، الشريف الرضى، التحقيق: طه محمد الزينى، مكتبة بصيرتى، قم.
١٠٦. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدين الهيثمى، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق - ١٩٨٨م.
١٠٧. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقى، التحقيق: السيد جلال الدين الحسينى، دارالكتب الاسلامية.
١٠٨. المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء، مولى محسن كاشانى، صححه وعلق عليه: على اكبر غفارى، الجزء الرابع، مكتبة الصدوق، ١٣٤٠ش، طهران.
١٠٩. مسائل على بن جعفر، على بن جعفر الصادق عليه السلام، التحقيق: مؤسسة آل البيت لاهياء التراث، المؤتمر العالمى للإمام الرضا عليه السلام، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق، قم.
١١٠. مستدرک الحاكم، محمد بن محمد الحاكم النيسابورى، التحقيق: الدكتور يوسف المرعشى، دارالمعرفة، ١٤٠٦ق، بيروت.
١١١. مستدرک سفينة البحار، الشيخ على النمازى الشاهرودى، تحقيق: الشيخ حسن بن على النمازى، مؤسسة النشر الاسلامى لجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة ١٤١٩ق.
١١٢. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، النورى الطبرسى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - لاهياء التراث، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق.
١١٣. المسترشد فى امامة أمير المؤمنين، محمد بن جرير بن رستم الطبرى الامامى، التحقيق: الشيخ احمد المحمودى، مؤسسة الثقافة الاسلامية لكوشانور، الطبعة الاولى.
١١٤. مستطرفات السرائر، محمد بن ادریس الحلى، التحقيق: لجنة التحقيق، الطبعة الثانية ١٤١١ق، جامعة المدرسين، قم.
١١٥. مسكن الفؤاد عند فقد الاحية والاولاد، الشهيد الثانى، التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام - لاهياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - لاهياء التراث، الطبعة الاولى ١٤٠٧ق، قم.
١١٦. مسند ابن جعد، على بن الجعد بن عبيد الجوهري، التحقيق: ابى القاسم عبدالله بن محمد البغوى - عامر احمد حيدر، دارالكتب العلمية، بيروت.

١١٧. مسند ابن راهویه، اسحاق بن ابراهيم بن مخلد الحنظلي المروزي، التحقيق: الدكتور عبدالغفور عبدالحق حسين برد البلوسي، مكتبة الايمان، الطبعة الاولى ١٤١٢ق-١٩٩١م، المدينة المنورة.
١١٨. مسند أبي داود الطيالسي، أبي داود الطيالسي، دارالحديث، بيروت.
١١٩. مسند أبي يعلى الموصلي، احمد بن علي بن المثنى التميمي، التحقيق: حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث.
١٢٠. مسند أحمد، الامام احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.
١٢١. مسند الحميدي، أبي بكر عبدالله بن الزبير الحميدي، التحقيق: حبيب الرحمن العظمي، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق-١٩٨٨م، بيروت.
١٢٢. مسند الرضا عليه السلام، داود بن سليمان بن يوسف الغازي، تحقيق: محمد جواد الحسيني الجلالی، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولى، ١٤١٨ق.
١٢٣. مسند الشاميين، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني، التحقيق: حمدي عبدالمجيد السلفي، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية ١٤١٧ق-١٩٩٦م، بيروت.
١٢٤. مسند الشهاب، محمد بن سلامة القضاعي، التحقيق: مجدي عبدالحميد السلفي، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى ١٤٠٥ق-١٩٨٥م، بيروت.
١٢٥. مشكاة الانوار في غرر الاخبار، ابو الفضل علي الطبرسي، قدم له: صالح الجعفري، مكتبة الحيدرية في النجف، الطبعة الثانية ١٣٨٥ق-١٩٦٥م.
١٢٦. من حديث خيثمة بن سليمان القرشي الاطرابلسي، خيثمة بن سليمان بن حيدرة، التحقيق: د. عمر عبدالسلام تدمري، دارالكتاب العربي، الطبعة ١٤٠٠ق، بيروت.
١٢٧. المنتخب من مسند عبد بن حميد، أبي محمد عبد بن حميد، التحقيق: السيد صبحي البدری السامرائي محمود محمد خليل الصعدي، مكتبة النهضة العربية، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق-١٩٨٨م.
١٢٨. المنتقى من السنن المستندة، ابن الجارود النيسابوري، التحقيق: عبدالله عمر البارودي، مؤسسة الكتاب الثقافية، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق-١٩٨٨م.
١٢٩. مصنف عبدالرزاق، أبي بكر عبدالرزاق، التحقيق: حبيب عبدالرحمن العظمي، المجلس العلمي.
١٣٠. المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، التحقيق: سعيد محمد اللحام، دارالفكر، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق.
١٣١. معاني الاخبار، الشيخ الصدوق، التحقيق: علي اكبر الغفاري، انتشارات اسلامي، ١٣٦١ش.
١٣٢. المعجم الصغير للطبراني، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني، دارالكتب العلمية، بيروت.
١٣٣. المعجم الكبير، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني، التحقيق: حمدي عبدالمجيد السلفي، مكتبة ابن تيمية، الطبعة الثانية، القاهرة.
١٣٤. المعجم الاوسط للطبراني، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني، التحقيق: ابراهيم الحسيني، دارالحرمين.
١٣٥. مكارم الاخلاق، الشيخ الطبرسي أبي نصر الحسن بن الفضل، تحقيق: علاء آل جعفر، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة، الطبعة الاولى ١٤١٤ق، قم.
١٣٦. مكارم الاخلاق، الحافظ أبي بكر عبدالله بن عبيد بن أبي الدنيا، التحقيق: مجدي السيد ابراهيم، مكتبة القرآن.
١٣٧. من أخلاق النبي صلى الله عليه وآله، الدكتور احمد محمد الحوفي، دار نهضة مصر للطبع والنشر.
١٣٨. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، التحقيق: علي اكبر غفاري، جامعة المدرسين، الطبعة الثانية ١٤٠٤ق.
١٣٩. من هدى الحديث النبوي: نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد بن جعفر الكتاني، التحقيق: شرف حجازي، دارالكتب السلفية، الطبعة الثانية.
١٤٠. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، التحقيق: لجنة من اساتذة النجف الاشرف.
١٤١. مناقب الامام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان الكوفي القاضي، التحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي، مجمع الثقافة الاسلامية، الطبعة الاولى ١٤١٢ق.
١٤٢. المنتقى من السنن المستندة، ابن الجارود النيسابوري، التحقيق: عبدالله عمر البارودي، مؤسسة الكتاب الثقافية، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق ١٩٨٨م، بيروت.

- وصايا سيد المرسلين لأمير المؤمنين عليه السلام، السيد علي الحسيني الصدر، دارالامام الرضا عليه السلام، الطبعة الاولى ١٤٢١ق، قم.
١٥٥. وصف الرسول كائنك تراه، ربيع عبدالرؤوف الزواوي، دارالثقافة، الطبعة الثانية ١٤١٧ق-١٩٩٧م، الدوحة.
١٥٦. وصول الاخيار الى اصول الاخبار، الشيخ حسين عبدالصمد العاملي (والد البهائي العاملي)، تحقيق: السيد عبداللطيف الكوهكمري، منجم الذخائر الاسلامية.
١٥٧. الوفا بأحوال المصطفى، للامام أبي الفرج عبدالرحمن بن الجوزي، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دارالكتب الحديثية.

١٤٣. منية المريد في ادب المفيد والمستفيد، الشهيد الثاني، التحقيق: رضا المختاري، مكتب الاعلام الاسلامي، الطبعة الاولى ١٤٠٩ق-١٣٦٨ش، قم.
١٤٤. المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، الشيخ احمد بن محمد القسطلاني، شرحه وعلق عليه: مأمون بن محي الدين الجتاني، طبعة جديدة كاملة، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى ١٤١٦ق-١٩٩٦م، بيروت.
١٤٥. المؤمن، الحسين بن سعيد الكوفي الاهوازي، التحقيق: مدرسة الامام المهدي -عجل الله تعالى فرجه- بالحوزة العلمية، الناشر: مدرسة الامام المهدي -عجل الله تعالى فرجه- بالحوزة العلمية، الطبعة الاولى ١٤٠٤ق.
١٤٦. موسوعة الطير والحيوان في الحديث النبوي، عبداللطيف عاشور، مكتبة القرآن، القاهرة.
١٤٧. نحن والاولاد في مآثر اهل البيت عليهم السلام- النبوة، جمعه ورتبه: حمزه عندليب، دليل ما، الطبعة الاولى ١٤٢٢ق-١٣٨٠ش، قم.
١٤٨. نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، الحسين بن محمد بن الحسن بن نصر الحلواني، تحقيق: مدرسة الامام المهدي -عجل الله تعالى فرجه-، الناشر: مدرسة الامام المهدي -عجل الله تعالى فرجه-، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق، قم.
١٤٩. نصب الزاوية لاحاديث الهداية، جمال الدين الزيعلي، التحقيق: أيمن صالح شعباني، دارالحديث، الطبعة الاولى ١٤١٥ق-١٩٩٥م، القاهرة.
١٥٠. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسبطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد الزرندي الحنفي، الطبعة الاولى ١٣٧٧ق-١٩٥٨م.
١٥١. النوادر، ضياء الدين ابن الرضا فضل بن علي الحسني الرواندي، تحقيق: سعيدرضا علي عسكري، دارالحديث، الطبعة الاولى ١٤٠٧ق.
١٥٢. النوادر الاشجری، احمد بن محمد بن عيسى الاشعري القمي، التحقيق: مدرسة الامام المهدي -عجل الله تعالى فرجه- بقم المقدسة، مؤسسه مبدسة الامام المهدي -عجل الله تعالى فرجه- بقم المقدسة، الطبعة الاولى ١٤٠٨ق، قم.
١٥٣. نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، الشيخ محمدباقر المحمودي، الطبعة الاولى ١٣٩٦ق.
١٥٤. وصايا الرسول لزوج البتول عليها السلام، دراسة مشروحة جامعة في



امیر گلها

نگاهی نو
به زندگی و شخصیت
امام علی (ع)

حسین سیدی